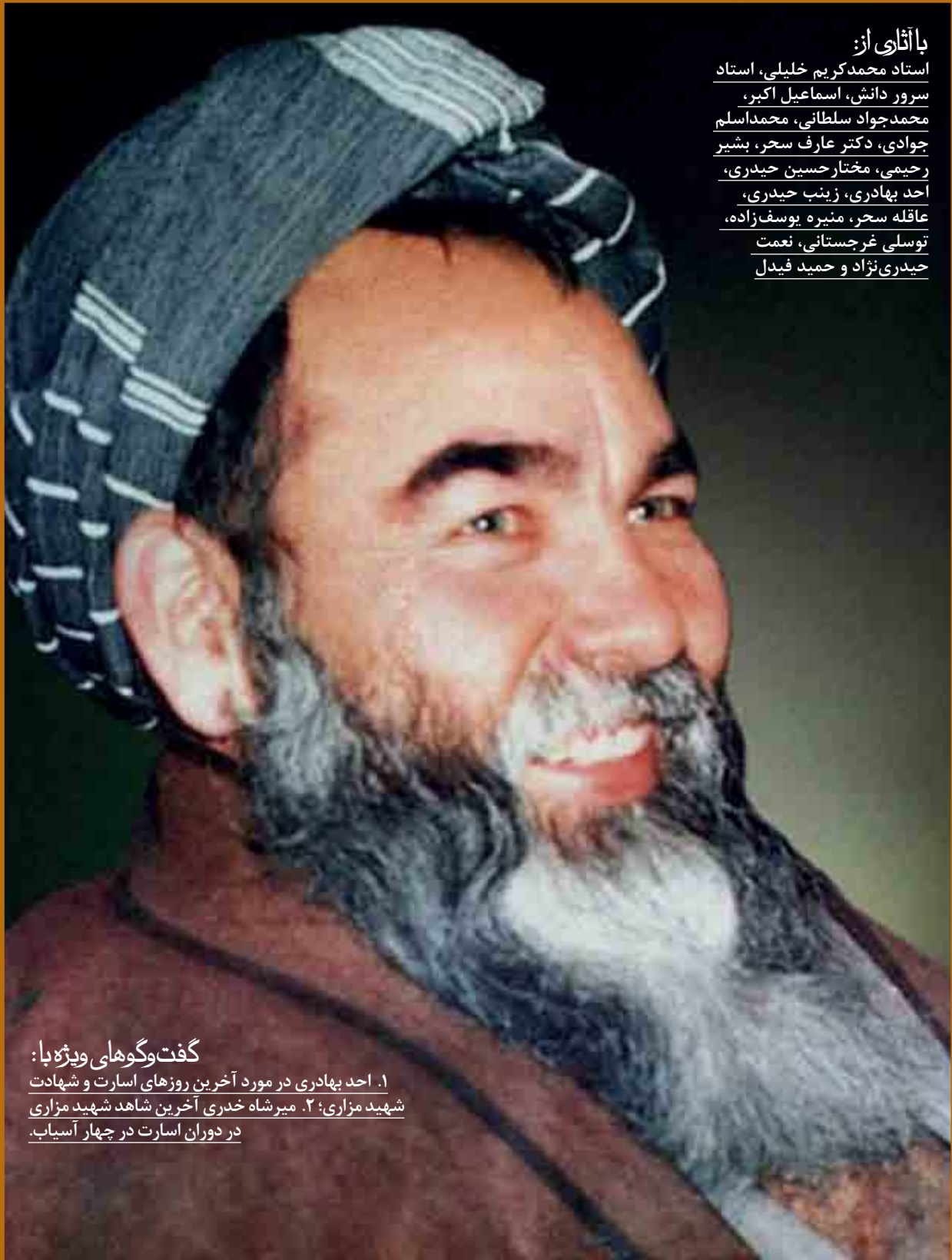


راه نجاتم

با آثای از:

استاد محمد کریم خلیلی، استاد
سرور دانش، اسماعیل اکبر،
محمد جواد سلطانی، محمداسلم
جوادی، دکتر عارف سحر، بشیر
رحیمی، مختار حسین حیدری،
احد بهادری، زینب حیدری،
عاقله سحر، منیره یوسفزاده،
توسلی غرجستانی، نعمت
حیدری نژاد و حمید فیدل



گفت و گوهای ویژه با:

۱. احد بهادری در مورد آخرین روزهای اسارت و شهادت
شهید مزاری؛ ۲. میرشاه خدري آخرین شاهد شهيد مزاری
در دوران اسارت در چهار آسیاب.

مزاری دشواری‌ها خوانش



محمد اسلم جودی

سرمقاله

عبدالعلی مزاری یکی از چهره‌های دشوار تاریخ سیاسی افغانستان است. تعیین نسبت با مزاری، به دلیل پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تاریخ معاصر افغانستان، کار آسانی نیست. او در زمانه‌ای می‌زیست و بخشی از مهم‌ترین دوران زندگی خویش را در آن سپری کرد، که بر اثر فعال‌شدن شکاف‌های قومی و سر باز کردن بحران‌های اجتماعی و سیاسی، تاریخ افغانستان یکی از دشوارترین، اما مهم‌ترین دوران خویش را پشت سر می‌گذاشت. مزاری بخش مهمی از این دوران بود. به همان پیمانه که نمی‌شود با این دوره دشوار تاریخی به سادگی تعیین نسبت کرد، تعیین نسبت با مزاری نیز کار آسانی نیست.

مزاری جدا از آنچه که در زمانه او می‌گذشت خود نیز شخصیت پیچیده و دشوار داشت. افرادی که با او از نزدیک دیدار داشته‌اند، روایت‌های مختلف و گاهی پارادوکسیکال از زندگی او نقل می‌کنند. از ساده‌زیستی مفرط، صداقت زیاد تا انعطاف‌پذیری و سرسختی و پایداری همزمان بر مواضع سیاسی و اجتماعی خویش را از ویژگی‌های شخصیت او برمی‌شمارند. مزاری اساساً از ویژگی‌های یک شخص سنتی بر خوردار بود که با علایق مفرط مذهبی همراه است. او تحصیل کرده علوم دینی در حوزه علمیه قم و نجف بود و بخش اعظم عمر خویش را در فعالیت‌های سیاسی مبارزاتی، چه در جهت پیروزی انقلاب اسلامی ایران و چه برای جهاد در افغانستان سپری کرد. این ویژگی‌ها اما در دوران سه سال حضور او در غرب کابل تا حد زیادی رنگ باخت و مزاری مبارز انقلابی، که خواهان ایجاد نظام‌های سیاسی مذهبی در ایران و افغانستان بود، از این ادعا دست برداشت و به یک رهبر اجتماعی و سیاسی که خواست و آرمان برابری سیاسی و اجتماعی را در تأسیس نظام سیاسی افغانستان در سر داشت، بدل شد. او در جنگ‌های داخلی کابل یکی از طرف‌های اصلی درگیری بود. حضور او در این جنگ‌ها تصویر متناقضی از او بر جای گذاشته است و این امر بخشی از پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تعیین نسبت با او را تشکیل می‌دهد.

او در دوران سه سال حضور در کابل، ابتکارات بزرگی انجام داد. تشکیل شورای هماهنگی میان حزب وحدت، حزب اسلامی و جنبش اسلامی، به یکی از نقطه عزیمت‌های مهم در تاریخ سیاسی افغانستان بدل شد. تشکیل این شورا، هرچند معادلات نظامی را در وهله نهایی به نفع این شورا تغییر نداد، اما به لحاظ تاریخی و اجتماعی در ترمیم شکاف‌های تاریخی و اجتماعی میان هزاره‌ها، پشتون‌ها و ازبک‌ها تأثیری تعیین‌کننده بر جای گذاشت. بخشی از آنچه امروزه ترکیب برخی از تیم‌های انتخاباتی و تمایلات شکل گرفته بر محور این تیم‌ها را تشکیل می‌دهد، تا حدودی ریشه در همان وضعیت دارد و به نحو غیرمستقیم تداوم اتفاقات همان دوره تاریخی به‌شمار می‌آید.

در سوی دیگر، مناسبات او با دولت ربانی و احمدشاه مسعود به‌عنوان قدرت اصلی دولت ربانی و وزیر دفاع در دولت او، نیز پیامدهای زیادی داشت و شکاف عمیقی را میان تاجیک‌های بر سر اقتدار و هزاره‌های خواهان مشارکت در قدرت بر جای گذاشت. دولت ربانی و احمدشاه مسعود هرگز از او دل خوش نداشت و هم در ادبیات سیاسی آن زمان و هم در ادبیات کنونی برخی از تیم‌های انتخاباتی وابسته به شورای نظر، از او به‌عنوان بغاوت‌گر، متمرّد و شرور یاد می‌کند. گفته می‌شود که مسعود، همواره از این که نتوانسته است همسویی مزاری را با دولت ربانی جلب کند، عقده در دل داشت و هرگز از او به نیکویی یاد نکرد. در سوی دیگر، مزاری نیز، هیچ‌گاه مسعود را به عنوان یک رهبر قومی به رسمیت نشناخت و هرگز حاضر به گفت‌وگو و مذاکره با او برای تقسیم یا مشارکت در قدرت نشد. سرسختی این دو چهره جنجالی تاریخ معاصر افغانستان، زمینه را برای شکل‌گیری قضاوت‌های مختلف و دشوار در مورد این دو شخصیت فراهم کرد.

مزاری اما با همه این‌ها، در بخش کوچکی از شهر کابل حضور داشت. هیچ یکی از تپه‌ها و مناطق استراتژیکی شهری در اختیار او نبود. تنها تپه افشار، در اولین سال حضور او در کابل سقوط کرد و بعد از آن، تنها مناطق مسکونی شهر، همانند کارته سه و کارته چهار، همراه با بخشی از برخی، مقر اصلی نیروهای وابسته به او را تشکیل می‌داد. با همه ویرانی‌هایی که در شهر کابل وجود دارد، نمی‌شود او و نیروهای وابسته به او را بی‌تقصیر دانست. اما او نه ارتش داشت و نه امکانات گسترده دولتی در اختیار او بود. در تمامی جنگ‌هایی که در کابل به ثبت رسیده، یک مورد تعرض از سوی نیروهای حزب وحدت بر مواضع شورای نظر، یا حمله بر مناطق مسکونی گزارش نشده است. این در حالی است که طرف مقابل مزاری، یک ارتش منظم با تمامی امکانات یک دولت را در اختیار داشت و در طی سه سال بارها، مناطق مسکونی مردم را هدف بمباران و راکت‌باری قرار داد و مردم کابل، همواره از آن روزها به‌عنوان روزهای تلخ و سیاه یاد می‌کنند.

در هر حال، مزاری و جنگ‌های کابل از هم جدا ناشدنی‌اند. در این جنگ مزاری از تمامی هستی خویش مایه گذاشت. ظهور و زوال مزاری تنها در همین جنگ ختم می‌شود و دوستان و دشمنان او نیز، به دلیل همین جنگ‌هاست که با او تعیین نسبت می‌کنند. مزاری کابل، با مزاری مجاهد و با مزاری قم و نجف فاصله بسیاری دارد. گفته‌ها و کردارهای او در این لحظه حساس تاریخی، گسست عظیم و آشکار با دوره‌های جهاد و دوره‌های مبارزه برای تأسیس نظام سیاسی - مذهبی را نشان می‌دهد. او اولین جهادی‌ای است که از نظم گفتاری جهاد عبور کرد و بیش از آنکه وفاداری خویش را به ایدئولوژی‌های سیاسی حفظ کند و بر محافظت از آن سرسختی و پافشاری کند، از آن عبور کرد و رفتارها و اقدامات سیاسی خویش بر درک خاص خویش از واقعیت‌های جاری تاریخ سیاسی افغانستان استوار ساخت.

در این دوره، بیش از آنکه بر مذهبی‌سازی نظام سیاسی تأکید کند، بر خواست عدالت و برابری انسانی پای فشرد. بیش از آنکه فرمول خاصی را برای حکومت‌ورزی و نظام سیاسی پیشنهاد کند، از مشارکت گسترده سیاسی و حق رأی تک تک شهروندان افغانستان دفاع کرد. او به رغم آن که خود در جنگی گیر کرده بود، همواره بر پایان دشمنی‌های قومی و فرقه‌ای اصرار می‌کرد.

مزاری، در هر صورت قدیس نبوده انسان معمولی بود که از درون پیچیدگی‌های تاریخی این جامعه سر برآورده بود. مزاری رخدادی پیچیده و دشوار، اما تعیین‌کننده در تاریخ سیاسی افغانستان بود. او به رغم محدودیت‌هایی که داشت، خود را در موقعیتی قرار داد که امروزه دوستان و با دشمنان او ناگزیر از تعیین نسبت با او‌یند. ویژه‌نامه روزنامه جامعه باز، از یک‌سو هم تعیین نسبت با این رخداد پیچیده تاریخی است و هم تلاشی است برای بازخوانی و فهم مجدد او و آنچه در زمانه او می‌گذشت.

او در دوران سه سال حضور در کابل، ابتکارات بزرگی انجام داد. تشکیل شورای هماهنگی میان حزب وحدت، حزب اسلامی و جنبش اسلامی، به یکی از نقطه عزیمت‌های مهم در تاریخ سیاسی افغانستان بدل شد. تشکیل این شورا، هرچند معادلات نظامی را در وهله نهایی به نفع این شورا تغییر نداد، اما به لحاظ تاریخی و اجتماعی در ترمیم شکاف‌های تاریخی و اجتماعی میان هزاره‌ها، پشتون‌ها و ازبک‌ها تأثیری تعیین‌کننده بر جای گذاشت. بخشی از آنچه امروزه ترکیب برخی از تیم‌های انتخاباتی و تمایلات شکل گرفته بر محور این تیم‌ها را تشکیل می‌دهد، تا حدودی ریشه در همان وضعیت دارد و به نحو غیرمستقیم تداوم اتفاقات همان دوره تاریخی به‌شمار می‌آید.

محمد

ویژه‌نامه

دوره نهم

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

شهید مزاری

همیشه الهام بخش من بوده است

استاد محمد کریم خلیلی



حزب وحدت در ایجاد تاریخ

سیاسی جدید و دوران

پس از بن، نیرومندترین

و سازنده ترین نقش

سیاسی را در تمام دوران

اخیر بازی کرد. از این رو به

جرات می توان گفت که ما در

شکل دهی دوران جدید نقش

جدی و اساسی داشته ایم.

در تمام این روزها و سالها،

یاد مزاری و نام و آرمان او

الهام بخش من و تمام کسانی

بوده است که به او و آرمان

او ایمان و باور داشته اند.

تا تحقق آرمان های سیاسی

او راه درازی در پیش است.

و ما تا داشتن یک جامعه

مبتنی بر عدالت و ارزش های

برین انسانی چون برابری و

عدالت، فاصله زیادی داریم.

مزاری

بابه قربانی اضطراب



اسماعیل اکبر

در روزهایی که مجاهدین وارد کابل شدند. من در کابل بودم و با جزئیات حوادث را به خاطر دارم. عامل اصلی سقوط دولت، سرکشی بعضی از قطعات دولتی در شمال بود که جنرال دوستم و جنرال مومن در رأس شان بود. مخالفین داکتر نجیب توانسته بودند دوستم را قانع سازند که نجیب با حکمتیار ائتلاف کرده است و تصمیم دارد تو را از بین ببرد.

دوستم قدرت نظامی گسترده ای زیر قومنده داشت و فکر می کرد با سقوط دولت، او قدرت واقعی کشور خواهد بود. من نمی دانم چه کسانی زمینه نشست جبل السراج را مساعد ساخته بودند که در آن، میان دوستم، احمدشاه مسعود و مزاری پیمان اتحاد به وجود آمد که بعد از سقوط دولت، دولت جانشین را ایجاد کنند. و کابل را در حقیقت قوای دوستم که حالا هویت سیاسی به نام جنبش ملی اسلامی کسب کرده بود، با حزب وحدت که نفوذ گسترده در کابل داشت و صاحب منصبان پرچمی که مخالف نجیب بودند، تصرف کردند. و بعد از چند روز به فاصله های معین، گروه های مختلف مجاهدین که در دور و پیش کابل قرار داشتند، وارد کابل شدند. چون قوت های حزب اسلامی در ده سبز، لوگر و شمالی قرار داشتند، آنها نیز وارد کابل شده و بعضی جاها از جمله وزارت داخله و غند مخابره را که در مکرویان اول قرار داشت، تصرف کردند.

البته گروه های دیگر نیز موفق شدند جاهایی را اشغال کنند. مثلاً مولوی منصور مربوط به حرکت انقلاب اسلامی، دفتر کمیته مرکزی حزب و در کنار آن قرارگاه ریاست جمهوری را تصرف کرد. مولوی جلال الدین حقانی در مکرویان سوم جابه جا شد. جاهایی را قومندان

چهره هایی که با همدیگر تفاوت های زیادی در مواضع و دیدگاه های سیاسی داشتند. او مرجع سیاسی ای بود که ظرفیت جذب و رهبری سلیقه های گوناگون را داشت. این ظرفیت از او شخصیت منحصر به فرد و استثنایی ساخته بود که هر کسی می توانست خود را با او و در کنار او احساس کند.

بعد از شهادت او، جریان مقاومت و عدالت خواهی روزهای دشواری را تجربه کرد. فروپاشی جبهه مقاومت در کابل، مسئولیت های تاریخی و سنگینی را متوجه همه ما ساخت. بازسازی جبهه مقاومت و عدالت خواهی، احیای دوباره حزب وحدت به مثابه میراث سیاسی رهبر شهید و تجدید آرایش نیروهای سیاسی، نظامی و فرهنگی این حزب، نخستین اولویت همه ما در فردای سقوط کابل بود. از این رو مقاومت و عدالت خواهی به منظور تقیید اهداف و آرمان های سیاسی و اجتماعی بابه مزاری، در بامیان بازسازی شد. مقاومت بامیان تجلی اراده و خواست یک جامعه، برای داشتن زندگی آبرومند، انسانی و عادلانه بود. آنچه در بامیان صورت گرفت، ادامه منطقی مقاومت در غرب کابل بود. بامیان از میراث مزاری با قدرت و درایت پاسداری کرد و اجازه نداد که سقوط کابل پایان خواست عدالت و مقاومت در برابر تمامیت خواهی و انحصار قدرت سیاسی باشد.

بعد از استقرار امارت اسلامی نیز آرمان مزاری به رغم تنگناها و دشواری این دوره، زنده نگه داشته شد و جامعه ما نقش تاریخی و ماندگار خود در برابر این گروه را با پرداخت هزینه های سنگین ادا کرد. و حزب وحدت در ایجاد تاریخ سیاسی جدید و دوران پس از بن، نیرومندترین و سازنده ترین نقش سیاسی را در تمام دوران اخیر بازی کرد. از این رو به جرات می توان گفت که ما در شکل دهی دوران جدید نقش جدی و اساسی داشته ایم. در تمام این روزها و سالها، یاد مزاری و نام و آرمان او الهام بخش من و تمام کسانی بوده است که به او و آرمان او ایمان و باور داشته اند. تا تحقق آرمان های سیاسی او راه درازی در پیش است. و ما تا داشتن یک جامعه مبتنی بر عدالت و ارزش های برین انسانی چون برابری و عدالت، فاصله زیادی داریم. آنچه امروز اتفاق افتاده است، و آنچه را که امروز داریم، بخشی از آرمان های او و دیگر شهدای مقاومت است و ادامه راه نیز با عزم استوار و اراده قوی پیموده خواهد شد.

در دوران جدید، بر خلاف برخی از نگاه های بدبینانه و منفی، کارهای جدی و مهمی صورت گرفته است. کارهایی که در کل کشور در برخی از حوزه ها صورت گرفته است، در تاریخ کشور ما بی سابقه است. نباید انتظار داشت که تمام مسایل در کمترین زمان حل شود. افغانستان از وجوه مختلف ظرفیت های اقتصادی و انسانی محدودی دارد؛ اما آنچه که تا امروز تحقق یافته است، آغازی مبارک برای فردایی روشن است. شهادت رهبر شهید را به تمام عدالت خواهان افغانستان تسلیت می گویم و برای شهدای کشور و رهبر شهید، استاد مزاری علو درجات را استدعا دارم.

وبسایت
راه تمام

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

شد. به خاطر دارم که افراد بیمار، علیل و معتاد از میان هزاره‌ها را در تلویزیون نشان می‌دادند که گویا آنها موظف شده‌اند غذا، میوه و آب شهریان کابل را مسموم کنند. البته آماج تبلیغات حزب وحدت بود. از نقاط حاکم شهر، محلات غرب کابل راکت باران می‌شدند، خانه‌ها ویران می‌شدند و خرد و کلان، زن و مرد کشته می‌شدند. اوج این وحشت‌ها فاجعه افششار بود. من خود در منزل داکتر سیاهسنگ که با داکتران بدون سرحد کار می‌کرد، دختران وحشت‌زده، رنگ‌پریده و بیمار را دیدم که پدر و مادرانشان در برابر چشمشان به قتل رسیده و خود مورد تجاوز قرار گرفته بودند.

چهار ماه استاد ربانی تکمیل شد، اما او با نقض تعهد به انتخابات تن نداد و با دعوت شورای اهل حل و عقد، چهار سال حکومت خود را تمدید کرد. اعضای جنبش در این شسورا نیز اشتراک کردند، ولی تغییری به نفع‌شان نیامد. با آن هم، آنها تحمل کردند. مگر زدو خوردن‌های کوچکی میان افراد شورای نظار و جنبش بر سر جایه‌جایی پوخته‌ها صورت می‌گرفت، تا زمانی که موضوع شورای هماهنگی به میان آمد و جنگ‌های خونین، کابل را به ویرانه‌ای تمام‌عیار تبدیل کرد.

جنبش چون در کابل پشت جبهه نداشت، در اینجا شکست خورد و در عوض، در شمال از مزار تا قندوز، جمعیت را کنار راند و حتا سالنگ شمالی را با جنگی نابرابر از تصرف شورای نظار بیرون کرد. اما در کابل، حزب وحدت تنها ماند و حتا برای تصفیه آن از شهر کابل، شورای نظار در میدان وردک با طالبان مذاکره کرد و سرانجام فاجعه فرا رسید. غرب کابل میان گاز انبر دولت و شورای نظار قرار گرفت و فاجعه به فرجام رسید. بایه مزاری به دست طالبان اسیر شد و به شهادت رسید.

اما چرا گفتیم بایه‌مزاری قربانی اوضاع اضطراری شد. من شبی با بایه‌مزاری در کارته سه در یک خانه ملاقات کردم. آن شب یکی از بزرگان به خاطر چند تن از رهبران نهضت اسلامی تاجیکستان که به ملاقات بایه‌مزاری آمده بودند، مهمانی ترتیب داده بود. من با سید یزدان‌شناس هاشمی به آن مجلس رفتم. بعد از صرف غذا، مهمانان تاجیک از

عبدالحق و ملا عزت که نزدیک به کابل بودند، تصرف کردند. معلوم نیست که چرا جنگی بی‌دلیل برای اخراج نیروهای حزب اسلامی از طرف قوت‌های مربوط به جناح حزب پرچم که در رأس‌شان نبی عظیمی قرار داشت، قوت‌های جنبش که قومندان‌شان مجید روزی که او هم عضو پرچم بود و شورای نظار در کابل به راه افتاد. و موجب خرابی‌های زیاد شد و مردم را به تنظیم‌های جهادی بدبین ساخت. مخصوصاً که نیروهای حزب اسلامی در دو سه روزی که در برخی محلات جابه‌جا شده بودند، برخورد خوبی با مردم داشتند. چون از محلات نزدیک به کابل بودند. این سرآغاز جنگ‌های ویرانگر کابل بود. حزب وحدت در این جنگ شرکت نکرد. بنابراین نوعی همدردی میان آنها و حزب اسلامی پدید آمد.

در حکومتی که تشکیل شد و در رأس آن حضرت صاحب قرار داشت، برای جنبش و حزب وحدت سهمی داده نشد. نمایندگان ولایات شمال که در آن نمایندگانی از حزب اسلامی، حزب وحدت و بخشی از جمعیت نیز در کنار جنبش قرار داشتند، نزد مسعود آمدند که چرا پیمان جبل‌السراج را فراموش کرده و جنبش و وحدت را از دولت کنار گذاشته است. مسعود جواب داد که تصمیم را شورای قیادی که متشکل از احزاب جهادی بود که مرکزشان در پشاور قرار داشت، گرفته است و او نمی‌تواند کاری بکند؛ اما بعدها معلوم شد که این بهانه‌ای بیش نیست. حضرت با اصرار و استدلال به این که حزب وحدت، حزب جهادی است، توانست که یک تن از آن حزب را عضو کابینه بسازد. و با سفر به شمال و دادن لقب خالدبن ولید به جنرال دوستم تا اندازه‌ای از تنش بکاهد.

دوره دو ماهه حضرت گذشت و نوبت حکومت چهار ماهه استاد ربانی رسید. در این چهار ماه نیز به بهانه دوام جنگ با حزب اسلامی، تغییری به نفع جنبش و حزب وحدت نیامد. اما دوستم آهسته‌آهسته خشمکین می‌شد. مخصوصاً وقتی که جنگ علیه حزب وحدت آغاز شد. در آن روزها ترندهای کثیفی علیه هزاره‌ها به کار گرفته

ذکر این اوصاف درباره استاد مزاری، از باب مبالغه و حب و بغض شخصی نیست.
در طول نزدیک به ۱۷ سالی که از نزدیک با ایشان افتخار آشنایی داشتیم و گاهی حتی روزها و هفته‌ها را در کنار هم بودیم، این خصوصیات را از نزدیک در شخصیت او یافتیم. خصلت‌های رفتاری و اخلاقی او بیش از هر چیزی دیگری باعث می‌شد که به او احترام بگذاری و او را دوست داشته باشی و از همراه بودن با او هیچ‌گونه احساس خستگی و سنگینی نکنی.



استادسوزدانش

پویایی رازماندگاری

اکنون از شهادت رهبر شهید استاد مزاری ۱۹ سال سپری می‌شود. اما هرچه زمان می‌گذرد، زوایا و ابعاد اندیشه سیاسی و مبارزاتی آن رهبر فرزانه بیش از پیش مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد و مشتاقان و علاقه‌مندان زیادتری را به خود جذب می‌کند. سؤال اساسی این است که رمز و راز این ماندگاری و پویایی در چیست؟

اولین عامل ماندگاری را باید در ویژگی‌های شخصی و خصلت‌های اخلاقی و رفتاری آن شهید جستجو کرد. ساده‌زیستی در زندگی شخصی، اجتناب از تجملات و مناعت نفس در قبال ثروت و سایر جاذبه‌های مادی، اولین خصوصیتی است که از او شخصیت بی‌نظیری ساخته بود. قاطعیت، صراحت و تزلزل‌ناپذیری در موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌ها، برازندگی دیگر او بود که موجب اعتماد و اطمینان دیگران به ایشان می‌شد. نظم و برنامه‌ریزی در زندگی فردی و اجتماعی و در همه فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی از ویژگی‌های دیگری بود که در سیاست‌ورزی نیز از ایشان یک چهره برجسته و موفق ساخته بود. مردم‌گرایی، فروتنی، استقلال فکری، پابندی به اصول و ارزش‌های اخلاقی و دینی و همچنین احترام به استعداد





استاد مزاری دربارهٔ پیش برد مبارزات‌شان مشوره خواستند. استاد مزاری حرف‌هایی گفتند که من به حیرت و تعجب فرو رفتم. ایشان گفتند به کشورتان بروید و بکوشید صلح کنید و بعد از راه تعلیم و تربیه و تبلیغ، مردم را به دور خود متحد سازید؛ هر قدر هم این راه دشوار و طولانی باشد، از همین راه بروید. بعد مثال‌هایی از جنگ و خشونت و این که هر قدر جنگ طولانی شود، افراد آگاه به حاشیه رانده می‌شوند و شیرپرترین افراد بر سرنوشت جامعه و مبارزه حاکم می‌شوند، گفت. فردا در مجلس شورای رهبری حزب، بعد از آنکه جلسهٔ رسمی تمام شد، مردمانی غرض طلب کمک و عرض شکایات وارد اتاق شدند. من با هاشمی و قاضی مستضعف هم در این وقت داخل اتاق شده بودیم. اینها اکثرشان اشخاصی بودند که به جرم هزاره‌بودن از ادارات دولتی اخراج شده و بیکار و بی‌معاش مانده بودند؛ و می‌خواستند برای افراد خانواده‌شان حداقل غذا داشته باشند. استاد مزاری، بلندبلند خندید و گفت: اقلاً آنهایتان که کاملاً قلفک‌چپات نیستید، بکوشید افشا نشوید و گذاره کنید تا کارتان را از دست ندهید؛ زیرا ما انقدر امکانات نداریم که همهٔ مامورین بیکار هزاره را اعاشه کنیم و بعد به آقای خلیلی هدایت داد که راه و چاره‌ای برای بیکاران روزافزون پیدا کند.

به نظر من علت اصلی جنگ‌های تنظیمی در کابل آن بود که مسعود به این نتیجه رسیده بود، در افغانستان حکومت‌های ائتلافی کار نمی‌دهد و او بالاخره می‌تواند همهٔ مدعیان شرکت در حکومت را در صورتی که پشت سرشان قدرتی موجود باشد، از میان برداشته و یک حکومت مرکزی مستحکم به وجود بیاورد. البته او گروه‌هایی را در دولت پذیرفته بود، ولی آنها کاملاً تابع ارادهٔ او بودند. و یا به خاطر عقده‌کشی از حریفان‌شان به او تسلیم شده بودند. و او می‌توانست بعد از تصفیه حساب با حریفان اصلی به حساب آنها نیز برسد؛ زیرا تجربهٔ حکومت‌های موفق در افغانستان، حکومت‌های متمرکز و مستبد بود. اگرچه تجربهٔ نزدیک‌تر یعنی جمهوری داودخان و حکومت دموکراتیک خلق، شکست این نظریه را به اثبات رسانیده و نشان داده بود که افغانستان وارد مرحلهٔ کثرت و تنوع شده است. اما شاید این تجربه برای جمعیت اسلامی و مخصوصاً شورای نظار جالب و قابل توجه نبود.

می‌کرد و در صورتی که ضعف یا نارسایی و ناتوانی یک استراتژی یا یک طرح برای ایشان محرز می‌شد، با شجاعت تمام از آن دست برمی‌داشت و روش دیگری را برمی‌گزید. این خصوصیت باعث شد که اندیشهٔ سیاسی شهید مزاری، به عنوان یک اندیشهٔ زنده، پویا و ماندگار مطرح شود.

در این رابطه تصمیم به انحلال سازمان نصر که ایشان از مؤسسين و یکی از رهبران برجستهٔ آن بود و تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان، یک مثال روشن این انعطاف‌پذیری است. سازمان نصر در آن دوره یکی از احزاب قدرتمند و با نفوذ جهادی بود و در میان اقشار مختلف مردم، طرفداران زیادی هم داشت و در این

میان جمعی قابل توجه از اعضای این سازمان خواستار تداوم کار آن و مخالف تأسیس حزب وحدت بودند. اما استدلال استاد مزاری این بود که تشکیلات و حزب، یک وسیله است نه هدف و در شرایط سخت دوره جهاد، احزاب ضعیف کارایی نداشته و نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد و باید تشکیلات قدرتمند دیگری تأسیس شود تا بتواند از حقوق مردم دفاع کند. با این استدلال و در واقع با همت و تلاش پیگیر و سرسختانهٔ ایشان بود که حزب وحدت تأسیس شد و امروز با جرأت می‌توان ادعا کرد که حزب وحدت واقعاً میراث سیاسی ماندگار استاد مزاری است و نام این حزب با نام مزاری پیوند خورده و با نام ایشان در افغانستان و جهان شناخته می‌شود.

این انعطاف‌پذیری، سیالیت، واقع‌بینی و عینی‌نگری را می‌توان در سایر موضع‌گیری‌های سیاسی ایشان در دورهٔ مقاومت غرب کابل و حتی در تحلیل و تفسیر تحولات بزرگ تاریخی کشور نیز مشاهده و مطالعه کرد. حقیقت این است که در سیاست نمی‌توان با دگم‌اندیشی عمل کرد. جزم‌گرایی در سیاست‌ورزی و اندیشهٔ سیاسی، عامل نابودی و اضمحلال آن است.

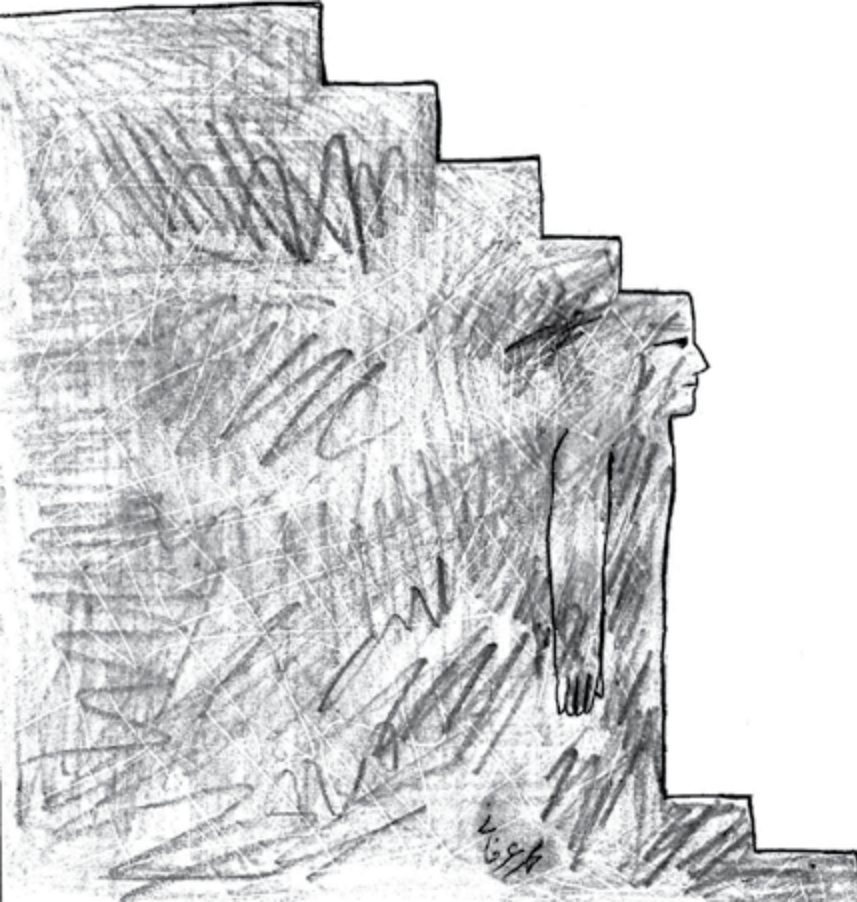
و شخصیت افراد، از خصلت‌های دیگر ایشان بود. مجموعهٔ این اوصاف ذاتی و نفسانی، برازندگی و برجستگی خاصی را در شخصیت شهید مزاری ایجاد کرده و از او یک رهبر کارزماتیک ساخته بود.

ذکر این اوصاف دربارهٔ استاد مزاری، از باب مبالغه و حبّ و بغض شخصی نیست. در طول نزدیک به ۱۷ سالی که از نزدیک با ایشان افتخار آشنایی داشتم و گاهی حتی روزها و هفته‌ها را در کنار هم بودیم، این خصوصیات را از نزدیک در شخصیت او یافتیم. خصلت‌های رفتاری و اخلاقی او بیش از هر چیزی دیگری باعث می‌شد که به او احترام بگذاری و او را دوست داشته باشی و از همراه بودن با او هیچ‌گونه احساس خستگی و سنگینی نکنی.

عامل دوم ماندگاری و پویایی اندیشهٔ شهید مزاری، ناشی از این است که افکار سیاسی ایشان از واقعیت‌های عینی جامعه و مشکلات زندگی مردم نشأت یافته بود و نه از تئوری‌های پیچیدهٔ فلسفی و آکادمیک و از لایه‌های کتاب‌ها و کتابخانه‌ها. هر طرح و سخن او ناظر به یک چالش عملی و عینی کشور بود. اما در عین حال، این افکار از پشتوانهٔ مستحکم فکری و از یک منطق نیرومند عقلانی برخوردار بود. این خصوصیت باعث شده که اندیشهٔ سیاسی و مبارزاتی شهید مزاری، حتی امروز بعد از ۱۹ سال و در مقایسه با مفاهیم و نورم‌های نوین سیاسی و حقوقی، مورد بازخوانی و تفسیر و تحلیل علمی قرار گیرد.

آنچه در این رابطه قابل دقت و تأمل بوده و برای همهٔ سیاستمداران و اندیشه‌وران کشور آموزنده است، سیالیت و انعطاف‌پذیری در اندیشهٔ شهید مزاری است. استاد مزاری در سیاست‌ورزی، جزم‌گرا نبود. استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خود را بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و منافع مردم تنظیم

استاد مزاری در سیاست‌ورزی، جزم‌گرا نبود. استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خود را بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و منافع مردم تنظیم می‌کرد و در صورتی که ضعف یا نارسایی و ناتوانی یک استراتژی یا یک طرح برای ایشان محرز می‌شد، با شجاعت تمام از آن دست برمی‌داشت و روش دیگری را برمی‌گزید. این خصوصیت باعث شد که اندیشهٔ سیاسی شهید مزاری، به عنوان یک اندیشهٔ زنده، پویا و ماندگار مطرح شود.



راه‌ناتمام



محمدجوادسلطانی

آنچه که این شکست را برای هزاره‌ها به یک بن‌بست تاریخی مبدل ساخت، ناتوانی از اندیشیدن بود و هست. اکنون با سیری شدن بیش از یک قرن از این رویداد، این بن‌بست همچنان استوار یافته است. تداوم بن‌بست تاریخی به معنای این است که همچنان مجال تأمل و طرح پرسش از این گذشته خونین و همراه با حقارت سیاسی و اجتماعی فراهم نشده است. در سال‌های اخیر هزاره‌ها کوشیدند از رویداد سخن بگویند. این سخن گفتن البته به معنای پایان فراموشی نبود. سخن امروز هزاره، نه تنها از تکرار تاریخ‌نگاری قدرت فراتر نرفت؛ بلکه از برخی بن‌مایه‌های این روایت تاریخی نیز غفلت شد. تاریخ‌نگاری قدرت برای هزاره محملی برای زاری فراهم کرد. نسلی ظهور کرد که به جای تأمل و جستجوی امکان‌هایی برای اندیشیدن، از تاریخ هزاره و ارزگان، برای خود سوژه‌ای برای مظلوم‌نمایی و شیون ساختند.



سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

یکم: قرن نوزده در تاریخ تحولات قدرت در افغانستان، عهد تکوین است. ظهور ساختار سیاسی متمرکز و برچیده‌شدن بساط جزیره‌های قدرت در اواخر این قرن ممکن شده است. به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، به سلطه قدرت‌های محلی و خودمختار پایان داد و برای اولین بار ساختار سیاسی را ایجاد کرد که گستره اقتدار به تمام نقاط کشور تسری یافت. این امر البته با درد و دشواری زیادی همراه بود و تنها با پرداخت هزینه‌های انسانی گزافی به دست آمد. بسط اقتدار و سلطه قدرت مرکزی به میانجی تعامل سیاسی صورت نگرفت. به جای آن تمام کسانی که برای قدرت نوظهور مرکزی چالش جدی بود، با سرکوب و استفاده از زور و قدرت برهنه آن هم به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن روبه‌رو شد. در نخستین گام شورش‌های قندهار و هرات سرکوب شد و برخی از کسانی که در برابر سلطنت او ایستاده بودند، به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن نابود شدند. بعد از هرات و قندهار نوبت به برخی قبیله‌های جنوبی و جنوب شرقی کشور رسید و از آنجا به بلخ و نواحی شمال کشور. هر جا که خلقی شورید، با مشت آهنین قدرت مرکزی پاسخ داده شد. در میان جنگ‌های این دوره، جنگ امیر عبدالرحمن با نورستانی‌ها، شنواری‌ها و هزاره‌ها، بیشتر با خشونت و ویرانی و نسل‌کشی همراه بوده است.

در نخستین سال‌های سلطنت او تمام نقطه‌هایی که در گذشته به صورت هسته‌های خودمختار اداره می‌شد، با استفاده از نیروی نظامی به گونه‌ای درهم کوبیده شد که دیگر توانی برای رویارویی با قدرت مرکزی را نیافتند. بنابراین از این نظر می‌توان گفت که سلطنت امیر عبدالرحمن، نمادی از یک گسست و انقطاع در تاریخ سیاسی افغانستان بوده است. در زمان او برای اولین بار تمام مدعیان قدرت نابود شد و همگی مقهور دهشت و ترس شدند که یکی از بارزترین واقعیت‌های سیاسی آن روزگار بود.

در جنگ‌های امیر عبدالرحمن، هزاره‌ها به صورت تمام‌عیار و بی‌سابقه سرکوب شدند. این جنگ به معنای واقعی کلمه یک فاجعه بود. هزاران انسان قربانی بی‌سابقه‌ترین نسل‌کشی در تاریخ افغانستان شدند. مجبور شدند خانه‌ها، قلعه‌ها و سکونت‌گاه‌های خود را به دست خویش ویران سازند. آنهایی که پای رفتن داشتند، از کشور متواری شدند. سرزمین‌های آنها تصرف شد و آنهایی که از دم تیغ رستند، دهشت‌ناک‌ترین تجربه بردگی و اسارت در انتظارشان بود. هزاره‌ها بهای سلطه حکومت مرکزی را با فروپاشی تمام‌عیار پرداختند. در جنگ هزاره‌ها البته غیر از انگیزه‌های گسترش سلطه حکومت، انگیزه‌های دیگری نیز به میان آمد و همین امر جنگ امیر عبدالرحمن با هزاره‌ها را از دیگر جنگ‌ها متفاوت ساخته است. مرزهای سیاسی کشور نیز در همین دوره شکل گرفت و بعد از این تاریخ، هیچ نوع دگرگونی چشم‌گیری در جغرافیای کشور به وجود نیامد. بنابراین برای امیر روشن بود که امکان تسلط بر سرزمین‌های ماورای دیورند امکان‌پذیر نیست. پذیرش این واقعیت کار آسانی نبود. جمعیت‌هایی که در آن سوی خط زندگی می‌کردند، با کسانی که این خط آنها را از همدیگر جدا کرده بود، پیوندهای خویشاوندی و قبیله‌ای داشتند. تسلط انگلیس بر قلمروهای آن سوی خط، به معنای زندگی در زیر سلطه کفار بود. این موضوع به خوبی از نامه وزیرها به امیر عبدالرحمن روشن می‌شود. بدینسان جنگ امیر با هزاره و نابودی این جامعه می‌توانست زمینه را برای انتقال بخشی از جمعیت که از رویداد پیش آمده به شدت ناراضی بودند، تمهید کند. به همین دلیل جنگ با هزاره‌ها از جنگ برای اطاعت از حکومت مرکزی فراتر رفت و به جنگ برای سرزمین مبدل شد.

هزاره‌ها در این جنگ شکستی را تجربه کردند که در حافظه تاریخی آنها پیشینه‌ای نداشت. بعد از این شکست، هزاره‌ها هم از خود می‌گریختند و هم دیگران از آنها. به میزانی که دیگران کوشیدند هستی و حضور آنها را از تاریخ بزدایند، خود نیز کوشید آنچه را که بر آنها رفته است، از یاد ببرد. کمتر هزاره‌ای پیدا شد که لب بگشاید و آنچه را که در این سال‌های مرگ و تباهی از سر گذرانده است، به نسل‌های بعدی بازگوید. جهان زندگی هزاره پس از جنگ، دنیای سکوت و خاموشی بود. این سکوت و خاموشی به معنای ترس از به یاد آوردن بود. هزاره از سخن هراسید. از به یاد آوردن روی گردان بود. از این رو قرن مرگ و سرکوب برای هزاره قرن سکوت نیز بود. او سخنی نگفت و در خاموشی تمام در حاشیه زندگی دیگران، در خود گم شد.

دوم: بی‌گمان اگر تاریخ‌نویسی قدرت نمی‌بود، هزاره امروز از گذشته سراسر رنج خویش چیزی نمی‌دانست. با تاریخ‌نویسی قدرت، کم‌کم ابعاد فاجعه جنگ‌های امیر عبدالرحمن نیز نمایان شد. آشکارشدن گوشه‌هایی از این تقدیر تراژیک، با نوعی آگاهی نیز همراه بود. آگاهی از تقدیر شوم و سراسر نکبت یک جامعه. تردیدی نیست که جنگ امیر عبدالرحمن، مسیر تاریخ و زندگی‌ها را دگرگون کرد. هرچه بود، هزاره‌ها هرگز نتوانستند به این فاجعه اندیشه کند و راز و رمزهای آن را برای خود آشکار سازد. هزاره‌ها کوشیدند با از یاد بردن و فراموشی با این رخداد تعیین نسبت کنند. شاید یکی از علت‌های بی‌خاطره‌شدن امروز ما، در این همین نکته

نهفته است. هزاره خود توان روایت تاریخ خود را نداشت و تاریخ‌نگاری قدرت بود که برای آنها، خاطره ساخت و روایت خود را از این رویداد بر او تحمیل کرد. به همین جهت، نسل‌های بعدی نتوانستند وارث فاجعه باشند، آنها نیز قربانی فاجعه باقی ماندند. وارث فاجعه، به فاجعه به مثابه امری گنگ و غیرمنطقی می‌اندیشد؛ اما قربانی فاجعه، در همان وضعیت می‌ماند و خود بخشی از وضعیت می‌شود. وقتی قربانی فاجعه بخشی از وضعیت باشد، امکان پرسش از رویدادهای گذشته وجود ندارد. آنچه که این شکست را برای هزاره‌ها به یک بن‌بست تاریخی مبدل ساخت، ناتوانی از اندیشیدن بود و هست. اکنون با سپری‌شدن بیش از یک قرن از این رویداد، این بن‌بست همچنان استمرار یافته است. تداوم بن‌بست تاریخی به معنای این است که همچنان مجال تامل و طرح پرسش از این گذشته خونین و همراه با حقارت سیاسی و اجتماعی فراهم نشده است. در سال‌های اخیر هزاره‌ها کوشیدند از رویداد سخن بگویند.

این سخن‌گفتن البته به معنای پایان فراموشی نبود. سخن امروز هزاره، نه تنها از تکرار تاریخ‌نگاری قدرت فراتر نرفت؛ بلکه از برخی بن‌مایه‌های این روایت تاریخی نیز غفلت شد. تاریخ‌نگاری قدرت برای هزاره محملی برای زاری فراهم کرد. نسلی ظهور کرد که به جای تامل و جستجوی امکان‌هایی برای اندیشیدن، از تاریخ هزاره و ارزگان، برای خود سوزهای برای مظلوم‌نمایی و شیون ساختند. در ادبیات امروز ما، نوعی تکه‌تکه‌شدن واقعیت وجود دارد. روایت امروز هزاره‌ها از گذشته، فاجعه را در کلیت آن نمی‌بیند و می‌کوشد با تحمیل روایت یکجانبه، نوعی آگاهی مخدوش را بر انسان هزاره تحمیل کند. این نوع مواجهه با امر تاریخی، مجال تکوین خرد انتقادی در این جامعه را بست و جامعه را در گمراهی و فراموشی تازه فروبرد.

این نوع رویارویی با امر گذشته، بدون تردید، از تامل در وضعیت درونی این جامعه ناتوان است. و نمی‌تواند به سهم و نقش هزاره‌ها در وقوع این فاجعه اندیشه کند. برای مثال گفته نمی‌شود که هزاره‌ها نتوانستند ماهیت گسست و انقطاعی را که در فردای به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن به وجود آمده بود که فهم و تفسیر به قدرت رسیدن امیر و رسیدن امیر به سودای سیاسی‌ای که او در سر داشت، نشان از رونماشدن وضعیت جدید در مناسبات قدرت بود؛ اما هزاره‌ها، دگرگونی ساختار قدرت را درک نکردند و به امیر همان پاسخی را دادند که با اسلاف او. هزاره‌ها این بار نیز به اشتباه تصور می‌کردند که با متحدشدن با یکی از شاهزاده‌ها و مدعیان قدرت می‌توانند به خودمختاری خویش مثل همیشه ادامه دهند. انزوای تاریخی این مردم و ناتوانی آنها از تعامل با دیگران، باعث شد که نتوانند خود را با الزامات و منطق سیاست جدید سازگار کنند و این ناسازگاری البته برای آنها با پرداخت هزینه سهمگینی پاسخ داده شد.

سوم: بعد از سپری‌شدن بیش از نیم قرن، نخستین کوشش‌ها برای بازگشت نیز آغاز شد. بازگشت به جامعه. بازگشت به زندگی. بیرون‌شدن از حاشیه زندگی دیگران. تلاش برای پایان بخشیدن به فراموشی. نقطه عزیمت هزاره‌ها برای بازگشت، مذهب بود. هزاره‌ها پس از سرکوب، از مذهب آغاز کردند. شاید یکی از علت‌های اساسی آن فروپاشی ساختاری در دوران جنگ بود. جنگ همه چیز این جامعه، از جمله ساختار اجتماعی را متلاشی کرد. فروپاشی ساختاری، به چهره‌های دینی فرصت داد تا در جایگاه رهبری جامعه عرض اندام کنند. علت دیگری، پیوند و اتصال این جامعه به حوزه دینی نجف بود. نجف در تاریخ مذهب تشیع، جایگاه منحصر به فرد داشته است. این حوزه کانونی بوده است برای آموزش و نشر معارف دینی در تمام حوزه‌های دیگر. هزاره‌ها نیز با گذشت زمان کوشیدند با این منبع دانش دینی تماس برقرار سازند و با استفاده از آن به احیای ارزش‌ها و شعارهای مذهبی خویش بپردازند. امیر به جنگ هزاره‌ها، انگیزه‌ها و ابعاد مذهبی نیز داده بود. به همین دلیل، هزاره‌ها به خاطر وابستگی‌ها و باورهای مذهبی‌شان نیز تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. گام‌هایی که در این دوره برداشته شد، هرچند آرام؛ اما پیوسته بود. دستاوردهای این دوره از هر حیث دارای اهمیت است. گرچه در تاریخ‌نویسی هزاره‌ها این گام‌ها کمتر به چشم آمده است و به جای آن برخی از چهره‌ها و رویدادهای برجسته شده است که با تفسیر و تاویل هم نمی‌توان برای اقدامات آنها، مدلولات را سر هم کرد که نشان از کنش معنی‌دار تاریخی داشته باشد. منظور از کنش معنی‌دار تاریخی در اینجا، کنش‌های معطوف به بازگشت و تلاش برای نزدیک‌شدن به متن مناسبات اجتماعی و سیاسی است.

دستاوردهای این دوره از دو حیث دارای اهمیت است. نخست از نظر دینی و مذهبی. اگرچه این دوره از نظر زمانی چندان طولانی نبود؛ اما به رغم این برای هزاره‌ها نقش حیاتی و جدی داشت. به زودی چهره‌های مطرح مذهبی در این جامعه بازگشتند و ارمغان آنها برپایی حوزه‌های آموزش دانش دینی بود. این امر برای احیای اعتماد به نفس هزاره‌ها، فوق‌العاده حایز اهمیت بود. دوم از نظر سیاسی. کسانی که در این جامعه حامل دانش و سلوک دینی مکتب نجف بودند، چند ویژگی برجسته داشتند. این گروه، دغدغه‌های دینی و مذهبی داشتند. برای آنها امر سیاسی اولویت نداشت، مگر این که از امر سیاسی در راستای اهداف و آرمان‌های مذهبی استفاده شود. بنابراین جامعه شاهد ظهور نسلی از چهره‌های مذهبی محافظه‌کار بود. به راحتی با قدرت تعامل می‌کردند و با نظام سلطه باب گفت‌وگو را گشوده نگه می‌داشتند. در میان این چهره‌ها خوب است از نقش تاریخی و ماندگار مرحوم آیت‌الله سید علی‌احمد حجت یاد شود که سرآمد نخبگان دینی حوزه نجف در این جامعه بود.

با دگرگونی قدرت در افغانستان، این کوشش‌ها نیز فرجام روشنی نیافت و کشور در بستر منازعات تازه‌ای قرار گرفت. با رویدادهای جدید در کشور، نیروهای اجتماعی جدید و بازیگران تازه نیروهای سنتی را به حاشیه راند و خود به چهره‌ها و بازیگران سیاسی و مذهبی مبدل شدند. جامعه هزاره به صورت همزمان از رویدادهای سیاسی دو کانون متفاوت متأثر می‌شدند. یکی جابه‌جایی قدرت در کشور و آشوب‌های سیاسی که در پی آورد و دیگری انقلاب ایران. انقلاب ایران حوزه دینی قم را به جای حوزه نجف در محور توجه قرارداد و این جابه‌جایی البته مدلولاتی به مراتب فراتر از برآمدن و برافتادن دو کانون معرفت دینی داشت.

محوریت قم به معنای رونق و اقبال یک تفکر بود که در حوزه دینی نجف، منزلت شناخته‌شده‌ای نداشت. از این دوره به بعد هزاره‌ها نیز دچار نوعی جابه‌جایی در گروه‌های دینی شد. نسل جدیدی از عالمان دینی از راه رسیدند. این نسل با محافظه‌کاری میانه‌ای نداشت و به جای آن در پی ایجاد آرمان‌شهر دینی و مذهبی برای جهان اسلام بود. این گروه هم با واقعیت‌های سیاسی بیگانه بودند و هم با پیچیدگی جهان کنونی. نسلی که سیاست و آرمان سیاسی برای آنها مقدم بر دانش دینی بود. دلیل آن هم روشن است.

تا هنوز که هنوز است، چهره‌های مکتب نجف در مسند مرجعیت دینی قرار دارند و حاملان اندیشه مکتب قم هرگز موفق نشدند که جایگاه دینی آنها را از آن خود سازند. اگر از برخی امور درگذریم، این دوره برای هزاره‌ها، دوران پرخسارت بود. جامعه در طوفانی از جنگ‌های داخلی فرورفت و بار دیگر سنت خودی‌پرانی را در این جامعه در خطرهای زنده کرد. جنگ میان گروه‌ها و دسته‌های کوچک که در معادلات سیاسی و نظامی کمترین تأثیر را داشتند؛ اما در تخریب و نابودی ظرفیت‌های سیاسی و نظامی هزاره‌ها بالاترین نقش را. رویدادها و تحولات سیاسی مسیر خود را می‌پیمود؛ اما هزاره‌ها در انزوای اجتماعی و سیاسی خویش گرفتار بود. تشبیکل حزب وحدت در چنین متن و زمینه سیاسی و فرهنگی صورت گرفت. ظهور این حزب بیش از آنکه ناشی از درک وضعیت و خرد سیاسی باشد، از سر ناگزیری سیاسی بود. به سختی می‌توان پذیرفت که این حزب نمادی از خودآگاهی و خویش‌اندیشی تاریخی باشد. احزاب و جریان‌های سیاسی هزاره، برای نخستین بار خود را با واقعیتی مواجه دیدند که نه از آن تصویری داشتند و نه آمادگی آن را. تشکیل دولت عبوری در پیشاور برخی از این چهره‌ها و عناصر را از برج عاج آرمان‌شهر مذهبی پایین کشید. بعد از این رویدادها بود که هزاره ناگزیر شد، به تأسیس محوریت سیاسی تن دردهد که همیشه از آن دریخته بود. حزب وحدت، وحدت هزاره‌ها را به صورت کامل در پی نداشت و همچنان گروه‌های سیاسی دیگر در این جامعه به حضور سیاسی و نظامی خویش ادامه دادند. از منظر بازگشت هزاره‌ها به مناسبات قدرت، این دوره بیش از هر مقطع تاریخی دیگر اهمیت دارد. به رغم همه این مسایل، حزب وحدت درخشان‌ترین کوشش هزاره‌ها برای بازگشت بود. درست‌تر این است که گفته شود، درخشان‌ترین کوشش برای ورود به ساختار قدرت.

چهارم: با عبدالعلی مزاری به عنوان بنیانگذار و نخستین رهبر حزب وحدت، هزاره‌ها سومین گام خویش را برای پایان‌دادن به تاریخ فراموشی و حذف برداشته است. و آثار این گام بر زندگی و زمانه هزاره‌ها در تاریخ بی‌نظیر است. بدون مبالغه می‌توان گفت که هزاره‌ها با عبدالعلی مزاری آغاز می‌شود. مزاری با عبور از آرمان‌شهر مذهبی ولایت فقیه، عهد جدیدی را در تاریخ جامعه هزاره رقم زد. عبدالعلی مزاری خواست و مطالبات سیاسی خود را در بدترین زمان ممکن مطرح کرد. این البته خواست مزاری نبود، ناگزیری‌های روزگار او بود. منظور از بدترین زمان ممکن این است که نه هزاره‌ها برای طرح این آرمان‌ها آمادگی لازم را داشتند و نه وضعیت سیاسی کشور به گونه‌ای بود که بتواند به این مطالبات پاسخ عقلانی و مناسب بدهد. هزاره‌ها از نظر درونی دچار تضادها و تعارض‌های بی‌شماری بود. حزب وحدت یک چتر عمومی بود که این جامعه را می‌پوشاند؛ اما این سخن به معنای این نبود که هزاره‌ها به تنگ‌نظری‌ها و رویه‌های ناعقلانی خویش نقطه پایان گذاشته است. مزاری در درون جامعه هزاره و نخبگان نظامی و سیاسی این جامعه، دشمنان سرسخت و آشتی‌ناپذیری داشت.

این دشمنی‌ها ظرفیت‌های سیاسی و نظامی جامعه را در راستای اهداف و منافع دیگران هزینه می‌کرد. امروز شاید باور این سخن دشوار باشد؛ اما این چیزی است که وجود داشته است. بسیاری از هزاره‌ها در دشوارترین روزها و در واپسین روزها و لحظه‌های زندگی او نیز نتوانستند، به کردارهای خویش درنگ کنند و راهی را برگزینند که بر انسان هزاره هزینه‌های کمتری را تحمیل کند. این گونه بود که مزاری تاوان این مطالبات را با جان خود پرداخت.

مزاری در تاریخ معاصر هزاره، نمادی از راه ناتمام است. راهی که پس از یک قرن سکوت و خاموشی آغاز شد؛

اما به فرجام خود نرسید. چرا و به چه دلیل می‌گوییم، مزاری راه ناتمام است؟ ناتمام بودن این راه به چه معنی است؟ اجمال پاسخ این است که مزاری حامل یک آرمان بود. این آرمان پیش از آنکه ماهیت قومی و نژادی داشته باشد، سرشت انسانی و

ویدئو

ویدئو نامه راه ناتمام

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۳۳ حوت ۱۳۹۲

اخلاقی داشت. آرمانی بود برای انسان که تاریخ او را بیداد و ستم تشکیل می دهد. این آرمان می توانست به تاریخ نسل کشی در این جامعه پایان دهد. سخن او در جامعه افغانستان کمتر شنیده شد و پیش از آن که به ابعاد انسانی و اخلاقی آن توجه شود، به خواست های قومی و قبیله ای تقلیل داده شد. این امر ممکن است دلایل و علت های زیادی داشته باشد. اما بخشی از این موضوع به خود هزاره ها برمی گردد. هزاره ها نتوانستند آرمان مزاری را به صورت منقح برای جامعه افغانستان شرح و ایضاح کنند. هرچه از زمان زندگی عبدالعلی مزاری فاصله می گیریم، این ابهام بیشتر و بیشتر می شود. یکی از دلایل فروپاشی چتر سیاسی این جامعه این است که آرمان های سیاسی و اجتماعی مزاری از یاد برده شد. در نبود این آرمان سیاسی، هزاره ها بار دیگر به مناسبات اجتماعی گذشته خود برگشتند. به گونه ای که اکنون هزاره ها مسیر تاریخ را به صورت وارونه می پیمایند؛ یعنی تجزیه اجتماعی. پررنگ شدن خرده هویت های محلی. منتقل شدن نزاع ها از مناسبات کلان

اجتماعی و سیاسی به حوزه های خرد و کوچک که مبنای آن را وابستگی های محلی و تباری تشکیل می دهد، یکی از شاخصه های دوران پس از مزاری است. در حوزه کلان ملی نیز این سخن با همدلی همراه نبود. آرمان مزاری در سیاست افغانی مخاطب چندانی نیافت و انسان افغانی همچنان به قیمت تحمل انحطاط و جنگ های قبیله ای، از اسطوره سازی های قومی و قبیله ای عبور نتوانست. این امر نشان می دهد که ما همچنان در بند قوم مداری اسیریم و سخنی که محتوای انسانی و اخلاقی داشته باشد، با خاطره ازل ما بیگانه است. به رغم این، راهی غیر از آرمان او نیست. ما در نهایت انتخابی جز این نداریم. اگر قرار است به وضعیت منحنی کنونی پایان دهیم. اگر قرار است در یک جامعه انسانی زندگی کنیم، نیازمند ارزش های انسانی و اخلاقی هستیم. ارزش های انسانی و اخلاقی همان چیزی بود که مزاری در سودای آن ابدی شد.

اشاره:

در قره باغ غزنی، متولد شده است. شش ماهه بوده که به کابل منتقل می شود و از کابل به ایران مهاجر می شود. در ایران به درس های حوزه ای مشغول می شود. جوزای هفتاد و یک به کابل آمده و به عنوان خبرنگار، خبرگزاری حزب وحدت، در کابل فعالیت خود را شروع می کند. فعالیت مستمرش، به عنوان خبرنگار، زمینه تماس بیشتری با بابه مزاری فراهم می شود. این تماس هم او را شایسته بابه مزاری می کند و هم بابه شایسته او می شود. در دوران مقاومت غرب کابل، تا آخر در کنار بابه می ماند. ۲۰ سنبله ۱۳۷۳، با یک گروهی از محصلان به آذر بایی جان می رود و از آنجا، در تاریخ ۱۰ حوت، ۱۳۷۳، به کابل بر می گردد. از معدود کسانی است که حادثه سقوط غرب کابل را با جزئیات خبر دارد. بعد از سقوط به آذربایجان بر می گردد و از آنجا پس از دو ماه به جرمنی می رود و بعد از یک سال ماندن در جرمنی، راهی انگلیس می شود. از آن زمان تاکنون مقیم انگلیس است. احد بهادری رازهای مگوی بسیار دارد. جعبه سیاه مقاومت غرب کابل است. شاهد جوان و زنده ماجراهای بسیار بوده است. با روحیه سنگین و آرامش، دنیایی از اندوه این سرزمین را با خود حمل می کند. نگاهی سر به زیر دارد، انگار آنچه در سینه دارد بر او سنگینی می کند. فرصت اندکی برای ثبت خاطرات او بود. اما همین مقدار هم، اولین بار است که با این جزئیات مطرح می شود. امید که این فرصت ادامه یابد و روزنامه جامعه باز، جزئیات و رازهای بیشتر این حادثه تلخ تاریخی را ثبت، ضبط و سپس منتشر کند. از او، هم به خاطر مصاحبه و هم به خاطر رازداری و حمل دشوارترین لحظه های تاریخ یک جامعه، بسیار سپاسگزاریم.

غروب آخر

گفتگو با احد بهادری.
یکی از نزدیک ترین یاران
شهید مزاری



– شما یکی از نزدیک ترین یاران شهید مزاری بودید. آشنایی شما با ایشان از کی و چگونه آغاز شد و چه شد که شما این همه به شهید مزاری نزدیک شدید، تا جایی که تا آخرین لحظه های سقوط غرب کابل همراه ایشان بودید؟

جوزای ۱۳۷۱ از ایران به کابل برگشتم، قبل از اینکه خانه بروم با دو تن از همسفرانم که یکی از آنها آقای محب الاسلام از نویسندگان نشریه های افغانستانی در ایران بود، به دیدن بابه مزاری در علوم اجتماعی مقر حزب وحدت رفتم. آفتاب تازه غروب کرده بود که مقابل دفتر بابه رسیدیم. بابه در حال خارج شدن از دفتر بود. پس از احوال پرسی با ما دوباره به دفترش برگشت. حدود ۱۵ دقیقه صحبت های تعارفی داشتیم. محب الاسلام آدرس دقیق منزل دوستانش را نداشت، بنا شد شب مهمان بابه باشد. من اجازه خواستم بروم منزل خودم. بابه پرسید چند سال است از خانه دور هستی؟ جواب دادم ۶ سال. بابه گفت حالا تاریک شده است، یک شب دیگر را هم می شود از خانه دور باشی، فردا برو.

چند روز بعد دوباره به علوم اجتماعی برگشتم و در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت به عنوان خبرنگار کارم را شروع کردم. بر اساس طبیعت کارم بابه مزاری را بیشتر مواقع می دیدم. شیوه رفتار



راهنمای شهید استاد مزاری و محمود مستیری نماینده سازمان ملل متحد - کابل - سال ۱۳۷۳

و اخلاق بابه هم به گونه ای بود که با حفظ اتوریته مدیریت و رهبری، با آدم های



ویژه نامه
ما همه

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

اطرافش ساده و صمیمی بود، شبیه یک بابه خانواده. در خانه‌اش هرگز احساس بیگانگی نمی‌کردیم. نه تنها ما که سیاستمداران و نظامیان و مردم عادی نیز در برخورد با بابه احساس بیگانگی نمی‌کردند. بابه شخصیتی از خود تبارز می‌داد که بود. هرگز احساس اینکه تلاش کنیم باطن بابه را بخوانیم به ما دست نمی‌داد. درست مثل آب، زلال و مثل آینه، پاک بود. بابه به همه اطرافیان خود میدان می‌داد تا برای کار کردن آنچه در توان دارند، تبارز دهند؛ نه تنها نمی‌ترسید از اینکه اطرافیان کوچکش بزرگ شوند و قد بکشند، بلکه با تمام توان از آنان حمایت می‌کرد؛ به همین خاطر کمتر کسی در آن زمان آدم بی‌کار و عاطل و باطل بود. احساس می‌کردیم تمام غرب کابل برای مقاومت ایستاده‌اند و زن و مرد و پیر و جوان خود را در مقاومت سهیم می‌دانستند. من هم یکی از آنان بودم، اما به دلایلی بیشتر اوقات در کنار بابه بودم؛ و خوشی‌ها و غم‌ها و غصه‌های بابه را از نزدیک شاهد بودم. از لحاظ عاطفی نیز سخت وابسته بودم. واقعاً احساس می‌کردم در کنار بابه‌ام هستم.

– روایت‌های مختلف، اما نسبتاً غیردقیقی نسبت به آخرین دور حوادث غرب کابل که منجر به سقوط غرب کابل شد، وجود دارد. با توجه به اینکه شما، از نزدیک در جریان بودید، چه شد که مقاومت غرب کابل سقوط کرد و تصویر و روایت بابه نسبت به این سقوط چگونه بود؟



قبل از اینکه مشخصاً به دلیل سقوط مقاومت غرب کابل اشاره کنم، می‌خواهم به صورت خلاصه به اتفاقات روزهای آخر مقاومت غرب کابل بپردازم. قبل از اینکه غرب کابل به دست طالبان بیفتد و سپس شورای نظار، اتحاد و متحدینش، طالبان را شکست داده و غرب کابل را تصرف کنند، بین حزب وحدت و شورای نظار و متحدینش پنج روز جنگ سنگین جریان داشت؛ یعنی دو روز جنگ شدید در تمام خطوط تماس و سه روز دیگر در حالت جنگ و نبردهای پراکنده. با تمام تلاش‌هایی که حزب وحدت برای جلوگیری از درگیری با شوروی نظار انجام داد، شورای نظار صبح ۱۵ حوت ۱۳۷۳ از همه خطوط تماس حملات خود را بالای مواضع حزب وحدت شروع کرد. چون حزب وحدت از قبل اطلاع یافته بود شورای نظار قصد حمله را دارد، آمادگی خوبی برای دفاع گرفته بود. امنیت شورای نظار و کسانی که از حزب وحدت و حرکت اسلامی در کنار شورای نظار قرار داشتند، بر اساس گزارش‌های استخباراتی که داشتند برنامه‌ریزی کرده بودند که در ظرف ۸ ساعت خطوط مقدم حزب وحدت را درهم می‌شکنند و در ظرف ۱۶ ساعت تمام غرب کابل تصفیه می‌شود. اما با وجود اینکه شورای نظار و متحدینش تمام توان نظامی خود را برای درهم‌شکستن حزب وحدت انجام داد، در روز اول جنگ حتی یک سنگر حزب وحدت درهم نشکست. روز دوم نیز شورای نظار نتوانست در هیچ جبهه‌ای پیشروی کند.

روز سوم نیز جنگ به صورت پراکنده در جبهات جریان داشت. در روز سوم و چهارم جنگ حزب وحدت و شورای نظار با فرستادن هیئت‌هایی در چهارآسیاب تلاش می‌کردند طالبان را به نفع خود وارد نبرد علیه جبهه مخالف کنند. مثلاً حزب وحدت با متجاوزخواندن شورای نظار و برحق بودن دفاع خود کوشش می‌کرد طالبان را علیه شورای نظار تحریک کند و شورای نظار تلاش داشت تا با حربه‌های مذهبی طالبان را وارد جنگ با حزب وحدت سازد. غروب روز چهارم طالبان نیروهای خود را از چهارآسیاب به حرکت آورده و از سمت ریشخور به سمت ده‌دانا و دارالامان در قطار بزرگی از موترها به راه افتادند؛ هم حزب وحدت و هم شورای نظار حرکت قطار نظامی طالبان را زیر نظر داشتند، چون مشخص نبود که طالبان به سمت حزب وحدت خواهند رفت یا شورای نظار. مخابره شورای نظار توسط حزب وحدت کشف شده بود و ۲۴ ساعت شنود می‌شد. همراه بابه‌مزاری در اتاق مخابره بودیم. در لحظه حرکت قطار طالبان، خود احمدشاه مسعود پشت مخابره بود. از قراین صحبت‌کردنش مشخص بود که بر روی کوه تلویزیون موقعیت دارد. فرد ارتباطی شورای نظار لحظه به لحظه موقعیت قطار طالبان را گزارش می‌داد، تا اینکه طالبان حرکت خود را به سمت ده‌دانا و سنگرهای شورای نظار مشخص کردند.

اولین سنگر شورای نظار در عقب سفارت شوروی در مخابره می‌گفت ما طالبان را می‌بینیم احتمالاً به سمت ما خواهند آمد. لحظاتی بعد طالبان بر سنگرهای شورای نظار حمله کردند. شورای نظار که قبلاً آمادگی حمله طالبان را داشت، موقعیت

طالبان را زیر ضربات سنگین توپخانه قرار داد. نیم ساعت درگیری شد و طالبان از تعرض و ادامه حمله بازماندند. حوالی ساعت ده شب نیروهای طالبان به سمت لوی سیه که مقر قول اردو و قوای توپچی حزب وحدت بود، حرکت کردند و تا حدود ساعت ۱۲ شب توپچی حزب وحدت را بدون درگیری اشغال کردند. پس از تماس‌های هیئت حزب وحدت با ملا پورجان، طالبان دوباره به قراگاه‌های خود برگشتند. صبح روز پنجم تمامی غرب کابل در آرامش کامل به سر می‌برد. نزدیکی‌های ظهر قوماندان دادی از نظامیان غند ۲ تحت قوماندانی شفیع از قصر دارالامان مخابرویی تماس گرفت که طالبان بیرون قصر آمده‌اند و از ما می‌خواهند تا سلاح‌های خود را تسلیم کنیم. درخواست هدایت از طرف بابه‌مزاری داشت، بابه دستور داد سلاح‌تان را به هیچ کس ندهید. اگر درگیری کردند، شما هم بزنید. درگیری در قصر دارالامان شروع شد. بابه دستور داد مقداری از نیروهای کمکی به دارالامان فرستاده شود. حدود دو ساعت درگیری شد. گزارش آمد که نیروها مقاومت نمی‌توانند و طالبان قصر را اشغال کردند. طالبان از سمت ده‌دانا و سفارت شوروی نیز با حزب وحدت درگیر شده و وارد مناطق تحت کنترل حزب وحدت شدند. مقاومت در برابر طالبان نتیجه نداد و بابه به تمامی نیروهای حزب وحدت دستور داد از درگیری با طالبان خودداری کرده، اجازه دهند طالبان در سنگرهای حزب وحدت و در برابر شورای نظار مستقر شوند. تا نیمه‌های شب طالبان در تمامی خطوط حزب وحدت مستقر شدند. شورای نظار قبل از ظهر حملات خود را بالای طالبان شروع کرد و سنگرهایی را که در سه روز جنگ نتوانسته بود شکست دهد، در ظرف حدود دو ساعت شکست و طالبان شروع به فرار کردند. سنگرهای مقاومت غرب کابل توسط شورای نظار درهم نشکست. طالبان سنگرها را اشغال کردند و پس از آن شورای نظار با شکست دادن طالبان غرب کابل را تصرف کرد.

اما دلایل سقوط مقاومت غرب کابل در برابر طالبان: ۱- سه روز جنگ با شورای نظار و شهید و زخمی شدن تعداد زیادی از نیروهای حزب وحدت و انتقال یافتن نیروهای کمکی از پشت جبهه به خطوط مقدم و نبود نیروی کافی در خطوط تماس با طالبان. ۲- اغفال شدن بابه‌مزاری در برابر نیت طالبان که نتیجه گزارش‌های مسئولین سیاسی و نظامی حزب وحدت بود. همه مسئولین حزب وحدت که در تماس با هیئت رهبری طالبان در قندهار و منابع دیپلماتیک مرتبط با افغانستان بودند، تا آخرین لحظه برای بابه‌مزاری گزارش می‌دادند که طالبان با هزاره‌ها و حزب وحدت به هیچ صورت خصومت ندارند و شرایط عادلانه حزب وحدت را درک می‌کنند. بابه‌مزاری هم باور یافته بود که طالبان با حزب وحدت از در خصومت وارد نخواهند شد. ۳- گزارش‌ها و تبلیغات نظامی طالبان به گونه‌ای در درون حزب وحدت طرح شده بود که از آنان نیروی غیر قابل شکست تصویر می‌کردند، مثلاً گزارشی را که آقای هاشمی قوماندان قول اردوی حزب وحدت از طالبان به دست آورده بود و می‌گفت گزارش دقیقی است، از این



دردنامه

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

در مورد ماجرای اسارت بایه نیز روایت‌های مختلفی وجود دارد. باتوجه به آنچه گفتید، ماجرای اسارت بایه چگونه اتفاق افتاد؟ آیا بایه در حال خروج از کابل بود، یا از خود محدوده غرب کابل به اسارت گرفته شد، یا آنکه برای مذاکره با طالبان به چهار آسیاب رفته بود و طالبان در آنجا ایشان را به اسارت گرفتند؟

در خانه مقصودی، بایه مزاری سه نامه نوشت. نامه اول در جواب نامه سفارت ایران، که توسط برادر رزمجو فرستاده شد. نامه دوم، عنوانی ملاپورجان بود که از مقصودی خواست به طالبان برساند. مقصودی وقتی نامه را گرفت، گفت که موتر ندارم و به شکلی می‌خواست با موتری که من به سمت کارته سه آمدم، به سوی طالبان بروم. اما وقتی که من با موتر آمدم، مقصودی گفت، پس خوب است، من با بایسکل می‌روم. بایه مزاری گفت، که قصر دارالامان زیاد دور نیست و می‌توانی با بایسکل بروی. نامه سوم را عنوانی مردم نوشت. در این نامه از مردم خواسته شده بود که با سنگربندی بر سر کوچه‌ها و مقاومت در برابر شورای نظام و اتحاد، مانع از ورود آن‌ها به مناطق مسکونی شود.

نامه سوم را از من خواست که به مسجد سفید و سایر مساجد برای مردم بخوانم. بایه مزاری از قیوم خواست که مرا تا مسجد سفید برساند. وقتی روی حویلی برآمدم، قیوم گفت اگر من بروم، سیدعلی و بایه تنها می‌ماند. قیوم رفت تا یکی دیگری پیدا کند تا من را برساند. بعد از لحظه‌ای برگشت، و گفت که موتر آماده است و من به طرف مسجد سفید حرکت کنم. درپور، یکی از نظامیان حزب وحدت بود. ما وقتی به سمت قصر دارالامان حرکت کردیم، موتران خیلی دلش نمی‌خواست به سمت مسجد سفید بیاید. چرا که همه مردم به سمت دارالامان در حال حرکت بود. من اما اصرار کردم که نامه را حتماً باید برسانم. وقتی موتر در سرک عمومی مقابل قصر دارالامان رسید، اخلاصی، ابراهیمی، حاجی سفر و بادپگارد حاجی سفر، در حال حرکت به سوی دوع‌آباد می‌رفتند. وقتی مرا دیدند، هرچهار نفر سوار موتر شدند. اخلاصی به موتران دستور داد که به سمت قلعه عباس‌قلی خان برویم. خیلی دیر شده است. باید برای استاد مزاری کاری بکنیم. اما به محض اینکه موتر در سرک خامه وارد شد، خاموش شد و دیگر روشن نشد. همگی از موتر پیاده شدیم. خانه‌ای که بایه در آن قرار داشت، خانه سفیدرنگی بود. من به اخلاصی خانه بایه را نشان دادم و من خودم پیاده طرف مسجد سفید آمدم. من سرانجام خودم را به مسجد سفید رساندم. به خادم مسجد گفتم بلندگویی مسجد را روشن کن. بلندگو را روشن کرد و من پیام بایه را از بلندگو خواندم. چند جنازه در حیاط مسجد بود. هیچ‌کس به پیام واکنش نشان نداد.

از آنجا به همان خانه‌ای که شب قبل در آنجا بودم، رفته. یک میل اسلحه از آنجا گرفتم و رفتم طرف سرک پل سرخ. سرکوچه مسجد سفید نیروهای حزب وحدت بود اما کارته سه به دست شورای نظام سقوط کرده بود. در کارته سه کسی با خانواده زندگی نمی‌کرد و همگی با فامیل برآمده بودند. تا نزدیکی‌های غروب با نیروهای شورای نظام درگیری داشتیم. از قوماندانان فقط یک جنرال فهمی حضور داشت؛ فهمی دره‌صولی، با یک میل راکت. بعد از غروب شورای نظام به سمت کارته سه، عقب‌نشینی کردند. نزدیک‌های غروب از سه راه علاءالدین مردم تردد می‌کردند. برخی‌ها می‌گفتند که نیروهای شورای نظام است. عده‌ای دیگر معتقد بودند که شورای نظام جرأت ندارد، که وارد این مناطق شود. در همان زمان دیدم که دو هیل‌کوپتر از مسیر دهمزنگ به سمت دارالامان رفت. تصورم این بود که آن‌ها محل سکونت شهید مزاری را پیدا کرده‌اند. به همین دلیل، به فهمی دره‌صوف گفتم که این نیروها را شما سرپرستی کنید، من به سمت دارالامان می‌روم، تا گزارش خط مقدم جبهه را برسانم. وقتی به سمت مسجد می‌رفتم، یکی با عجله و ترس آمد گفت، نیروهای انوری و اکبری وارد کوچه مسجد سفید شده‌اند. این‌ها همان نیروهایی بودند که از سه راه علاءالدین آمده بودند. به همان خاطر من به خانه خاله قیوم رفتم که با کمک خاله قیوم خود را به دارالامان برسانم. به او گفتم که اگر مرا بگیرند، شما بروید قلعه عباس‌قلی‌خان گزارش را به بایه برسان. خاله قیوم، زنی در حدود ۵۰ - ۶۰ ساله بود. با علاقه‌مندی قبول کرد و با هم به سمت دارالامان رفتیم. موقعی که مقابل مسجد سفید رسیدم، هوا تاریک شده بود و نیروهای انوری بایک تانک تاپردار آمده بود و از مردم می‌خواست که اسلحه‌شان را تحویل دهند و مردم را تهدید می‌کرد که اگر اسلحه را تحویل ندهند، مسؤولیت‌اش با خودشان است. آن‌ها متوجه من نشد و من از آنجا رد شدم. وقتی به خانه مقصودی رسیدیم. وقتی دروازه را تک تک کردم، پسر برادر مقصودی، در را باز کرد. پرسیدم که بایه کجاست. به آرامی و به صورت درگوشی گفت همین‌جاست بیا. داخل که رفتم رفتم به اتاقی که بایه مزاری روز همان‌جا بود. اتاق خالی خالی بود. در آنجا پسر برادر مقصودی گفت. پس از این که تو رفتی، اخلاصی، ابراهیمی و حاجی سفر آمدند و بعد از لحظاتی، با رهبر شهید از خانه برآمدند و به طرف چهار آسیاب حرکت کردند.

قرار بود: در میدان شهر دیده شده است که طالبان سنگری را با نوع ناشناخته‌ای از راکت زده‌اند که از آن سنگر فقط خاکستر باقی مانده است. در ریشخورد در بین نیروهای طالبان دو نفر دیده شده‌اند که لباس و کلاه پیلوتی بر سر و تن داشته‌اند و چشمان‌شان سبز بوده‌اند. ۴- تعداد زیادی از مسئولین سیاسی و نظامی حزب وحدت از کابل خارج شده بودند، مثلاً از ۱۶۰ نفر اعضای شورای مرکزی حزب وحدت ۱۶ عضو در کابل باقی مانده بودند. ۵- پنج‌صد نفر از نیروهای زبده و جنگی حزب وحدت که اکثراً از نیروهای غند ۲ مربوط قوماندان شفیع بودند در غزنی مانده بودند. ۶- در مقابل شورای نظام انگیزه بالایی برای دفاع و وجود داشت تا از تکرار فاجعه‌های شبیه فاجعه افشار جلوگیری صورت گیرد؛ اما در مقابل طالبان با توجه به برخورد خوب آنان با مردم عادی تا آن زمان این انگیزه وجود نداشت. بعلاوه ترس از اینکه اگر بیشتر با طالبان درگیری صورت بگیرد، زمینه برای شکسته‌شدن خطوط توسط شورای نظام فراهم خواهد شد. ۷- این دید وجود داشت که طالبان با توانایی نظامی‌ای که دارند به آسانی شکست نمی‌خورند.

– شما تا آخرین لحظه‌های قبل از اسارت بایه‌مزاری با او بودید. در آخرین لحظه‌ها، به لحاظ روحی ایشان در چه وضعی بود؟

مرسوم بود که در روزهای عید بایه‌مزاری در یکی از مساجد و یا روی حیاط خانه‌اش از مردم پذیرایی می‌کرد و گروپ‌هایی از اعضای شورای مرکزی را با هدایایی، معمولاً پول نقد به مقدار پنج یا ده‌هزار افغانی، به خانه‌های شهید می‌فرستاد تا عید را از طرف بایه‌مزاری تبریک بگویند و پول نقد را به عنوان عیدی به فرزندان و یا بستگان شهید بدهند. آخرین جنگ با شورای نظام دقیقاً روز چهارم عید فطر شروع شد و چون بایه‌مزاری از حمله شورای نظام مطلع بود، فقط دو روز را برای عیدکردن با مردم اختصاص داد. و به دلیل اینکه تعداد کمی از اعضای شورای مرکزی در کابل حضور داشتند، در این عید به خانواده‌های شهید نیز سر زده نشد. من در جنگ ۲۳ سنبله در کابل نبودم، انجنیر شیر حسین (اته محمدحسین) در همان جنگ شهید شده بود، ولی نتوانسته بودم سر مزارش در گلزار شهدای قلعه شهاده بروم. همین موضوع باعث شد تا از بایه‌مزاری خواهش کنم که به دلیل نفرستادن اعضای شورای مرکزی به خانه‌های شهید، از گلزار شهید دیدن کند. بایه نیز سیدعلی را خواست و گفت پس از ختم دید و بازدید با مردم، به گلزار شهید خواهیم رفت. همراه با حدود بیست موتر از نظامیان و اعضای شورای مرکزی حزب وحدت به طرف گلزار شهید حرکت کردیم، بایه‌مزاری از سمت شرقی وارد گلزار شهید شد. اولین باری بود که بایه‌مزاری بر سر مزار شهید می‌آمد، لحظه‌ای استاد و مزار شهید را از نظر گذراند؛ بعد آهسته شروع به حرکت کرد و از میان مزارها به سمت غرب گلزار شهید روان شد. مزاری می‌ایستاد و مشخصات شهید را که معمولاً بر بیرق سبز رنگی نوشته می‌شد، می‌خواند. بایه معمولاً چابک و استوار راه می‌رفت و گام‌های بلند برمی‌داشت، اما بر مزار شهید احساس می‌کرد پاهایش را به سنگینی می‌کشد، و رنگ صورتش روشن‌تر شده و اندوه عمیق در نگاهش به خوبی دیده می‌شد. در آخرین روز مقاومت غرب کابل، ساعت حدود ۲ بعدازظهر فاصله نیروهای شورای نظام با خانه‌ای که بایه‌مزاری در آن مستقر بود به ۷۰۰ تا ۸۰۰ متر می‌رسید. شورای نظام در اطراف پل سرخ، کارته سه رسیده بودند. در یک موتر همراه بایه‌مزاری به سمت دارالامان حرکت کردیم. در طول راه، مردم که قسمت عمده‌ای از آنان زنان و اطفال بودند، مانند سیل به سمت دارالامان و چهارآسیاب در حال فرار بودند. حالت روحی بایه شبیه همان حالتی که در گلزار شهید دیده بودم، شده بود. رنگ صورتش روشن‌تر شده بود و اندوه در چشمانش به خوبی دیده می‌شد، شاید بایه یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی‌اش را در طول همین راه تجربه کرده باشد. اما در موضع‌گیری سیاسی خود تا آخرین لحظه استوار و باایمان باقی ماند و این حالت روحی‌اش تأثیری بر تصمیم و اراده‌اش نداشت.

در طول راه برادر سید محمدحسین رزمجو که می‌گفت نامه‌ای از سفارت ایران برای بایه‌مزاری دارد به ما اضافه شد. وقتی در قلعه عباس‌قلی‌خان رسیدیم، سیدعلی نامه را برای بایه خواند. نامه به صورت تحقیرآمیزی نوشته شده بود. یکی از مواردی که در نامه آمده بود، این بود که آیا وقت آن نرسیده است که با شورای نظام صلح کنید؟! آیا وقت آن نرسیده است مشکلاتتان را با آقای اکبری و بخش دیگر حزب وحدت که با شما مخالفت دارند، حل کنید؟! بایه‌مزاری با همان صلابت و ایمانی که همیشه در صحبت‌هایش داشت از سیدعلی خواست تا جواب نامه سفارت ایران را بنویسد؛ درباره آتش‌بس با شورای نظام گفت: آقای رزمجو نماینده ما در مرکز شهر است؛ می‌توانید با او در مورد آتش‌بس و صلح با شورای نظام مذاکره کنید. در مورد آقای اکبری و سایر کسانی که با او رفته‌اند، ما آنان را خائن ملی مردم خود می‌دانیم و هیچ‌گونه راه بازگشتی در بین مردم ما ندارند جز اینکه حاضر به محاکمه شوند.

اول سوار شد و سیدعلی بعد از بابه سوار شد. چون چوکی موتر کوچک است، سیدعلی به شکلی نشسته بود که پشتش به طرف دروازه بود. بعد اینها رفتند و در اولین پوسته طالبان، در دوغ آباد، طالبان موتر را متوقف کردند و بابه مزاری را شناسایی کرده و از موتر پیاده کردند. این بود ماجرای اسارت. – تشکر از شما که وقت خود را در اختیار روزنامه قرار دادید.

شب را همانجا ماندم و فردا صبحش، با پسر برادر مقصودی رفتیم به چهار آسیاب. پسر برادر مقصودی به امید یافتن مقصودی و من به امید اینکه بابه مزاری را پیدا کنم. چون فکر می کردیم که بابه مزاری برای مذاکره با طالبان آنجا آمده است. اما وقتی وارد بازار چار آسیاب شدیم، همه می گفتند که بابه مزاری و شفیع را طالبان دستگیر کرده اند. بعد دیدم که بودن ما در چار آسیاب بی فایده است، من طرف لوگر رفتم. یکی از سیدهای خوشی لوگر که با حزب وحدت ارتباط داشت و برای حزب وحدت سلاح و مهمات تهیه می کرد، خانه او رفتم و فردایش به طرف پاکستان حرکت کردم. سر مرز پاکستان بودم که رادیو بی بی سی اعلان کرد که بابه شهید شد. من هرگز باور نکردم. احساس می کردم که این خبر دروغ است. بعدها اما قیوم گفت، زمانی که اخلاصی، ابراهیمی و حاجی سفر آمدند، تصمیم گرفتند که از کابل خارج شوند. همگی به طرف قصر دارالامان آمدیم. در مقابل قصر دارالامان به گروپ های سه چهار نفری تقسیم شدیم که خیلی جلب توجه نکند. من پیشتر از بابه مزاری حرکت می کردم. پیش قصر دارالامان رسیده بودیم که یک موتر فلکس واگون بقیه ای، نزدیک من ایستاد کرد. دیدم که یکی از آشناهاست که در عقب موتر زن و فرزندانش است. خودش سر جلو بود و برادرش در کنارش بود. از او خواستم که به جای من بابه مزاری را که در عقب من روان بود، سوار کند. برادر او از موتر پیاده شد. بابه مزاری

شب را همانجا ماندم و فردا صبحش، با پسر برادر مقصودی رفتیم به چهار آسیاب. پسر برادر مقصودی به امید یافتن مقصودی و من به امید اینکه بابه مزاری را پیدا کنم. چون فکر می کردیم که بابه مزاری برای مذاکره با طالبان آنجا آمده است. اما وقتی وارد بازار چار آسیاب شدیم، همه می گفتند که بابه مزاری و شفیع را طالبان دستگیر کرده اند. بعد دیدم که بودن ما در چار آسیاب بی فایده است، من طرف لوگر رفتم.



پس از نوزده سال، مردم در مورد او چه می گویند؟

گزارشی از خلیل پژواک

اشاره:

آخرین تصویری که از او در خاطره ها ماندگار شد، نگاه پرمعنا، به سمت دور دست و انباشته از یأس و حیرت است. با پاهای بسته و دو جلادی که قصد کشتنش را کرده اند. مردی که سالها در جستجوی عدالت بود، سرانجام سر از چهار آسیاب درآورد. به زنجیر بسته شد و بعد جسد بی جانیش را از غزنی تا بامیان و از آنجا به سمت زادگاهش بلخ، بر شانه ها حمل کردند و این طور شد که تجسم عینی عدالت و برابری، در سرزمین بی عدالتی ها و تبعیض از میان رفت. استاد عبدالعلی مزاری در بلخ به دنیا آمد. مکتب خانگی را در چهار کنت فرا گرفت و درست در هنگام فراگیری علوم دینی، با شهید سید اسماعیل بلخی آشنا شد. دوران سربازی اش را در پکتیا گذراند و برای فراگیری دانش دینی، به نجف و پسان تر قم رفت. دو جایی که مرکز علوم اسلامی شیعیان بود. هنگامی که موجی از نفرت و انزجار از حاکمیت دست نشاندۀ روسیه شوروی در میان مردم، نضج گرفته بود، به میان مردم رفت. ۱۱ سال تمام جنگید و در شکست نیروهای سرخ، نقش انکار ناپذیری ایفا کرد.

آخرین سرباز ارتش سرخ که از آمو گذشت، مزاری نیز به جستجوی گمشده اش (عدالت و برابری) پرداخت. چیزی که از گمشدنش آنقدر می گذشت که مردم نتوانند به یادش بیاورند. استاد مزاری، عدالت و برابری خواهی را از میان مردم و اکثریت مانده در حاشیه، به متن سیاست و رهبری وارد کرد. به این ترتیب، مزاری مردی که باید دیگران از او عدالت می خواستند، خودش به تنها صدای عدالت خواهی بدل شد و در میان مردم ماند تا با هم برای برابری مبارزه کنند. مبارزه ای که او را به تجسم تمام و کمال عدالت و برابری خواهی بدل کرد. و به این ترتیب، مزاری بر تمام رسم و سنت سیاسی کشور پشت کرد. سنتی که حاکم دست در جیب محکوم دارد و شهروند رعیت محض است. مضاف بر آن، مزاری سوره ای را که یک قرن تمام مسکوت مانده بود، به زبان آورد؛ هزاره بودن نباید جرم باشد. و چنین شد که بزرگ ترین جرم مزاری، نفی جرم از انسان هزاره شد. با این حال، مزاری حاضر بود بهای تمام عصیان هایش را بپردازد و عبور کالبد بی جانیش در یخبندان هزاره جات از غزنی تا بامیان و بلخ، گویای واقعی پرداخت این کفاره است.

نوزده سال پس از مزاری اما، هنوز آخرین روزهای سال در خاطره بسیاری ها چونان لحظه فراموش ناشدنی ثبت شده است. روزی که مزاری رفت و پسان تر، کم نبودند کسانی که او را متهم به زود رفتن کردند و گفتند: «رفتی بابه، وقت رفتن زود بود». نوزده سال پس از مزاری، فرصتی است برای بازخوانی نگاه شهروندان به ایشان. به همین دلیل، سراغ شهروندان کابل رفته ام و از گروه های مختلف سنی و اجتماعی پرسیده ام، مزاری چه کسی بود؟ چه ویژگی هایی داشت و سرانجام حس شما در مورد مزاری چیست؟ پاسخ به این پرسش ها، نشان دهنده جایگاه او در میان مردم و چگونگی نگاه مردم به او خواهد بود. این که مزاری در نزد مردم از چه جایگاهی برخوردار است و چقدر مردم او را قبول داشته اند. به خصوص نسلی که پس از مزاری روی کار آمده و شناختش از مزاری را از کتاب ها، یادداشت ها و ویدیوهای باقیمانده از دوران حیات استاد مزاری می گیرند.



ویژه نامه
رام فاتمام

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

۱۲

محرم علی حسینی
کلان محل:

مزاری چیزی نمی خواست کدام تعمیر یا کدام دارایی... مانند رهبران امروزی برای خودش ساختمان و برج نساخت. از مزاری هیچ چیزی نمانده به جز یک دختر... رهبری بود که صلح می خواست. شعارش عدالت بود و من به یاد ندارم که او جنگ خواسته باشد. رهبری بود که عدالت می خواست. رهبری بود که حق کل ملیت ها را می خواست. مانند مزاری هیچ وقت دیگر کسی پیدا نمی شود. هیچ کسی فعلا به بابه رسیده نمی تواند. مصارف بیجای می کنند. به مردم وعده می دهند اما هیچ عمل نمی کنند. مزاری مرد عمل بود.

شجاعی
نچار:

مزاری گفت که هیچ وقت از حق ملت خود گذشته نمی تواند. به مردم گفت که ای ملت! تا زمانی که من هستم، شما را تنها نمی گذارم و تا زمانی که حق شما را نگره فتم، آرام نمی نشینم. در حال حاضر مانند مزاری هیچ کسی را دیده نمی توانم. در زمان او، تمام ملت فعال بود. او هر کس را می پذیرفت. مرد بود. هزاره بودن جرمی بود که او این جرم را برداشت. مذهب تشیع را او به دیگران معرفی کرد و زمینه قانونی شدن آن را مساعد ساخت. شخصیت برجسته افغانستان بود. یک رهبری بود که برای منافع شخصی خود نمی جنگید. برای حفظ منافع شخصی خود، هیچ وقت تلاش نکرد. دردش، درد مردم بود. مزاری مردم را به صحنه آورد. برای مردم فهماند که باید برای گرفتن حق خود، به صحنه باید بیایم. مزاری در غرب کابل آمد که از حقوق ما دفاع کند. از حقوق تمام مظلومان و کسانی که مورد ظلم قرار گرفته بودند. او یک رهبر واقعی بود.

حبیب الله
د کاندار:

استاد مزاری برای حق ملت جنگید. فکر نمی کنم مانند شهید مزاری کسی فعلا وجود داشته باشد. او جسور بود، باشهامت بود و از گفتن کلمه حق نمی ترسید. ما به همچو انسانی زیاد نیاز داریم. وقتی آدم سیاست فعلی افغانستان را می بیند، بیشتر به وجود یک آدم پاک و راستکاری مانند مزاری [خود را] نیازمند احساس می کند. عمده ترین خصوصیتش که مورد علاقه من است، این است که منافع شخصی نداشت. کسی که از خود گذری داشته باشد برای ملت، از نظر شخصیتی، یک آدم شایسته است.

قاسم
بهنود:

مزاری برای نفی تبعیض، عصبیت قومی و بلند کردن فریاد محرومان، مبارزه کرد. من هر چند که در آن دوران نبودم، اما وقتی در مورد شخصیت، مبارزات و تلاشهای ایشان برای تأمین عدالت اجتماعی، وحدت ملی و برادری، می شنوم، احساس می کنم که حضور مزاری یا کسی مانند او یکی از مبرم ترین نیازهای ماست. زیرا، امروز بیشتر از هر وقت دیگر نیازمند همدیگر پذیری و زندگی مسالمت آمیز، هستیم. در این راه، فقط آموزه های رهبر شهید است که می تواند راهگشای ما برای پیمودن این مسیر باشد. از دیگر خصوصیت های شخصیت مزاری، صداقت در کارش و متعهد به منافع مردم بود. فکر نمی کنم که در این زمینه ضرورت به ثبوت تاریخی نداریم، بلکه زندگی شهید مزاری و وضعیت زندگی فامیل شان، خود گویای این حقیقت است که مزاری به هیچ وجه از قدرت و منابع حزب برای شخص خودش و خانواده اش استفاده نکرده است.

محمد ایوب
د کاندار:

شهید مزاری، آدم فهمیده، آدم متدین و باایمان بود. دینی می گوید، کل مردم می گوید که او یک انسان وارسته بود. مانند استاد مزاری در افغانستان فعلی کسی را نمی بینم. ما سخت نیازمند انسانی مانند مزاری هستیم. او همه را دوست داشت و کسانی که در اطرافش بود را بارها نوازش می کرد و هم صحبت می شد. از مردم شنیدم که او فقط یک بار از منابع حزب برای برآورده کردن آرزوهای یک شخص استفاده کرد. موثرش را به شهید جواد ضحاک داده بود تا عروسی را در آن بیاورد و مردم بارها این اتفاق را در بین خود زمزمه می کردند. شهید جواد ضحاک نزدیک ترین فرد نظامی به مزاری بود و همیشه همراهش بود، او این افتخار را داشت که در روز عروسی اش، عروسیش را با موثر مزاری به خانه اش بُرد.

نوروز علی کریمی
شاعر و دانشجو:

قبل از هر چیز باید این را بگویم که در جهان، در میان میلیاردها انسان بعضی ها یافت می شوند که

می توانند فریاد مشترک میلیون ها انسان را بلند کنند. مزاری یکی از آن اشخاص بود که در سطح افغانستان توانست فریاد و خواست حداقل چند میلیون انسان را بلند کند. از دیدگاه من، شهید مزاری کسی بود که فرامیتی می اندیشد. ایشان برای بهبود وضعیت تمام مردم فکر می کرد. استاد شهید به خصوص برای التیام بخشیدن به درد هزاره ها تلاش کرد؛ چون هزاره ها یکی از قشرهای ستم دیده در افغانستان بود و نیاز مبرم به این بود که کسی پیدا شود تا درد مردم را فریاد بکشد و دادخواهی کند. مزاری دقیقا همین کار را کرد. شهید مزاری فرامیتی می اندیشید که این خیلی مهم است. مزاری در پهلوی این که خوشبختی قوم خودش یعنی شیعه ها و هزاره ها را می خواست، خوشبختی اقوام دیگر و باشندگان افغانستان را هم می خواست. شک ندارم که استاد شهید، خوشبختی هزاره ها را در خوشبختی دیگران می دید. علی رغم این که هر کس ویژگی های خاص خود را دارد و از این رو، هیچ کس جای کسی دیگری را گرفته نمی تواند اما، جایگاه مزاری با توجه به خصوصیت های عمده ای که داشت، خالی است. علاوه بر این، نیاز است که کسی مانند ایشان در سیاست امروز پیدا شود که فریاد مشترک انسان ها را بلند کند، منفعت عمومی را ترجیح بدهد نسبت به منافع شخصی خودش.

کاوه ایریک
شاعر:

من استاد مزاری را از نزدیک ندیدم، چون مهاجر بودم. وقتی که استاد در افغانستان بود، ما فقط می توانستیم از دور، بعضی مسایل را در مورد استاد بشنویم. و می شنیدیم که دارد مبارزه می کند برای حق خواهی یک قوم در کشور. و توفعش این است که آن قوم باید در سرنوشت سیاسی خودش، سهم داشته باشد. و در هر چیزی که در یک کشور است، مسایل اقتصادی، سیاسی و مسایل دیگر، سهم بگیرد. این که شما بیاوید یک قوم را جدا بکنید و به آنها اجازه ندهید که در سرنوشت مملکت دخیل باشد، یک نوع بی انصافی است؛ نمی شود در مورد این رفتار، کلمه ای گفت، هر چیزی بگویم کم است. شهید مزاری، کسی بود که مبارزه می کرد برای حق خود و در عین زمان حق دیگران را هم به رسمیت می شناخت؛ یعنی تنها برای خودش حق نمی خواهد. حق دیگران را هم می خواهد و فکر می کند که اگر من به عنوان یک قوم در سرنوشت خود سهم دارم، دیگران هم باید سهم داشته باشند. و به دیگران هم باید اجازه داد که در مسایل ملی اشتراک داشته باشند. آن طوری که من در کتابهایی که در مورد ایشان نوشته شده است، خواندم، دیدگاهشان یک طرفه نبوده؛ دیدگاهش این بوده که همه در کشور سهم داشته باشند و سرنوشت کشور را همه تعیین کنند. شاید مزاری که اول به مبارزه شروع کرد، چنین تفکری همزمان با پیشرفت مبارزه، کم کم شکل گرفت و درکش از مسایل بیشتر شده و هدفش یک هدف والا شد. شاید در ابتدا تنها برای قوم خودش حق می خواسته، اما به مرور زمان پخته شد. در مورد شرایط فعلی هم، نباید عجله کنیم برای داشتن چنین رهبری. اجازه بدهیم که شخصیت ها کم کم رشد کنند و بگذاریم شخصیت هایی که در جاهای مختلف دارند فعالیت می کنند، کم کم شکل بگیرد. و دیگر این که مردم هم در شخصیت سازی افراد نقش دارند. مردم وقتی خواسته های خود را مطرح کنند، حرف بزنند، کم کم بر شخصیت های کنونی هم تأثیر می گذارد و آنها می توانند رهبری کنند.

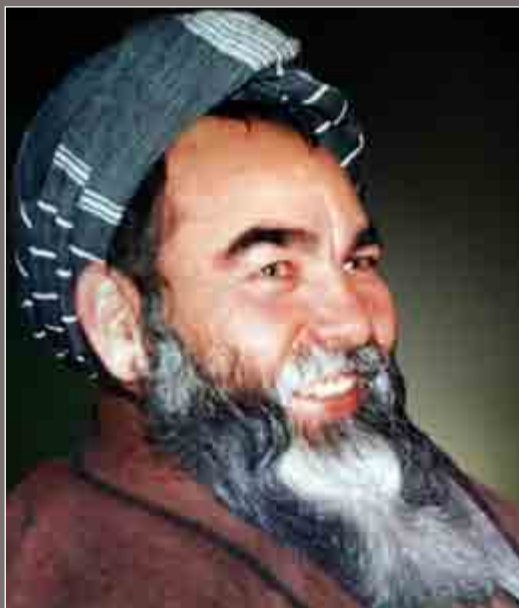
”

مزاری برای نفی تبعیض، عصبیت قومی و بلند کردن فریاد محرومان، مبارزه کرد. من هر چند که در آن دوران نبوده ام، اما وقتی در مورد شخصیت، مبارزات و تلاشهای ایشان برای تأمین عدالت اجتماعی، وحدت ملی و برادری، می شنوم، احساس می کنم که حضور مزاری یا کسی مانند او یکی از مبرم ترین نیازهای ماست.

“

مزاری نسلی پس از

محمد عصیان



برخی از اندیشمندان مطرح می‌کنند، راهگشایترین مقوله در فهم میراث شهید مزاری است. به عبارت دیگر، مهم‌ترین میراث شهید مزاری برای نسل پس از وی، این تعیین نسبت شهروندان این سرزمین با شهید مزاری است. مهم نیست که نسبت نسل پس از مزاری با مزاری از چه الگو پیروی می‌کند. بل مهم این است که شهید مزاری تنها رهبری است که برای تمام نسل‌های پس از خود تعیین تکلیف کرده است. به این معنی که شهروند درگیر با قضایای سیاسی افغانستان، نمی‌تواند در سرنوشت سیاسی این کشور، بدون یک تعیین نسبت با اندیشه‌ها و آرمان‌های شهید مزاری کاری سیاسی کند.

ممکن است نسبت نسل پس از مزاری با مزاری از سر ستیز و دشمنی، یا ممکن است از سر وفاداری و محبت به آرمان‌های شهید مزاری باشد. بنابراین اندیشه‌ها و آرمان‌های شهید مزاری محکی است که به میانجی آن با همدیگر یکی می‌شویم؛ و دشمنان شهید مزاری نیز با این محک دیگری می‌شوند. به عبارت دیگر، امروز اندیشه‌های مزاری برای نسل پس از مزاری، خود به انضمامی‌ترین محک در تمایز خودی و غیر، بدل شده است. بنابراین می‌توان اندیشه‌ها و عملکرد شهید مزاری را به مثابه مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ افغانستان به یادها سپرد. زیرا شهید مزاری با مطرح کردن مقوله‌هایی چون حقوق زنان، دسترسی زنان به تحصیل، مشارکت زنان در سرنوشت‌شان، رفع انحصارطلبی‌های سیاسی، عدالت اجتماعی و مشارکت مردم در انتخابات و مشارکت تمام اقوام ساکن در این کشور در سرنوشت سیاسی‌شان، صفحه‌جذایی در تاریخ این کشور گشوده است. با کمک این مقولات، می‌توان به یک دسته‌بندی منطقی‌تر نسبت به دوستان و دشمنان مزاری هم دست یافت. افراد و گروه‌هایی که با این مقوله‌ها احساس وفاداری می‌کنند، آنها رهروان شهید مزاری‌اند و برعکس آن، افراد و گروه‌هایی که با این مقولات از سر ستیز و ناسازگاری با این مقولات دارند، می‌باشد. این مهم، بیشتر شهید مزاری را ماندگار کرده است و سبب شده است که سایه شهید مزاری بر تمام طرح‌های سیاسی نسل پس از مزاری، خود را نشان دهد.

کودک سیزده‌ساله‌ای بیش نبودم که در گرامیداشت از شهادت بابه‌مزاری مقاله خواندم. خاطرات آن روز و المی که از این مصیبت بر خود حس می‌کردم، هنوز مرا رها نکرده است. به لحاظ عاطفی هنوز با آن روز، با گذشت نوزده سال نتوانستم فاصله بگیرم و نمی‌توانم فاصله بگیرم. خاطرات تلخ آن روز در لحظه‌لحظه زندگی‌ام حضور دارد. و به صورت ناخودآگاه نیز به مزاری و نخستین خبر مرگ شهید مزاری می‌اندیشم. روزی که بی‌بی سی خبر شهادت بابه‌مزاری را نشر کرد، تمام مردم روستایی من لباس عزای تن کرده بودند. اکنون، از آن روز نوزده سال گذشته است؛ اما اندوه شهادت بابه‌مزاری همچنان برای تمام عدالت‌خواهان تازه‌اند. هنوز صدای عدالت‌خواهی شهید مزاری در کوه، دشت و کوچه‌های این دیار می‌پیچد. همه‌ساله عدالت‌خواهان در گوشه‌گوشه جهان در سوگ مرگ این مرد از تبار عدالت، سوگواری می‌کنند و اندیشه‌های شهید مزاری بازخوانی می‌شود. دیگر، شهید مزاری با اندیشه‌ها و فداکاری‌هایی که از خود بر جا گذاشته، جاودانه شده است. زیرا، شهید مزاری مسیری را برای مردم افغانستان گشوده است که داشتن زندگی سعادت‌مند را گریزی از آن نیست. در نوزده سال آلم و سوگواری شهادت بابه، متون زیاد در بازخوانی شهید مزاری تولید شده است. از این منظر نیز، شهید مزاری یکی از نخستین رهبران این سرزمین است که بیشترین تأثیر را در تولید متن داشته است. اما با پیدایش و خلق تمام این آثار، ما هنوز از بازخوانی اندیشه و کنش شهید مزاری، بی‌نیاز نشده‌ایم. تأملات در مقوله‌هایی را که شهید مزاری وارد ادبیات سیاسی افغانستان کرده است، نیاز به خوانش و بازخوانی دارد. این نوشتار نیز سیاه‌های است برای گشودن پنجره‌ای برای خوانش شهید مزاری.

پرسش این است که میراث شهید مزاری برای نسل پس از مزاری چیست؟ پاسخ به این پرسش و شکافتن جامع میراث مزاری در پیوستار به نسل پس از مزاری هم از توان صاحب این نوشتار بیش است. و همچنین پاسخ به این پرسش در حوصله یک مقاله، تلاشی است ابلهانه. این نوشتار کوتاه کوششی است برای اشاره به گوشه کوچکی از این پرسش. در این نوشتار، ابتدا برای رفع سوءتفاهم از واژه نسل پس از مزاری اشاره به این نکته ضروری است؛ زیرا این واژه در این نوشتار، اشاره به تمام افراد ساکن این سرزمین دارد که مزاری پیش از آنها به شهادت رسیده است. من فکر می‌کنم، ایده نسبت انسان افغانستانی پس از مزاری با شهید مزاری که



شهید مزاری، آدم فهمیده، آدم متدین و باایمان بود. دنیا می‌گوید، کل مردم می‌گویند که او یک انسان وارسته بود. مانند استاد مزاری در افغانستان فعلی کسی را نمی‌بینم. ما سخت نیازمند انسانی مانند مزاری هستیم. او همه را دوست داشت و کسانی که در اطرافش بود را بارها نوازش می‌کرد و هم‌صحبت می‌شد. از مردم شنیدم که او فقط یک بار از منابع حزب برای برآورده کردن آرزوهای یک شخص استفاده کرد. موثرش را به شهید جواد ضحاک داده بود تا عروسیش را در آن بیاورد و مردم بارها این اتفاق را در بین خود زمزمه می‌کردند.



استاد مزاری برای حق ملت جنگید. فکر نمی‌کنم مانند شهید مزاری کسی فعلاً وجود داشته باشد. او جسور بود، پشاهام بود و از گفتن کلمه حق نمی‌ترسید. ما به همچو انسانی زیاد نیاز داریم.

بصیریتنا
خبرنگار:

ایشان را ندارم، در مورد شخصیت ایشان، کتاب یا تصویر یا ویدیویی دیده‌ام؛ به نظر من مزاری فردی بوده که به درد همان روز می‌خورد، کسی بود که برای زمانش خوب بود و امروز نمی‌تواند به عنوان یک رهبر، الگوی امروزی برای رهبری و مدیریت باشد. مزاری را به عنوان رهبری می‌شناسم که مخصوص روزگار خود بود. و چون من به عنوان کسی که به عدم خشونت اعتقاد دارم، از این نظر، در راستای عدم خشونت، استاد مزاری ناموفق بود. زیرا بسا به دوش گرفتن تفنگ و تشویق کردن دیگران برای استفاده از تفنگ که ابزار جنگیدن است، باعث شده است که من او را در مسیر اجتناب از خشونت، ناکام بدانم. و احساس می‌کنم استاد مزاری از سنی هم گذشته بود که بتواند به رویکرد مدنی روی بیاورد. به همین دلیل، کسانی که با استاد مزاری هم‌جهت بودند، تا هنوز باور دارند که باید سلاح به دست گرفت و برای به دست آوردن حق خود، مانند دوران جنگ باید عمل کرد. مزاری می‌توانست از راهکارهای خیلی کم‌خشونت‌تر و صلح‌آمیز‌تر استفاده کند. از نظر من البته به عنوان کسی که از نسل نو است، اهدافش به عنوان یک انسانی که می‌خواسته یک اقلیت انسانی را از وضعیت نابسامان بیرون بکشد، یک فرد قابل احترام و ستایش است. اما روشش برای رسیدن به هدف روش درستی نبوده است.

محمدعلی
دکاندار:

بسیار یک شخص متدین و جهادی و آدم خوبی بود. کسی بود که دلسوز جامعه و مردم بود. تا امروز مردم از استاد مزاری و کارهایش راضی‌اند. به نظر من استاد مزاری، زیادت‌تر می‌خواست که حق به حق‌دار برسد. حقوق مردم برآورده شود و وحدت ملی به وجود بیاید. من از شیوه مبارزه و کارهای استاد مزاری زیاد راضی هستم. کسی که جانش را فدای مردم و حقوق مردم کرد و در راه مبارزه برای احقاق حق، جانش را از دست داد. من فکر می‌کنم که کسی جای استاد مزاری را گرفته نمی‌تواند. ایشان واقعا یک انسان متقی بود.



مزاری

و رسالت یک نسل

توسلی غر جستانی، استاد دانشگاه

پیش درآمد

هرچند دوره کوتاه حکومت مجاهدین (از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶) به دوره جنگ های داخلی معروف و شناخته شده است و شهروندان کابل بیش از دیگران، این دوره پراثر و پراثر ویرانگر را با جان و روان خود لمس کرده اند؛ و اینک پس از دو دهه از تراژیدی کابل، در عصر دموکراسی و تأثیر آرای مردم بر تعیین سرنوشت آینده کشور، عاملان و مباشران کشتار و تجاوز به مردم بیگناه کابل به ویژه افشار، کردار و رفتار خود را با عنوان حکومت مشروع و قانونی تزکیه نموده و خود را از مسئولیت تاریخی آن مبرا می دانند. همان کسانی که به عنوان فرمانده و سخنگوی دولت به اصطلاح مشروع، در خلق دراماتیک تراژیدی افشار و غرب کابل دست داشتند، اینک بدون پشیمانی از کردار گذشته خود دست یاری به سوی قربانیان آن دراز کرده تا با تکیه بر آرای آنان بر مرکب مراد خویش بیاسایند. هرچند برخی از عاملان و رهبران به اصطلاح مجاهدین که به نحوی مستقیم در این تراژیدی نقش داشته اند، دیگر در میان ما نیستند و آنان که تاکنون در قید حیات هستند، با همان افکار گذشته با رنگ و لعاب دموکراسی به دنبال کمایی آرای این مردم برآمده اند که همراهی و همدلی با آنان در این مقطع تاریخی بسی جای تأمل است. افزون بر جنبه تراژیدیک حوادث غرب کابل، این حوادث از بعد و زاویه های دیگر برای مردم ما مفهوم دیگری نیز می تواند داشته باشد. به سخن دیگر، گذشته از ویرانگری و تراژیدی آفرینی حوادثی که در کابل به وجود آمد، در غرب کابل مقاومت جانانه سه ساله شکل گرفت که به یک معنا و مفهوم می توان آن را در ادامه سه سال مقاومت ارزگان، دایه و فولاد تلقی کرد؛ با این تفاوت که مقاومت سه ساله ارزگان، دایه و فولاد با تئانی زر و زور و تزویر (امکانات و منابعی که از طریق دولت انگلیس به دست حکومت وقت می رسید، قشون تا به دندان مسلح دولتی و قبایلی و رنگ و لعاب مذهبی دادن به این تراژیدی و برجسته کردن جنبه مذهبی آن توسط مذهبپوین درباری) آن زمان در هم شکست و پیمایدها و برایندهای منفی آن نزدیک به یک قرن در تاروپود مردم هزاره رسوخ کرده و سنگینی انداخت. اما مقاومت سه ساله غرب کابل به رهبری شهید استاد مزاری، حماسه ماندگار ارزگان را یک گام به جلو راند و این باور را در مردم هزاره که یک قرن در حال سکوت، سکون و پامال شدن هویت تاریخی، قومی و مذهبی شان بودند، یک بار دیگر برازمندتر و استوارتر از گذشته به میدان تعیین سرنوشت کشاند. و با اهدای خون بهترین جوانان و فرماندهان این مردم، باور تحمیلی تاریخی را که بر مردم ما همچون شب دیچور سایه ظلمانی خود را گسترانده بود، زدود و یک بار دیگر هویت تاریخی مردم هزاره را زنده کرد.

مقاومت غرب کابل و تعیین سرنوشت

هرچند مقاومت سه ساله غرب کابل نیز همچون ارزگان با ترفند مثلث زر و زور و تزویر در محاق قرار گرفت و رهبر مقاومت جان خود را بر سر پیمان با مردم خویش در قربانگاه عدالت اجتماعی، وحدت ملی و احیای هویت تاریخی تقدیم کرد، اما برایندها و ثبوت تاریخی آن را می توان در فردای سقوط رژیم طالبان به تماشا نشست! اگر در فردای سقوط رژیم طالبان، هزاره ها در قالب هویت قومی و مذهبی در قرارداد بن، در قانون اساسی، در دولت موقت، در کابینه اول و دوم به عنوان بخشی از هویت تاریخی و واقعیت اجتماعی و راه حل چالش افغانستان در نظر گرفته می شود، نتیجه و ثمره سه سال مقاومت استاد مزاری، همسنگران و همزمان وی با پشتوانه بی دریغ و بی شائبه مردم شریف و مظلوم غرب کابل می باشد.

اگر بگویم سه سال مقاومت در غرب پایتخت، ثقل سیاسی کشور مردم ما را به اندازه ۲۵۰ سال به پیش راند، حرفی گراف نگفته ایم. اگر امروز مردم ما به عنوان یک شهروند، هویت تاریخی - نژادی و مذهبی شان در کنار سایر اقوام و ملیت های ساکن در قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شده و حضور با نشاط آنان در عرصه های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، هنری، ورزشی و اقتصادی، مرهون مقاومت سه ساله غرب کابل که نماد مقاومت سه سده تاریخی مردم ماست، می باشد. سیری در گذشته این مردم و کنکاشی به گذشته هویت تاریخی و تعمق در رویدادهای آن، ما را به باور و اعتقاد مندی گفته فوق کمک می کند.

از باب نمونه در اینجا تنها به چند مورد اشاره می شود.

در تاریخ پر فراز و نشیب این مردم می خوانیم که زمانی وکیلان انگشت شمار دوره دوزادهم شورای ملی مردم هزاره، از وزیر معارف وقت ظاهر شاه در سال ۱۳۴۴ ش، تقاضای یک باب لیسه برای کل هزاره جات در پنجاب می کند، وزیر موصوف بعد از مدتها پاسخی که

به آنان می دهد این است که اگر من برای مردم هزاره یک باب لیسه در نظر بگیرم، خانواده شاهی و دربار به من می خندند. (سیمای ارزگان، توسلی غر جستانی، ص ۱۳۵) یا زمانی که فیض محمد کاتب هزاره، مورخ وقت دربار، در جلسه قانون اساسی پغمان مطرح می کند که در قانون پیشنهادی، مذهب شیعه همانند ادیان عیسوی و هندوئیسم به عنوان یک مذهب برای پیروان آن آزاد باشد (نه به حیث یک مذهب رسمی)، رجاله های درباری به جرم جاری شدن این کلمه بر زبان کاتب، وی را تا سرحد مرگ مورد لت و کوب قرار می دهد! یا در زمان تشکیل حکومت مجاهدین توسط شورای هفتگانه در پاکستان، هزاره ها کاملاً نادیده گرفته می شود و یا در زمان تدوین قانون اساسی دوره مجاهدین در حکومت مرحوم آقای ربانی، موسوم به قانون اساسی ربانی، عده ای از شیعه های حامی حکومت ربانی پیشنهاد رسمیت مذهب تشیع مطرح می کنند که با این استدلال آقای ربانی که «من این بدعت را نمی توانم در تاریخ افغانستان ثبت نمایم»، مجاب می شوند!

رهبر شهید و تفکر عدالت اجتماعی

مقاومت سه ساله غرب کابل، معادلات تمامیت خواهان را به هم زد و غرب کابل را به حیث یک وزن سیاسی - نظامی با طرح شعار عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت به اندازه سعه وجودی اقوام در حاکمیت و اصلاح نظام اداری ظالمانه گذشته، محل هبوط و صعود هیئت های خارجی و داخلی قرار داد.

با یک نگاهی گذرا به ملاقات ها و دیدارهای استاد شهید در طی سه سال مقاومت غرب کابل با دیپلمات های خارجی، بعضی قوماندانان مشهور و نمایندگان سیاسی و نظامی احزاب و جریان ها، نقش برجسته و فرازمند بینش سیاسی و تفکر عدالت خواهی شهید مزاری در روند کنونی بیش از گذشته هویدا و مبرهن می شود. اینک به فراخور این نوشتار به برخی از مهم ترین این ملاقات ها که با هیئت ها و نمایندگی کشورهای خارجی طی ۲۴ ماه از میزان ۱۳۷۱ تا سنبله ۱۳۷۳ صورت گرفته است، اشاره می شود.

۱. ملاقات سفیر چین با استاد مزاری، مورخ ۱۳۷۱/۷/۲۷
۲. ملاقات سفیر هند با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۴
۳. ملاقات علاءالدین بروجردی معاون وزارت خارجه ایران با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۵
۴. پیام استاد مزاری به وزیر خارجه ایران ۱۳۷۱/۱۱/۱۴
۵. ملاقات سفیر جمهوری اسلامی ایران با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۲۲
۶. ملاقات جنرال حمید گل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۲۹
۷. ملاقات سفیر پاکستان با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۲۹
۸. دیدار نماینده سازمان ملل متحد با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۰
۹. ملاقات نماینده سازمان ملل متحد با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۴/۸
۱۰. دیدار علامه عابد حسین با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۵/۱۳
۱۱. ملاقات دگروال لولاند مشاور نظامی سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان و پاکستان با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۱۳
۱۲. دیدار مشاور سرمنشی سازمان ملل متحد با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۱۳
۱۳. ملاقات سرکنسول روسیه در افغانستان با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۱۴
۱۴. دیدار نائب سفیر عربستان در افغانستان با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۸
۱۵. دیدار سفیر عربستان در کابل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۸
۱۶. ملاقات سفیر سودان در کابل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۷/۱۶
۱۷. ملاقات نماینده یونسف سازمان ملل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۸/۲۱
۱۸. دیدار نائب سفیر فرانسه با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۹/۱۶
۱۹. ملاقات نائب سفیر هند با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۹/۲۰
۲۰. دیدار حدادی سفیر ایران در کابل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۶
۲۱. دیدار رئیس صلیب سرخ با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۲۱
۲۲. دیدار فرستاده ویژه رئیس جمهور و صدر اعظم پاکستان با رهبر شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۲۲
۲۳. ملاقات رئیس مرکز صلیب سرخ با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۲۳
۲۴. دیدار آقای حدادی سفیر ایران در کابل با رهبر شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۳۰
۲۵. ملاقات وزیر خارجه پاکستان با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۴
۲۶. ملاقات محمود مستری نماینده سرمنشی سازمان ملل با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۳/۱/۱۵

سیاسی و عدالت آرمان‌مشارکت

منیره یوسف‌زاده



شهید مزاری این دو خواست
انسانی را در شرایطی مطرح
کرد که این دو پدیده در ظرفیت
تفکر سایر احزاب و جریان‌های
سیاسی دخیل در تعاملات سیاسی
افغانستان نمی‌گنجید و هضم
آن برای آنها به شدت دشوار
بود. به همین دلیل بود که فریاد
عدالت‌خواهی شهید مزاری با رقص
گل‌وله و هجوم وحشیانه پاسخ داده
شد و هزینه‌های هنگفت انسانی
و مالی به مصرف رسیدند تا فریاد
عدالت‌خواهی شهید مزاری را
خاموش کنند.



نوزده سال از عروج خونین پرچمدار مبارزه
عدالت‌خواهی، شهید عبدالعلی مزاری می‌گذرد. در این
نوزده سال حوادث تلخ و شیرین بی‌شماری را مردم ما
تجربه کرده است که در آن سالها حتی تصور هم در
خیال نمی‌گنجید. مثلاً فروپاشی نظام طالبان و حضور
نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان دو حادثه بسیار
شگرفی است که در آن سالها دور از تصور بودند. اما
چرخه تحولات به گونه‌ای به گردش آمد که افغانستان را
یک بار دیگر در معرض توجه جامعه جهانی قرار داد؛ و
در یک چشم برهم زدن، نظام سیاسی طالبان فرو ریخت و
هزاران سرباز ائتلاف بین‌المللی در افغانستان مستقر شدند.
این حادثه شگرف وضعیت جدیدی را به وجود آورد
که در آن از تمرین و تأمین ارزش‌ها و آزادی‌های مدنی،
دموکراسی، مشارکت سیاسی، برابری و عدالت اجتماعی
سخن رفت و هزینه‌های سنگینی برای تأمین و ترویج این
فضیلت‌ها اختصاص یافتند؛ اما شهید مزاری درست نوزده
سال قبل از امروز مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی را
به عنوان دو فضیلت بنیادین انسانی در جامعه مطرح کرد
و برای تحقق آن از هیچ گونه تلاش و مبارزه فروگذاری
نکرد، که سر انجام خود نیز در پای این آرزو به شهادت
رسید.

شهید مزاری این دو خواست انسانی را در شرایطی مطرح
کرد که این دو پدیده در ظرفیت تفکر سایر احزاب و
جریان‌های سیاسی دخیل در تعاملات سیاسی افغانستان
نمی‌گنجید و هضم آن برای آنها به شدت دشوار بود. به
همین دلیل بود که فریاد عدالت‌خواهی شهید مزاری با
رقص گل‌وله و هجوم وحشیانه پاسخ داده شد و هزینه‌های
هنگفت انسانی و مالی به مصرف رسیدند تا فریاد
عدالت‌خواهی شهید مزاری را خاموش کنند.

شهید مزاری هرچند که از میان جامعه هزاره برخاسته بود،
اما اندوه او فقر و مصیبت تمام مردم افغانستان بود. در

منظومه باور او تأمین عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی تمام اقوام افغانستان در ساختار قدرت، راه
عبور از بحران افغانستان و ضامن سعادت و خوشبختی تمام مردم افغانستان بود. آنچه را که شهید مزاری
در آن سالها فریاد می‌کشید، فهم دقیق او از سیاه‌بختی‌های تاریخی مردم افغانستان بود. تحقق عدالت
اجتماعی و مشارکت سیاسی می‌توانست این سیاه‌بختی را با خوشبختی جایگزین کند. اما متأسفانه که
تعداد کثیری از رهبران سیاسی معاصر تحت تأثیر عصبیت‌های قومی، از فهم واقعیت‌های اجتماعی
افغانستان عاجز بودند؛ و به همین دلیل سعی کردند که افکار و اندیشه‌های بلند شهید مزاری را مغایر
بیا منافع خود تعبیر کرده و برای مهار کردن آن از توپ و تفنگ استفاده کنند. اما حوادث به گونه‌ای
دیگری رقم خورد و آنچه را که شهید مزاری فریاد می‌کشید، از دهان کسانی فریاد کشیده شد، که برای
خاموش کردن آن سالها علیه مزاری جنگیده بودند.

امروز که بیشتر از یک دهه از حضور نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان می‌گذرد، در این فرصت،
هزینه‌های بسیار هنگفت و سرسام‌آوری برای تحقق پدیده‌هایی مصرف شده است که شهید مزاری
نوزده سال قبل، آنها را مبنای تحقق خوشبختی مردم افغانستان می‌دانست. کنفرانس بن که در آن ساختار
دولت موجود افغانستان شکل گرفت، درست همان چیزی بود که شهید مزاری از آن به عنوان مشارکت
سیاسی سخن می‌گفت؛ اما با گل‌وله پاسخش را می‌دادند. اکنون که نوزده سال از شهادت مزاری می‌گذرد،

۲۷. دیدار نائب سفیر جاپان در پاکستان با استاد شهید، مورخ
۱۳۷۲/۱/۲۱

۲۸. دیدار هیئت ایرانی با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۳/۳/۱۳
۲۹. ملاقات چنگیز پهلوان با رهبر شهید، مورخ ۱۳۷۳/۴/۲۱
۳۰. ملاقات مسئولین تعاون اسلامی با استاد شهید، مورخ ۱۳۷۳/۶/۱۴
(منبع: هفته‌نامه وحدت، شماره ۳۳۷، روزشمار زندگی رهبر شهید
از ولادت تا شهادت، بصیر احمد دولت‌آبادی، ۱۹ حوت ۱۳۷۸ ش)

خط مقاومت و مسئولیت ما

پس از ۱۹ سال از شهادت رهبر شهید، اینک مردم ما بیش از گذشته
با آرمان‌ها، اهداف و منش‌های عدالت‌خواهانه وی آشنا می‌شوند.
تجلیل از رهبر شهید در سالیاد شهادت وی در گوشه و کنار جهان و
حضور پرشور و حماسی مردم از جمله مخالفان دیروز وی بعد از دو
دهه پرواز ملکوتی او، بیان‌گر آرمان و اهداف الهی و منش اجتماعی
رهبر شهید در جامعه ما می‌باشد.

حال پرسش مطرح این است که مسئولیت ما در قبال خط مقاومت و
عزت که شهید مزاری معمار آن بود، چیست؟ در این برهه تاریخی
چگونه رفتار کنیم که به عزت و هویت تاریخی و دخالت در حق
تعیین سرنوشت و تحقق عدالت اجتماعی در سایه برادری و برابری
و وحدت ملی که همانا آرمان و اهداف مزاری بزرگ بود، نایل
شویم؟

در برابر دسیسه‌سازی برای گسست خط مقاومت و فرسایش آن،
رهبران و افراد شاخص جامعه ما و همگان وظیفه داریم که نگذاریم
خط مقاومت که یادگار جاودانه مزاری است، دچار واگرایی شود.
باید همه با هم با هر سلیقه و تمایلات در برابر هجوم موزیانه به
خط مقاومت، واکنش نشان داده و بایستی بیش از گذشته نسل‌های
دوم و سوم مقاومت را با آرمان‌ها و اهداف راهبردی شهید مزاری
در زمینه‌های حق تعیین سرنوشت، مشارکت عادلانه در قدرت،
اصلاح ساختار ظالمانه اداری کشور، تشویق مردم به علم‌آموزی
و تحصیلات اکادمیک آشنا سازیم. کوتاهی و نگاه سطحی به این
مقولات می‌تواند وضعیت مردم ما را در این برهه تاریخی دچار
ایستایی و برگشت به گذشته سازد. و باید بدانیم نسل‌های آینده این
مردم، کسانی را که خواسته یا ناخواسته در این زمینه‌ها کوتاهی کند
و به درستی به وظایف تاریخی خویش عمل نکند، هرگز نخواهد
بخشید.



در برابر دسیسه‌سازی برای گسست خط مقاومت و
فرسایش آن، رهبران و افراد شاخص جامعه ما و همگان
وظیفه داریم که نگذاریم خط مقاومت که یادگار جاودانه
مزاری است، دچار واگرایی شود. باید همه با هم با هر
سلیقه و تمایلات در برابر هجوم موزیانه به خط مقاومت،
واکنش نشان داده و بایستی بیش از گذشته نسل‌های دوم
و سوم مقاومت را با آرمان‌ها و اهداف راهبردی شهید مزاری
در زمینه‌های حق تعیین سرنوشت، مشارکت عادلانه در
قدرت، اصلاح ساختار ظالمانه اداری کشور، تشویق مردم
به علم‌آموزی و تحصیلات اکادمیک آشنا سازیم.



داکتر عارف سحر

نخستین گام برای طرح دولت مدرن

مزاری در عصری به مبارزه عدالت خواهی برخاست که مناسبات قدرت و روابط اجتماعی تنها بر پایه های بی اعتمادی و دیگرستیزی میان گروه حکمروا و گروه های قومی به حاشیه رانده شده شکل و بسط داده می شد و تقسیم بندی اقوام در حوزه های جغرافیایی شمال - جنوب و شرق - غرب و شکست و ناکامی آنها در جذب شدن در بدنه و ساختار قدرت، زمینه را به صورت خودکار برای شکل گیری و توسعه آنارشیسم ساختاری مساعد می ساخت. اما مزاری با یادگیری از تجارب گذشته و سرمشق قراردادن این تجارب، همواره خواهان عبور و گذار از این

وضعیت بود. و شکل گیری و پویایی سازه های دولت - ملت مدرن و پاسنگویی را که بر نهادهای مدرن و فراگیر تهداب گذاری شده باشند، تنها راه حل برون رفت از دور باطل خشونت ها می دید. یکی از ویژگی های ماندگار افغانستان به عنوان یک پدیده و هویت سیاسی ناسازگاری اش با پدیده های مدرن سیاسی - اجتماعی معاصر مانند شکل گیری هویت و منافع ملی، شکل گیری سازه های حکومت داری مدرن، شکل گیری میکانیسم عبور دادن این هویت سیاسی از هویت محلی - قومی - قبیله ای به هویت کلان سازگار با اصول رعایت حقوق شهروندی و سرانجام، شکل گیری و تضمین تداوم پذیری مولفه های دولت - ملت، بوده است. در فقدان این سازه ها و فضای لازم برای تبدیل کردن خواسته های متفاوت و اغلب متعارض به توانایی تصمیم گیری جمعی، افغانستان مدام میدان باروری برای شکل گیری و تداوم خشونت های متقابل ویرانگر بوده است.

به دنبال شکل گیری کلیت افغانستان به عنوان یک هویت سیاسی در سال ۱۷۴۷ میلادی، غیبت میکانیسم شکل گیری بستر نهادسازی و عقلانی سازی سیاست و تعاملات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، تأثیر بزرگی بر روند توسعه سیاسی داشته است و برعکس، این روند توسعه سیاسی که با تمامی حقایق و نیازمندی ها و خواسته های شهروندی سازگاری و تناسبی نداشته است، به پیمانه چشم گیری سر نوشت و شرایط زندگی کمون های انسانی را درگیر تغییرات و تحولات منفی کرده است. در تاریخ افغانستان، به دنبال رخدادهایی که به صورت برق آسایی اتفاق می افتاد و با پیامدهای غیرقابل محاسبه ای همراهی می شد، دست به دست شدن و جایجایی قدرت که تنها از مجاری خشونت امکان پذیر بوده است، بیش از هر رخداد دیگری بر پیچیدگی ها و عمق فاجعه در این سرزمین افزوده است و موجب بی ثباتی دایمی این قلمرو شده است.

شهید مزاری در سرزمینی زاده و بزرگ شد که شهروندان در ساختار سیاسی به درجه های یک و دو و سه تقسیم بندی شده بودند و این رویکرد، «عامدانه» در ادبیات عامیانه و کوچه و بازار نهادینه شده بود. زنان در گفتمان های غالب سیاسی جای نداشتند و اظهار هویت قومی و یا منتسب بودن به قومی، جرم پنداشته می شد. صرف نظر از این دشواری ها، مزاری در عصری مبارزه می کرد و به حق طلبی به پا خاسته بود و برای تمامی لایه های لگدمال شده انسان افغانی حق مساوی می خواست که هویت ژنیکی، تنها تذکره انسان افغانی پنداشته می شد. ایده های به شدت مفلوک و ایدئولوژیک دین پرور، بیش از پیش برای نفی کردن هویت های «غیر» نیرومندتر و برنده تر می شدند. نهادها و ساختارهای سیاسی فروپاشیده بودند. تمامی گفتمان های سازنده و رخدادگاه های پویا به باتلاق گاه های تعارض و مبارزات «عدالت خواهی» و «عدالت سوزی» تبدیل شده بود. و مهم تر از همه، پدیده جهاد از یک مأموریت ایدئولوژیک به یک تلاش مقدس قومی تکامل یافته بود.

مزاری در جایگاه یک رهبر سیاسی و همزمان روبه رو با خروارهایی از گسستگی و ناسازگاری سیاسی درون قومی، درون حزبی، درون مرزی و برون مرزی، خط قرمزی را که همانا مبارزه برای برقراری عدالت همگانی بود، تعریف کرد و تا پای جان برای توسعه و تداوم این خط تلاش کرد. دقیقاً همین صداقت، روحیه عدالت خواهی، جوانمردی و ساده زیستی مزاری بود که تفکر سیاسی وی در زمان کوتاهی به یک جریان و یک مکتب پیشرو عدالت خواهی تبدیل شد و مزاری امروز برای تمام جریان ها و ادبیات سیاسی به رهبر الگو بخش و الهام بخشی تبدیل شده است. مزاری و اندیشه های بلند مزاری موجب تغییر یافتن ادبیات و گفتمان سیاسی غالب در کشور شده اند.

شهید مزاری علاوه بر پدید آوردن و وارد ساختن سازه های مدرن و سازگار با شرایط کشور و حقوق شهروندی در ادبیات سیاسی افغانستان، همواره به دنبال «اخلاقی سازی» سیاست و قابل مدیریت و پیش بینی پذیر ساختن سیاست از رهگذر نهادسازی بود. چون مزاری به خوبی درک کرده بود که بحران افغانستان از بحران قدرت که در

در این سالها حقانیت مبارزه و اهمیت اندیشه های او چنان برجسته و روشن شده است که دشمنان آن روز او، برای تحقق آن تلاش می کنند. اندیشه های شهید مزاری بر مبنای فضیلت های انسانی و ارزش های دموکراسی ساختارمند بنا شده ده بود. در منظومه تفکر او نظام سیاسی می بایست ممثل اراده تمام مردم افغانستان باشد. او سیاست را نرم افزار خدمت به مردم و تأمین رفاه اجتماعی می دانست. و ساختار سیاسی را قبل از همه چیز، ملزم به ترویج وفاق ملی و اخلاق همزیستی مسالمت آمیز دانسته و آن را حاصل آرای مردم تعبیر می کرد. از چشم انداز شهید مزاری، زنان نیم پیکر اجتماع تعبیر می شد که بدون حضور آنها در ساختار جامعه، تأمین عدالت و توسعه اجتماعی ناممکن به نظر می رسید. به همین دلیل یکی از تأکیدات جدی او سهم زنان در مشارکت سیاسی بود که در آن زمان فهم این اندیشه برای عده کثیری از جریان های سیاسی معاصر با او دشوار می نمود. اکنون که افغانستان از آن مراحل دشوار عبور کرده است و مردم افغانستان دست کم در یک دهه اخیر با مفاهیم دموکراسی و عدالت اجتماعی رابطه ذهنی و عملی برقرار کرده است؛ تحلیل و تفسیر این وضعیت قبل از همه چیز، اهمیت اندیشه های شهید مزاری را برجسته می کند که نوزده سال قبل برای تحقق آن مبارزه کرد و سرانجام به شهادت رسید.



شهید مزاری در دوران مبارزات عدالت خواهی اش به اثبات رساند و امروزه تمام سیاستمداران و کارگزاران تأثیر گذار در حوزه های گوناگون معتقدند که در حالی که نهادهای اقتصادی - اجتماعی نقش مهمی را در راستای عبور دادن کشور به وضعیت مطلوب ایفا می کنند؛ اما این سیاست و رویکرد نهادسازی سیاسی است که ساختار، محتوا و سرانجام نحوه فعالیت های نهادهای سیاسی - اجتماعی را شکل داده و آنها را مدیریت می کنند. بنابراین، وضعیت ناگوار تعاملات شهروندی در افغانستان، به اعتقاد شهید مزاری، پیامد نهادهای سیاسی ای بود که به دنبال شکل گیری سالدوده های افغانستان در ۱۷۴۷ میلادی، شکل گرفته و به صورت گسسته اما مداوم تا سال های ۱۹۹۰ میلادی تداوم یافته بود. مزاری علی رغم نداشتن دانش اکادمیک و دانشگاهی معتبر و همچنان تجربه کم در حوزه های حکومت داری و دولت - ملت سازی، ایده ها و طرح های جالبی را ارائه کرد که در کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ میلادی، مورد توجه جدی قرار گرفته و نمایندگان گروه ها و احزاب با الگوگیری از نظریه های مزاری موفق به تشکیل دولتی شدند که با توجه به پیچیدگی ها و دشواری های آن زمان، دولت مقبول و مطلوبی به شمار می رود.



نعمت حیدری نژاد

هزاره ستیزی



هزاره عمدتاً قوم زاید تلقی شده است. قومی که تاریخش با بیشترین قتل عام، تحقیر و توهین همراه بوده است. قومی که هر کسی حق و ناحق بر آن ظلم و ستم روا داشته است. قومی که بالاگردان عقدهٔ حقارت‌ها و نفرت‌های قبیله‌ای اقوام دیگر بوده است. در یک کلام، هزاره‌ستیزی واقعیت آشکار و برهنه‌ای است که هیچ کسی توان انکار آن را ندارد. این یادداشت هم تلاشی است برای طرح مسئلهٔ هزاره‌ستیزی به عنوان یک پدیدهٔ انکارناپذیر تاریخ و تلاش برای بازکردن باب بحث و تفکر.

درک مسئلهٔ هزاره‌ستیزی در تاریخ سیاسی افغانستان کار دشواری نیست. آنچه که بر هزاره‌ها تحمیل شد از قتل عام (حذف ۶۲ فیصدی و چند بار قتل عام) تا مالیات بر نفیس و از این دست اعمال ناروا بدون فهم هزاره‌ستیزی فهم‌ناپذیر و توضیح‌ناپذیر است. از آن‌جا که این نوع مواجهه با یک قوم، بدون وجود نوعی نفرت فراگیر و تاریخی امکان‌پذیر نیست، باید این پرسش اساسی را مطرح کرد که دلیل و عوامل این نفرت و خصومت، در برابر هزاره‌ها، به‌عنوان یک گروه قومی، چه بوده است؟ چرا هزاره‌ها به عنوان یک گروه قومی از آغاز تاکنون به عنوان یک گروه زاید تلقی شده‌اند؟ چرا همیشه تلاش شده است که این گروه حذف شود؟ این نوشتار در صدد فهم این مسئله به مثابهٔ سوژهٔ تفکر و تأمل است. حال زمان آن رسیده است که بفهمیم چرا روابط اقوام مبتنی بر خصومت بوده است. هزاره‌ها به عنوان قومی که از لحاظ زبانی، مذهب و نژاد متفاوت بوده، همیشه موضوع حذف و ادغام بوده قرار گرفته است. تحقیر هزاره‌ها امری سهل و ساده بوده و حتا کشتن آن هم نه مجازاتی در پی داشته و نه پشیمانی. حال با این وصف باید سراغ منطقی این خصومت و خشونت فراگیر رفت.

هزاره‌ستیزی در قالب تبعیض و تصفیۀ نژادی و تهاجم سازمان‌یافته گروهی و فردی، وحشی‌گری فردی و گروهی عمدتاً ماهیت نژادپرستانه داشته است. هزاره‌ستیزی نوعی رابطه است؛ رابطهٔ مخدوش و منحرف با دیگری. این رابطه بر پیش‌فرض تقسیم افراد به خودی و بیگانه قرار دارد. بیگانه آن فرد یا گروهی است که باید حذف شود یا حداقل در موقعیت پست‌تر قرار داشته باشد. رابطهٔ خود و بیگانه عمدتاً دو شکل داشته است:

۱. نفی هویت دیگری. در این نوع رابطه تلاش می‌شود تا گروه بیگانه ادغام یا حذف شود تا تفاوت‌ها از بین برود.

غیاب نهادهای بازدارنده، کنترل‌کننده، پاسخگو و پاسخ‌گیر شکل گرفته است، تغذیه و تقویت می‌شد. برعلاوه، مزاری پیامدهای ناگوار به ناکامی انجامیدن تلاش‌های نهادسازی در تاریخ معاصر کشور را به روشنی درک کرده بود و بر دلیل، به گونهٔ نمونه، اینکه چرا کشور آمریکا از همسایگانش مانند مکزیک و پرو ثروت‌مندتر است، به خوبی آگاهی داشت. در اندیشهٔ مزاری، فقدان نهادهای مؤثر و کارا، مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی کشور به شمار می‌رفت. چون این نهادها باید که موجب برانگیخته‌شدن انگیزه‌های شهروندان برای تلاش در راستای سازندگی، آموزش، سرمایه‌گذاری می‌شوند. و مهم‌تر از همه، بستر شکل‌گیری فضای «دیگرپذیری»، «شکلیابی» و اعتقاد به حقوق شهروندی را فراهم می‌سازد. در اندیشهٔ مزاری اما، نه تنها نهادها بلکه نهادهای «فراگیر» قابل تعریف و بازتعریف بودند؛ چون به اعتقاد مزاری، تمامی جوامع انسانی تنها در چارچوب یک رشته از قواعد و اصول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... فعالیت می‌کنند؛ و این اصول توسط دولت و شهروندان به صورت همگانی ایجاد و اعمال می‌شوند. بدین ترتیب، در اندیشهٔ مزاری تنها دولتی مشروع و تأثیرگذار است که بر پایهٔ نهادهای مشروع و فراگیر تهداب‌گذاری شده و انعکاس‌دهنده و دربرگیرندهٔ خواسته‌های شهروندان باشد.

شهید مزاری در دوران مبارزات عدالت‌خواهی‌اش به اثبات رساند و امروزه تمام سیاستمداران و کارگزاران تأثیرگذار در حوزه‌های گوناگون معتقدند که در حالی که نهادهای اقتصادی - اجتماعی نقش مهمی را در راستای عبور دادن کشور به وضعیت مطلوب ایفا می‌کنند؛ اما این سیاست و رویکرد نهادسازی سیاسی است که ساختار، محتوا و سرانجام نحوهٔ فعالیت‌های نهادهای سیاسی - اجتماعی را شکل داده و آنها را مدیریت می‌کنند. بنابراین، وضعیت ناگوار تعاملات شهروندی در افغانستان، به اعتقاد شهید مزاری، پیامد نهادهای سیاسی‌ای بود که به دنبال شکل‌گیری شالوده‌های افغانستان در ۱۷۴۷ میلادی، شکل گرفته و به صورت گسسته اما مداوم تا سال‌های ۱۹۹۰ میلادی تداوم یافته بود.

مزاری علی‌رغم نداشتن دانش اکادمیک و دانشگاهی معتبر و همچنان تجربهٔ کم در حوزه‌های حکومت‌داری و دولت - ملت‌سازی، ایده‌ها و طرح‌های جالبی را ارائه کرد که در کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ میلادی، مورد توجه جدی قرار گرفته و نمایندگان گروه‌ها و احزاب با الگوگیری از نظریه‌های مزاری مؤفق به تشکیل دولتی شدند که با توجه به پیچیدگی‌ها و دشواری‌های آن زمان، دولت مقبول و مطلوبی به شمار می‌رود. اندیشه‌های شهید مزاری در حوزهٔ نهادسازی برگرفته از تجارب جهانی بود. به گونهٔ مثال، تمامی اندیشمندان علوم سیاسی اعتقاد دارند که تمامی نهادها توسط جامعه ایجاد و نهاده می‌شوند. نهادهای سیاسی - اقتصادی در کرۀ شمالی، به عنوان مثال، توسط حزب کمونیست که در سالهای ۱۹۴۰ میلادی به قدرت رسید، بر شهروندان این شبه‌جزیره تحمیل شدند. در حالی که شهروندان در کرۀ جنوبی در سوی دیگر، مزایای نهادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متفاوتی را تجربه کردند؛ چون افراد و گروه‌های گوناگونی با علائق و گرایش‌های متفاوت و اهداف متفاوت دربارهٔ چگونگی ساختاربخشی جامعه تصمیم گرفتند. به عبارت دیگر، روند شکل‌گیری و نهادهای نهادهای سیاسی در کرۀ جنوبی توسط سیاست و نهادهای سیاسی متفاوت آغاز و مدیریت شد.

در حقیقت، بحران مستمر و تداوم‌پذیر افغانستان نه ریشه در فرهنگ «دیگرستیز» و نه در جغرافیای عقیم سیاسی دارد، بلکه ریشه در قبض و بسط قدرت در نهادهای سیاسی انحصاری و انحصارگرا دارد. و این وضعیت بحرانی، پیامد و یادگار این نوع حکومت‌داری و حکومت‌ها است که امروزه موجب ناپه‌سامانی‌های چندلایه و بحران‌های مهارناپذیر می‌شود.

در پایان آنچه اندیشه‌های مزاری را رستگار می‌سازد، بافتار سیاسی - اجتماعی آن دوران است. به دنبال خروج شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی، دولت مرکزی که به عنوان یک ساختار «نیمه‌دولت» تا سال ۱۹۹۲ دوام آورد، دچار فروپاشی کامل شده و سرانجام به «شبه‌حکومت» تبدیل شد که هر کدام قلمرو حکمرانی و سیاست‌رانی مستقلی را شکل داد. با پیش آمدن این رخداد، تمامی مناسباتی که در گذشته هر چند به صورت شکننده‌ای، روحیهٔ احساس تعلق خاطر به نهادهای مرکزی را حفظ کرده بودند، به معاملات منطقه‌ای، سمتی و نژادی تغییر ماهیت دادند.

این عصر، دورهٔ سرنوشت‌ساز و نقطهٔ عطفی در تاریخ گسست سیاسی - اجتماعی معاصر افغانستان به شمار می‌آید؛ چون روند «قومی‌سازی شعور» و «قومی‌سازی آگاهی» و سرانجام، «تحریف اطلاعات» به نقطهٔ غلیان رسید. این زمانی بود که سایر رهبران قومی - سیاسی و نیز گروه‌های قومی - جهادی نقشه‌های «تصفیۀ نژادی» و «حذف فیزیکی» دیگران را در سر می‌پروراندند و بر سر تقسیم «غنیمت» جهاد به جان هم افتاده بودند. مزاری اما، علی‌رغم این دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها، همواره بر شکل‌گیری دولت - ملت مدرن و فراگیر تأکید ورزید؛ و در راستای تحقق بخشیدن به اندیشه‌اش، از هیچ‌گونه خودگذاری، شکلیابی و تعامل سازنده دریغ نکرد. و امروزه اندیشه‌های مزاری سرمشق مبارزات سیاسیون موفق و مخالف مزاری شده است.

عبور از قبیله

محمد طاهر زهیر



هشام شرابی متفکر فلسطینی تبار، «پدر سالاری جدید» در کشورهای عربی راه، شکل بسط یافته‌ای از نظام‌های قدیمی تر قبیله‌ای می‌داند. به رغم آن که عناصری از مدرنیته: مثل انتخابات، پارلمان، قانون اساسی و اشکالی از دموکراسی در کشورهای عربی دیده می‌شود، اما ماهیت نظام‌های حاکم بر آن‌ها همچنان بر مناسبات و روابط قبیله‌ای استوار است. شیخی که امروز خود را ابوالمله می‌داند، در واقعیت امر، همان رئیس دیروزین قبیله است. از نظر شرابی، خشونت، افراط گرایی، زن ستیزی، قتل، وحشت و غارت، ویژگی‌هایی است که جوامع عربی از قبایل بدوی به میراث گرفته‌اند. حاصلت‌های قبیله‌ای به کمال و قوت خود در درون مناسبات آنها باقی و جاری است. گذشت زمان نتوانسته است انقطاع و گسست معناداری بین آنها و ویژگی‌های قبیله‌ای ایجاد کند. جوامع غربی با رُسناس از قرون وسطی گسست و وارد مرحله‌ای جدید از تاریخ خویش شد که از آن به مدرنیته و تجدید نام برده می‌شود. در جوامع عربی (شرق اسلامی) نه تنها فرایند نوسازی چون رنسانس آغاز نشد و اتفاق نیفتاد، بلکه نمادها و مظاهر از تمدن غرب هم هرگاه که وارد این کشورها شد، استحاله شد و خصلت قبیله‌ای به خود گرفت. ویژگی‌های قبیله‌ای جوامع عربی ریشه در فرهنگ و گذشته‌های تاریخی آنان دارد.

تجربه زندگی قبیله‌ای یک امر اختصاصی و انحصاری نیست که صرف در یک جغرافیا و در میان یک مجموعه‌ای از آدها وجود دارد. زندگی قبیله‌ای یک امر فرهنگی و سبک از زندگی است که می‌توان نمونه‌های آن را در جاها و کشورهای مختلف سراغ گرفت. مطالعه‌ای را که شرابی در زمینه فرهنگ جوامع عربی انجام داده، قابل تعمیم و تسری در جوامع مشابه نیز می‌باشد. غیر از کشورهای عربی، جوامع زیادی است که تا هنوز با مناسبات و فرهنگ قبیله‌ای حیات اجتماعی‌شان را تنظیم و اداره می‌کنند. در جهان مدرن، اما با تشکیل دولت - ملت‌های جدید فرهنگ و مناسبات قبیله‌ای از میان رفت. دولت - ملت جایگزین آن شد و فرهنگ متناسب با زندگی مدرن را به وجود آورد. اما در جوامع شرق اسلامی؛ دولت بر بنیاد فرهنگ و مناسبات قبیله تأسیس و ایجاد شده است. قبیله مبنای شکل‌گیری دولت قرار گرفته و ساختار دولت بر شالوده و سازه‌های قبیله استوار است.

قبیله چیست؟

قبیله از منظر جامعه‌شناسی، پدیده‌ای اجتماعی است که نتیجه طبیعی گسترش خانواده و ازدواج‌های مکرر درون‌خانوادگی می‌باشد. مفاهیمی چون قبیله، عشیره و طایفه شاید با اسلام وارد خراسان زمین قدیم و افغانستان کنونی شده باشد. در تعریف قبیله گفته شده: (القبیله بنو اب واحد) فرزندان یک پدر را قبیله می‌گویند. اشتراک خونی و نسبی از مهم‌ترین ویژگی قبیله است که نسبت و نسب تمام اعضای آن به یک جد پدری می‌رسد. عصبيت، عامل پیوند دهنده‌ای است که اعضای قبیله را به همدیگر گره می‌زند.

۲. پذیرش هویت دیگری اما در موقعیت پست‌تر. در این صورت روابط بر اساس حقوق و تکالیف متقابل به صورت سلسله مراتب تنظیم می‌شود. هویت دیگری هر چند پذیرفته شده، اما فاصله میان خود و دیگری حفظ می‌شود و جایگاه آنها در سلسله مراتب قدرت و ثروت و منزلت به صورت نابرابر تثبیت می‌شود. در این وضعیت، حق حیات دیگری به طور کامل نفی نمی‌شود، اما حضور او در مکان‌ها و زمان‌های معین و از پیش تعیین شده پذیرفته می‌شود.

هر چند این تقسیم‌بندی ایده‌آل، جامع و کامل نیست، اما برای درک پدیده نژادپرستی کمک می‌کند. بر اساس این تقسیم‌بندی، نژادپرستی نوعی رابطه‌ای است که بر نفی کامل هویت و حیات دیگری تأکید می‌کند. نژادپرستی، افراطی‌ترین و خشن‌ترین و قاطع‌ترین شکل حذف هویت و حق حیات دیگری است. آنچه که در افغانستان رخ داده است، نفی مطلق حیات هزاره‌ها و عملکرد سازمان یافته و قاطع برای تحقق این هدف بوده است. هزاره ستیزی در بالاترین حد ممکن، با قاطعیت و خشونت نامحدود دنبال شد و حق حیات و سایر حقوق ابتدایی هزاره‌ها به شیوه سازمان یافته و مداوم و با قساوتی هولناک لگدمال شد. اکنون نوبت طرح پرسش است که چرا این همه خشونت و توهین و تحقیر روا داشته شد؟ اندیشمندان حتا از زمان باستان به این سو معتقدند که خشونت غالباً از ضعف و عدم اعتماد به نفس برمی‌خیزد. نفرت از دیگری، چه در شخص، گروه در واقع شکل مخلوش نفرت از خود است. نفی هویت و نقض حیات دیگری به همدستی تعصب و خشم کورکورانه عمدتاً ناشی از نوعی وابستگی و نیاز پنهانی به دشمن بیگانه است. به طور نمونه گفته می‌شود که خشونت و وحشی‌گری نازی‌ها غالباً از ترس و عدم اعتماد به نفس آنها ناشی می‌شده است. ترس و ضعف روحی آنها همیشه در پس چشم‌ان سرد و غرور آنها پنهان بوده.

علت دیگر خصومت، اساساً ناشی از عقده حقارت آدها بوده است. معاهده ننگین گندمک و تحقیر شکست از انگلیسی‌ها سبب شد که افغانها برای جبران آن طعمه دیگری را جستجو کنند. در واقع هزاره‌ها طعمه بی‌خطری بود برای تخلیه عقده حقارت و جبران شکست.

فربرایش نیچه، فیلسوف مشهور آلمانی در بحث از کینه و خشونت با دیگری را با مفاهیم بیزاری و اخلاق بردگان بحث کرده است. بیزاری و نفرت واکنش طبیعی انسان‌ها به برتری انسان‌های دیگر است. بنابراین، بیزاری نوعی واکنش است که ماهیت انفعالی دارد. شخصی که گرفتار بیزاری است برای اعتماد به نفس و تأیید نفس به حذف دیگری می‌پردازد. حذف و نفی دیگری تنها راه تأیید نفس و دستیابی به هویت مشخص است. بیزاری و کینه‌توزی در فقدان هویت مستقل ریشه دارد. از این رو تأیید نفس در تحقیر دیگران و حذف دیگران خلاصه می‌شود. چنین فرد یا گروهی به دشمن بیگانه نیاز دارد، اما نه برای تحقق هدف و جهت بخشیدن به کینه و نفرت خود یا بهانه‌ای برای سرپوش گذاشتن بر نقاط ضعف درونی و نسبت دادن همه مشکلات و تحقیرها. بلکه به این دلیل که مقابله با دشمن بیگانه، بنیان واقعی هویت او را تشکیل می‌دهد. از این رو تمام واکنش‌های او واکنشی به این دشمن خودساخته است. هزاره‌ها طعمه بی‌دفاعی بود که دیگران کینه و نفرت انباشده‌شان را بر این دشمن خودساخته تخلیه کنند. در واقع بی‌دفاع بودن هزاره‌ها یکی از انگیزه‌های مهم این خشونت‌ها بوده است. دشمن بیگانه بی‌تردید باید با اوصاف و ویژگی‌های نامطلوب و ناموجه متصف شود تا کینه و نفرت دیگران را تحریک کند و برای خصومت آنها انگیزه بدهد. در غیر این صورت، کسی حاضر نیست که یک انسان را بکشد یا مورد تحقیر و توهین قرار دهد. شاید نخستین ویژگی هزاره‌ها شیعه بودن باشد. هر چند این امر بهانه خوبی برای جهت‌دهی خشونت‌ها بوده است. به همین دلیل گفته شد که هزاره‌ها کافرند و مذهب‌شان باطل است. نسبت دادن اوصاف ناموجه و مغایر شأن انسانی به هزاره‌ها بزرگ‌ترین دروغ تاریخ بود. اما این دروغ‌ها به مثابه حقایق انضمامی پذیرفته می‌شد و حتا برای اثبات آن از تاکتیک‌های گوناگون استفاده کردند. در چنین شرایطی، دروغ‌های بزرگ ابعاد عظیم جنایت را توجیه می‌کند و در نقش اثبات بی‌گناهی قاتلان و جلادان عمل می‌کند. این دروغ‌ها اثبات بی‌گناهی جانیان را آسان و بساور گفته‌های قربانیان را دشوارتر می‌کند. تعصب قبیله‌ای مانع بزرگی برای کشف حقیقت است. در چنین شرایطی انسان‌ها به اسطوره‌ها و الگوهای ذهنی خود پناه می‌برند که باور کردن واقعیت را ناممکن می‌سازد و دروغ‌های بزرگ به راحتی در لفافه مذهب و سنت قبیله‌ای در ذهن مردم تزریق می‌شود. در این میان، واقعیت تلخی که وجود دارد زاده‌شدن هزاره‌ها با جرم پیشینی مجرم زاده می‌شد. مجرم تلقی کردن هزاره در نوع خود بزرگ‌ترین تحقیر بود. یعنی این افراد ذاتاً مجرم، شریر و پست‌اند. درست در چنین زمینه و زمانه بود که افرادی همچون استاد مزاری قد برکشیدند تا این وضعیت ناعادلانه و غیرانسانی را تغییر دهند. در دوران جهاد، هزاره‌ها دوشادوش دیگران جهاد کردند و پس از روی کار آمدن دولت مجاهدین، حتا موجودیت هزاره‌ها انکار شد. انکار موجودیت هزاره‌ها از سوی مجاهدین غیرهزاره امر غیرمنتظره‌ای بود. درست بر همین مبنا، مقاومت غرب کابل شکل گرفت تا نه تنها موجودیت هزاره‌ها اثبات نشود، بلکه حق‌خواهی نیز صورت بگیرد.

دشمن بیگانه بی‌تردید باید با اوصاف و ویژگی‌های نامطلوب و ناموجه متصف شود تا کینه و نفرت دیگران را تحریک کند و برای خصومت آنها انگیزه بدهد. در غیر این صورت، کسی حاضر نیست که یک انسان را بکشد یا مورد تحقیر و توهین قرار دهد. شاید نخستین ویژگی هزاره‌ها شیعه بودن باشد. هر چند این امر بهانه خوبی برای جهت‌دهی خشونت‌ها بوده است. به همین دلیل گفته شد که هزاره‌ها کافرند و مذهب‌شان باطل است. نسبت دادن اوصاف ناموجه و مغایر شأن انسانی به هزاره‌ها بزرگ‌ترین دروغ تاریخ بود. اما این دروغ‌ها به مثابه حقایق انضمامی پذیرفته می‌شد و حتا برای اثبات آن از تاکتیک‌های گوناگون استفاده کردند. در چنین شرایطی، دروغ‌های بزرگ ابعاد عظیم جنایت را توجیه می‌کند و در نقش اثبات بی‌گناهی قاتلان و جلادان عمل می‌کند. این دروغ‌ها قربانیان را دشوارتر می‌کند.

جنگ‌ها و منازعه‌ها در تاریخ سیاسی ما ماهیت قبیله‌ای دارد. نزاع‌های خونین و خسارت‌بار که در تاریخ کشور ما، اتفاق افتاده اغلب ریشه در خصومت‌های قبیله‌ای دارد. گاه دو قبیله بین خود بر سر تصاحب قدرت جنگیده، گاه هم چندین قبیله به صورت موقت توافق کرده و علیه قبیله‌ای دیگر جنگ راه انداخته. اگر جنگ‌ها و نزاع‌ها در تاریخ سیاسی ما کالبدشکافی شود، شاید از این دو حالت خارج نباشد. زیرا قبیله با تمام ویژگی‌ها و مناسبات خود وارد حوزه سیاست شد و تمام خصلت‌های خود را بر سیاست افغانی تحمیل کرد. بدین ترتیب، سیاست قبیله‌ای و قبیله سیاسی شد. خون و خشونت، قتل و غارت، حذف و سرکوب، طرد و نفی، دگرستیزی و تحمل‌ناپذیری که از صفات‌های قبیله بود بی‌کم و کاست وارد سیاست شد.

در کشورهایی مثل افغانستان، قبیله مهم‌ترین ساخت اجتماعی است. این ساخت بسیار سخت‌جان و تغییرناپذیر است. نقش قبیله در ساختار اجتماعی و سیاسی افغانستان را زمانی می‌توان فهمید که نگاهی ولو اجمالی به تاریخ سیاسی افغانستان داشته باشیم. نخستین دولت و ساختار سیاسی قدرت در افغانستان بر بنیاد قبیله تأسیس و استوار شد. در ۱۷۴۷ میلادی، احمدشاه ابدالی بر اساس توافق سران قبایل، اولین دولت افغانی را بنیان نهاد. زمینه تاریخی تشکیل این دولت به لحاظ سیاسی و اجتماعی آماده بود. کارگزاران سلاطین صفوی و نادرشاه افشار ستم‌ها و تحقیرهای فراوانی را نسبت به قبایلی که تضاد مذهبی با آنان داشتند، اعمال کرده بودند. احمدشاه ابدالی، برای حفظ انسجام قبایل از یک طرف و برای تثبیت پایه‌های قدرت خود از سوی دیگر، جنگ‌های زیادی را به راه انداخت. وی بیرون از قلمرو قدرت خود و به منظور تسخیر و تصرف سرزمین‌های بیشتر، لشکرش را سوق و جهت می‌داد. جنگ‌هایی که او به راه انداخت عمدتاً در بیرون از جغرافیای دولتی بود.



منشأ و ریشه خود است.

مزاری و طرح عبور از قبیله

شهید مزاری یکی از کسانی است که با دید و برداشت از پیچیدگی‌ها و واقعیت‌های تلخ و سیاه تاریخ سیاسی کشور، طرح عبور از مرزهای قبیله‌ای و قومی را روی دست گرفت. با درک آن آنچه که در گذشته مینا و بنیاد فجایع را تشکیل داده بود، به جای سیاست انحصار و حذف گروه‌های قومی از ساختارهای سیاسی و اجتماعی، طرح مشارکت گسترده اقوام را در قدرت سیاسی مطرح کرد. آنچه اکنون در قانون اساسی کشور صراحت یافته، همان خواستی است که مزاری در فضای ملتهب آن روز از آن سخن می‌گفت.

مزاری یک چهرهٔ آکادمیک و تئوری‌پرداز برآمده از دل مراکز علمی نبود، اما از تاریخ تحولات سیاسی و ماجرای منازعه بر سر قدرت در کشور، فهم و درک دقیق داشت. طرح مزاری معطوف به واقعیت‌هایی بود که کتمان و انکار آن، باعث خلق فاجعه‌های مکرر در تاریخ سیاسی کشور شده بود. مزاری، راه‌حل را در قبول و تحمل واقعیت‌ها می‌دانست، بارها تأکید می‌کرد که با کتمان و سرکوب نمی‌شود گره‌های کور و پیچیدهٔ تاریخی را گشود. طرح مزاری، طرح گذار از قبیله و وارد شدن به مرحلهٔ ملت‌سازی بود.

قدرت سیاسی در افغانستان «تابو» بود؛ به جز عده‌ای خاص، دیگران حق اظهار نظر در مورد آن را نداشت. از همین رو سخن مزاری از مشارکت سیاسی تابوشکنی شمرده شد. طرح و سخن مزاری در زمانه و روزگار خودش با خون و آتش پاسخ داده شد. آنچه که اکنون در قانون اساسی مبنی بر مشارکت اقوام در ساختار قدرت تسجیل یافته، امری است که مزاری در آن زمان طرح کرده بود. طرح مزاری اما مستلزم تحول در ساختاری بود که به صورت مطلق با تغییر مخالف بود. مزاری از حذف «سیاست حذف» سخن می‌گفت. او خواهان سیاست مشارکت‌پذیر بود. عدالت و مشارکتی که آن روز مزاری طرح کرد، یک بدعت در تاریخ قدرت سیاسی تلقی شد. مشارکت اقوام در قدرت امر غریبی پنداشته می‌شد، که حتی شنیدن آن بر گوش‌ها سنگینی می‌کرد. اما طرح مزاری برخاسته از دل تاریخ و تجربه‌ای بود که ریشه در واقعیت‌های جامعه داشت. طرح‌های مزاری در زمان خودش تحقق نیافت، اما اینک در مسیری حرکت می‌کنیم که سال‌ها قبل او به حیث «نقشهٔ راه» مطرح کرده بود.

خط‌کشی و مرزبندی میان قبیله با بیگانگان همیشه تیره و برجسته است. از منظر قبیله هر کسی عضو آن نباشد، بیگانه است و بیگانه به مثابهٔ دشمن تلقی می‌شود. هویت قبیله با نزاع و خصومت شناخته می‌شود. قبیله هم دشمن تراش و هم دشمن کوب است. کوچک‌ترین بهانه‌ای باعث ایجاد دشمنی عمیق قبیله با بیگانگان می‌شود.

ما و قبیله

در کشورهایی مثل افغانستان، قبیله مهم‌ترین ساخت اجتماعی است. این ساخت بسیار سخت‌جان و تغییرناپذیر است. نقش قبیله در ساختار اجتماعی و سیاسی افغانستان را زمانی می‌توان فهمید که نگاهی ولو اجمالی به تاریخ سیاسی افغانستان داشته باشیم. نخستین دولت و ساختار سیاسی قدرت در افغانستان بر بنیاد قبیله تأسیس و استوار شد. در ۱۷۴۷ میلادی، احمدشاه ابدالی بر اساس توافق سران قبایل، اولین دولت افغانی را بنیان نهاد. زمینه تاریخی تشکیل این دولت به لحاظ سیاسی و اجتماعی آماده بود. کارگزاران سلاطین صفوی و نادرشاه افشار ستم‌ها و تحقیرهای فراوانی را نسبت به قبایلی که تضاد مذهبی با آنان داشتند، اعمال کرده بودند. احمدشاه ابدالی، برای حفظ انسجام قبایل از یک طرف و برای تثبیت پایه‌های قدرت خود از سوی دیگر، جنگ‌های زیادی را به راه انداخت. وی بیرون از قلمرو قدرت خود و به منظور تسخیر و تصرف سرزمین‌های بیشتر، لشکرش را سوق و جهت می‌داد. جنگ‌هایی که او به راه انداخت عمدتاً در بیرون از جغرافیای دولتی بود.

از عهد ابدالی به این سو اما، جنگ و نزاع بر سر قدرت، در جغرافیای محدود و متمرکز شد که افغانستان نامیده شده بود. جنگ‌ها و منازعه‌ها در تاریخ سیاسی ما ماهیت قبیله‌ای دارد. نزاع‌های خونین و خسارت‌بار که در تاریخ کشور ما، اتفاق افتاده اغلب ریشه در خصومت‌های قبیله‌ای دارد. گاه دو قبیله بین خود بر سر تصاحب قدرت جنگیده، گاه هم چندین قبیله به صورت موقت توافق کرده و علیه قبیله‌ای دیگر جنگ راه انداخته. اگر جنگ‌ها و نزاع‌ها در تاریخ سیاسی ما کالبدشکافی شود، شاید از این دو حالت خارج نباشد. زیرا قبیله با تمام ویژگی‌ها و مناسبات خود وارد حوزه سیاست شد و تمام خصلت‌های خود را بر سیاست افغانی تحمیل کرد. بدین ترتیب، سیاست قبیله‌ای و قبیله سیاسی شد. خون و خشونت، قتل و غارت، حذف و سرکوب، طرد و نفی، دگرستیزی و تحمل‌ناپذیری که از صفات‌های قبیله بود بی‌کم و کاست وارد سیاست شد. سیاست افغانی اگر نابردبار و نانسانی است، متأثر از

مدافع

تغییر وضعیت زنان

عاقله سحر



قدرت در افغانستان به همان پیمانهای که متهم به بحران زایی بوده است، به همان پیمانهای پدیدۀ «غریبه» نیز بوده است. در تاریخ معاصر کشور، قدرت گاهی با تندی و گاهی با کندی جابه جا و دست به دست شده است. اما در هیچ موردی این جابه جایی ها از مجاری و کانال های مشروع و مردمی صورت نگرفته است. در حقیقت، این گونه گردش و انتقال غیردموکراتیک قدرت مهم ترین عامل شکل گیری بستر باروری برای اشتغال منازعات و خشونت های تداوم پذیر بوده و سرانجام، به بحران قدرت انجامیده است. با به پیروزی رسیدن جهاد و فروپاشی حکومت دکتر نجیب، افغانستان در آستانۀ انتقال قدرت و جابه جایی تاریخی پارادایم قدرت مسلط قرار گرفت. و بدون تردید، شهروندان که چهارده سال مبارزه کرده و خون داده بودند، برای زیباترین و در عین حال، چالش زاترین تجربه تاریخی آمادگی می گرفتند. و امیدوار بودند با وارد شدن مجاهدین به پایتخت، تمامی رنج های تلنبار شده در تار و پودشان یکباره التیام یافته و افغانستان سرزمین مشترک برای همه شهروندان باشد. در آن دوران اما فصلی جدیدی از رنج و درد و آوارگی برای شهروندان رقم خورد و کشور بیش از هر زمانی دیگر شاهد شکل گیری و ریخت و پاش های ائتلاف ها و جبهه گیری های سیاسی نه به منظور سازندگی و آبادانی بلکه برای سرکوب کردن صداهای معترض و عدالت خواهی شد. این عصر جدید، در حقیقت، بیشتر از هر چیز، فرصتی بود تا سازوکارهای اعتماد سازی ایجاد شده و ترویج مؤلفه های تضعیف سازی هویت های قومی متعارض و ترمیم کردن شکاف های اجتماعی صورت می گرفت. آنچه اما موجب فرصت سوزی های کلان ملی شد، روحیۀ مهارناپذیر تمامیت خواهی و انحصارگرایی قدرت بود.

در افغانستان که نهادهای دولتی و مدنی دچار فروپاشی شده بودند و کشور در حالتی قرار داشت که نهادهای متعارف هنوز قادر به پاسخگویی به خواسته های شهروندان نبودند و مشارکت دادن افراد و اشخاص در فرایند گذار مانند برگزاری انتخابات، اشتغال زایی تداوم پذیر و مساعد ساختن بستر بارور برای فعالیت های اجتماعی - فرهنگی، مسئله سارترین چالش برای گردانندگان دستگاه قدرت به شمار می رفت. در جامعه ای مانند افغانستان، در شهرها و روستاها، بدون استثناء، به دلیل حاکم بودن ارزش های سخت گیر سنتی، قرائت انتزاعی از دین، و پایین بودن میزان سواد و آگاهی، بزرگ ترین گروه قربانی از زنان تشکیل می دادند. زنان افغان، علی رغم مشارکت فیصله دهنده در ایفای نقش تعیین کننده ای در راستای به پیروزی رساندن جهاد، نه تنها مورد تمجید قرار نگرفتند؛ بلکه حتا شعاع وجودی شان مورد نفی قرار گرفته و در نتیجه همیشه از حقوق اساسی خود مانند حق کار، حق انتخاب همسر، مشارکت در جنبش های سیاسی - اجتماعی و... محروم گشتند. شهید مزاری تنها رهبر سیاسی - جهادی بود که بر جایگاه زنان در تفکر سیاسی - اجتماعی غالب نیروهای تصمیم گیرنده اعتراض کرد و جایگاه و نقش زنان در تمامی فرایندهای سیاسی - اجتماعی را به عنوان قدرت تعیین کننده در معادلات سیاسی مطرح ساخت و برای تحقق بخشیدن به حقوق شهروندی زنان سخت تلاش ورزید. آنچه در آن دوران برای مزاری قابل تحمل نبود و موجب تأمل و نگرانی او بود، تشدید و تکرار عوامل و الگوهای پنداری و رفتاری سختگیر و دید سنتی رهبران سیاسی و نیروهای اجتماعی و مهم تر از همه روحیۀ نفی گرایانۀ پارادایم مسلط قدرت نسبت به زنان بود که به اعتقاد مزاری، قدرت مندترین نیروی بازدارنده فراروی مشارکت زنان در فرایندهای کلان ملی شمرده می شد.



مزاری

نیازی برای نسل ها

زینب حیدری

داشتن الگویی مناسب برای پیش برد یک زندگی هدفمند و درست حداقل ضرورت هر انسانی، به خاطر برخورد مناسب با جامعه و واقعیت های جامعه است. الگویی که چگونه زندگی کردن، چگونه برخورد کردن با واقعیت ها و چگونه بودن را بیاموزاند. این ضرورت در جامعه ما، مخصوصاً برای نسل پس از جنگ های دو دهۀ گذشته نیازی اساسی است؛ برای نسلی که در تلاش است تا با زبانی متفاوت از زبان و ابزار نسل پیش تر خود معامله کرده و حرف بزند، زبانی متفاوت از زبان تفنگ، شمشیر و خون. آن هم در مقطع زمانی ای که هنوز دو نسل با دو دیدگاه و برخورد متفاوت زیر سقف با هم سر می کنند. دو نسل متفاوت، نسلی که دورانش را با شعار، جنگ، خون، خشونت برای به دست آوردن ساده ترین حقوقش سپری کرد و نسلی که دارد دنیايش را با کتاب و قلم می سازد؛ نسلی که تلاش دارد تا از این راه آینده ای بهتر را برای خود و نسل بعد خود رقم بزند.

تقابل به ظاهر متفاوت این دو نسل در یک مقطع زمانی و عبور کردن از یک مقطع ظاهر تاریک به دوره ای درخشان تر، مسلماً چالش هایی را نیز با خود به همراه دارد؛ اما این چالش ها امروز مشکلاتی را در پیش برد حداقل یک زندگی سالم و عادی در جامعه به وجود آورده است و به همین علت هست که روند رشد و پیشرفت در پدیده های زمان ما اندکی آهسته است. شاید این بدبینانه باشد که گفت در این دهۀ اخیر که افغانستان فصل جدیدی را آغاز کرده، آنچنانی که باید بعد از رهایی از جنگ های داخلی و خارجی رشد می کرد، رشد نکرده است و جای یک حرکت جدی هنوز هم خالی است. اما برای من و نسل من بعد از جنگ های طولانی حرکتی توأم با آگاهی و درایت عبدالعلی مزاری اما با ابزاری متفاوت در این زمان نیاز هست.

نیاز نسل امروز حرکتی است با آگاهی و قدرتی که پشت سر حرکت دو دهه پیش بود. نیاز و نیرویی برای نسلی که می خواهد با زبانی منطقی و صلح آمیز به ارزشهای انسانی دست یابد. وقتی به گذشته نسل پیش از خود نگاه می کنیم، تنها دلیل پیروزی آن حرکت آگاهی، صداقت و استقامت پشت سر آن انقلاب بود که توانست حداقل دسترسی به ارزش های انسانی را که به ظاهر به دست آوردنش غیرممکن بود را به وجود بیاورد.

ارزش هایی که به خاطرش مبارزه شد و به دست آوردنش غیرممکن به نظر می رسید، اما با آگاهی و دانایی که در طرز فکر و عمل مزاری و هم دوره های او بود، بالاخره آن ارزش ها قابل لمس شد. هر چند آن ارزش ها با از دست دادن قربانی های سنگینی به دست آمد؛ اما به ما و نسل ما بودن و درست فکر کردن را هدیه داد و استقامت را آموخت. آگاهی و صداقتی که در پس حرکت مزاری بود به ما آموخت تا انسان گونه زندگی کنیم و غیرممکن ها را با آگاهی، دانش و تفکر ممکن بسازیم؛ مبارزه با واقعیت های تلخ و چالش هایی که به نظر برای نسل ما غیرممکن می رسد. اما استقامتی که در حرکت مزاری بود، انگیزۀ مثبتی است برای من، نسل من. و نیاز مبرم این نسل است تا با درس گرفتن از آگاهی و درایتی که پشت سر آن حرکت بود؛ اما با استفاده از ابزاری متفاوت راه انسانی خود را ادامه بدهیم. این را نادیده نمی گیریم که زبان حرکت پیشین خون، توپ و تفنگ بود. اما جدا از آن زبان خشونت آور و تلخ، بی شک دانش و آگاهی پشت سر آن حرکت با ابزارها و ارزشهای انسانی آموزشی می تواند برای من و نسل من راهکار خوبی برای پیشرفت باشد؛ برای برپا کردن حرکتی با آگاهی و انگیزۀ مزاری اما نه با زبان و ابزار دو دهه پیش، بلکه با زبانی منطقی و صلح جو یعنی آگاهی، کلام، قلم و انسانی زندگی کردن را در سر داشتن.

برای نسل من بیشتر از اسطوره پرستی، واقع بینی، منطقی و انسانی فکر کردن نیاز اساسی است. مخصوصاً برای منی که به عنوان جنس دوم محسوب می شوم و هر روز با چالش های گوناگون روبه رو شده و به دلایل متفاوت طرد می شوم. داشتن الگویی چون مزاری که در همین خاک و با همین مردم زیسته است و استفاده از اندیشه و راهکارهای او در چگونه بودن، چگونه اندیشیدن و عمل کردن نیازی است تا در مقابل غیرممکن ها ایستاد شد و آن غیرممکن ها را ممکن کرد. این نیاز بر هر فردی است تا آگاهی و استقامت را برای رسیدن به ارزش های انسانی پیش بگیرد؛ هم برای زنی که هر روز تراژیدی را در این جغرافیا خلق می کند و همچنان برای انسانی که آرزوی انسانی زیستن را دارد.



درک درست مزاری از وضعیت حاکم، او را در جایگاه بلند اندیشه‌پوری و اندیشه‌پوری قرار می‌داد و مزاری به درستی درک کرده بود که دستیابی به جامعه باثبات و مستقل، با توجه به گسست ساختاری، کاری ساده‌ای نیست. بدین دلیل است که همیشه اذعان داشت که رسیدن به جامعه مرفه و همه‌شمول مستلزم ایجاد و توسعه مهارت‌های زیادی استراتژیک، سازماندهی شده و روش مند است. سرانجام، رسیدن به چنین جامعه‌ای، مستلزم قدرت است و قدرت تنها از مراکز دموکراتیک قدرت مانند شهروندان اعم از زن و مرد، احزاب سیاسی، جامعه مدنی، باشگاه‌های تولید اندیشه و انجمن‌های اجتماعی به دست می‌آید. بدین ترتیب، مزاری طرفدار برقراری نظام سیاسی‌ای بود که برای جلب حمایت و پشتیبانی این مراکز دموکراتیک قدرت، معتقد و متعهد به ایجاد سازه‌های توسعه و انکشاف نیروهای انسانی که شامل نقش‌آفرینی افراد و گروه‌هایی هستند که تابع قانون‌اند، با حکومت همکاری دارند و بزرگ‌ترین پایگاه مشروعیت و قدرت حکومت‌اند، می‌بود. به باور مزاری، این نیروی انسانی و پایگاه مشروعیت، متشکل از دو لایه انسانی - یعنی زنان و مردان - است و غیبت هر کدام این دو مجاری مشروعیت‌بخش قدرت، سبب فقدان مشروعیت نظام سیاسی در کشور می‌شود.

و رخدادهای اطراف آنها ایجاد می‌کند و آنها را از برخورد‌های هیجانی و عاطفی باز می‌دارد.

درک درست مزاری از وضعیت حاکم، او را در جایگاه بلند اندیشه‌پوری و اندیشه‌پوری قرار می‌داد و مزاری به درستی درک کرده بود که دستیابی به جامعه باثبات و مستقل، با توجه به گسست ساختاری، کاری ساده‌ای نیست. بدین دلیل است که همیشه اذعان داشت که رسیدن به جامعه مرفه و همه‌شمول مستلزم ایجاد و توسعه مهارت‌های زیادی استراتژیک، سازماندهی شده و روش مند است. سرانجام، رسیدن به چنین جامعه‌ای، مستلزم قدرت است و قدرت تنها از مراکز دموکراتیک قدرت مانند شهروندان اعم از زن و مرد، احزاب سیاسی، جامعه مدنی، باشگاه‌های تولید اندیشه و انجمن‌های اجتماعی به دست می‌آید. بدین ترتیب، مزاری طرفدار برقراری نظام سیاسی‌ای بود که برای جلب حمایت و پشتیبانی این مراکز دموکراتیک قدرت، معتقد و متعهد به ایجاد سازه‌های توسعه و انکشاف نیروهای انسانی که شامل نقش‌آفرینی افراد و گروه‌هایی هستند که تابع قانون‌اند، با حکومت همکاری دارند و بزرگ‌ترین پایگاه مشروعیت و قدرت حکومت‌اند، می‌بود. به باور مزاری، این نیروی انسانی و پایگاه مشروعیت، متشکل از دو لایه انسانی - یعنی زنان و مردان - است و غیبت هر کدام این دو مجاری مشروعیت‌بخش قدرت، سبب فقدان مشروعیت نظام سیاسی در کشور می‌شود.

در پایان، این رویکرد نخبه‌گرایانه شهید مزاری به عدالت و مساوات اجتماعی و همچنان اهمیت توسعه منابع انسانی متوازن نمایانگر این حقیقت است که حقوق زن در کاربست اندیشه سیاسی او به عنوان گرداننده یکی از بزرگ‌ترین مراکز قدرت و تصمیم‌گیری‌ها، تنها در گفتمان‌های سمبلیک و تجملی خلاصه نمی‌شد. شهید مزاری همواره اذعان داشت که برای برون‌رفت از چنین جامعه عقیم و ناباور به جای چیدن زنان در چوکی‌های تزئینی، باید به زنان نه تنها به عنوان موجودات «خانه‌نشین» نگریسته نشود، بلکه برای آنها به عنوان کارگران نیرومند تغییر و تحول، فضای فعالیت ایجاد شود.

به باور شهید مزاری، برای فراهم‌سازی فرصت فعالیت برای زنان و نیز ایجاد تغییرات مطلوب در جامعه، باید سرمایه‌گذاری در عوامل روبنایی و زیربنایی تغییرات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی مانند راه‌اندازی برنامه‌های آموزشی متناسب با نیازمندی‌های زنان، فراهم‌سازی زمینه برای شکل‌گیری و تقویت جنبش‌های زنان هویت‌محور، مسئول قراردادن نهادهای قانون‌گذاری، تقویت نهادهای راستای تأمین امنیت و حقوق زنان، ارتقای نرخ سواد و اطلاع‌رسانی و نیز عوامل توسعه اقتصادی عمومی، ترویج مؤلفه‌های شفافیت و عدالت در دستگاه کارگزاری اجرایی قضایی مثل دادگاه‌ها و پلیس و حمایت از عملکرد نهادهای تأثیرگذار در راستای تضمین حقوق بشری زنان، مورد توجه جدی قرار بگیرد.

به‌رغم پذیرش این اصل که انسان افغانی در کل قربانی، فقرزده و رنجور است، اما حقیقت این است که میزان رنج‌دیدگی و آسیب‌پذیری زنان در مقایسه با مردان بالاتر است. به بیان دیگر، زن افغان همواره میراث‌دار سهم بزرگ‌تری از توزیع ناعادلانه رنج است. در دوران جهاد، زنان در پس‌صحنه مبارزات با تأمین خرج و مصارف و مدیریت خانواده‌های مجاهدین و شهدا و معلولین نقش کلیدی‌ای را ایفا کردند؛ اما در دوران پس از جهاد، زنان کاملاً به فراموشی سپرده شده و جایگاه‌شان تنها در حد کارگران و کارگران درون خانه تنزل یافت.

از آنجایی که هسته جامعه سیاسی افغانستان بعد از جهاد، بر اساس نیازمندی‌های روز و فشارها و تهدیدات بیرونی (بیرون از قوم و قبیله خودی) و اغلب در دوران جنگ، شکل گرفته بود، روند تکامل فکری این جامعه مسیر طبیعی‌اش را نپیمود؛ بدین دلیل بود که اغلب، معادلات سیاسی - اجتماعی کلان ماهیت «مردانه» به خود گرفت و نقش‌آفرینی مردان به عنوان «منبع قدرت» چونان استحکام یافته و تهیید شد که صحبت‌کردن بر سر تساوی جنسیتی در بعض حوزها تابو پنداشته می‌شد. مهره‌های درشت سیاسی در آرایش جهت‌گیری سیاسی - اجتماعی‌شان نشان دادند که به‌رغم سر دادن شعارهای داغ مانند رعایت حقوق شهروندی، توسعه همه‌جانبه، مشارکت عمومی، احترام به حقوق بشر، مبارزه با بی‌عدالتی و تبعیض، هنوز از مرزبندی‌های جنسیتی و ایدئولوژیک عبور نکرده‌اند. اما مزاری به دلیل تعهد تزلزل‌ناپذیرش به عدالت اجتماعی بر این تفکر ایدئولوژیک جزم‌اندیش تاخت و فرهنگ تابوشکنی را در ادبیات سیاسی افغانستان ترویج کرد و جایگاه زنان و دیگر لایه‌های محروم جامعه را در معادلات سیاسی - اجتماعی بازخوانی و از نو تعریف کرد. به اعتقاد مزاری، توسعه، ثبات، تغییر و تداوم، تحت هیچ شرایطی بدون سهم‌دادن به زنان که نیمی از پیکر اجتماع را تشکیل می‌دهند و سهم کلان‌تری از قربانی‌دادن می‌برند، امکان‌پذیر نبود.

در اندیشه شهید مزاری، بخش از این نارسایی‌ها ریشه در کم‌حرکی گروه‌های مدافع حقوق زنان و جامعه روشنفکری داشت و به همین دلیل است که او همه شهروندان را مسئول می‌دانست تا متناسب با ظرفیت و امکانات‌شان، در راستای ایجاد بستر مناسب برای حضور بیشتر زنان تلاش کنند. بنابراین، مزاری همواره مسئولیت نخبگان سیاسی و فعالان جنبش روشنفکری زنان را بر جسته می‌کرد؛ چون به باور مزاری، اینها همواره نیروی بالقوه و موتور تغییر و تحول، نه تنها در حوزه تأمین حقوق زنان بلکه نیروهای جدی‌ای برای ایجاد تغییر در ساختار نظام در سطح کشور به شمار می‌رفتند. به علاوه، در اندیشه سیاسی و خط‌مشی مبارزاتی مزاری، گروه‌های مدافع زنان و دیگر نیروهای روشنفکری باید تلاش کنند تا در راستای توانمندسازی جامعه و بیداری و تقویت نیروهای نوساز هماهنگی لازم را ایجاد کرده و سازوکارهای آگاهی‌دهی همگانی را بنیان نهند؛ چون تنها آگاهی و بیداری است که نسبتی اصیل و صحیح را بین انسان‌ها

سرپلند

یادی از یک یار

احمد بهاری



سیدعلی از دوران نوجوانی با بابهمزاری آشنا شد و تا آخر در کنار بابیه باقی ماند و همراه بابیه رفت. در غرب کابل از امین ترین دوستان بابیه مزاری بود. سکرتر بود. خزانهدار بود. سرپرست محافظین بابیه بود. رابط بابیه و نیروهای نظامی بود. امضا و مهر بابیه بیشتر مواقع در جیبش بود. آنقدر رفتار سیدعلی و بابیه عاطفی و نزدیک بود که فکر می کردی سیدعلی فرزند و یا برادر بابیه است. شاید اولین باری که تعبیر «بابیه» درباره بابهمزاری را شنیدم از زبان سیدعلی بود. مانند بابیه سرزننده و شاداب و جدی بود. مواقعی که آرامش در غرب کابل حاکم بود، ورزش می کرد. بیشتر می دوید و فوتبال بازی می کرد. بعد از ظهرها معمولاً می رفتیم در مکتب احسان شهید و فوتبال می کردیم.

در آخرین نبرد غرب کابل، امورات اکمالات و توزیع مهمات به نیروهای حزب وحدت و پیشبرد کارهایی که از طرف بابهمزاری صورت می گرفت را سیدعلی مدیریت کرد. آخرین و شکوهمندترین نبرد غرب کابل ساعت ۸ صبح ۱۵ حوت ۱۳۷۳ با حمله شورای نظار و متحدين شان بر مواضع حزب وحدت از تمامی خطوط شروع شد. طیاره های بمب افکن شورای نظار خطوط دهمزنگ را بمباران کردند، و به تعقیب آن منزل بابهمزاری و دارالانشای حزب وحدت زیر حمله توپخانه شورای نظار قرار گرفت.

محافظت جان بابیه مهم ترین وظیفه سیدعلی بود. از سیدذکریا یکی از دریورهای بابیه خواست که سریع موتر بنز ضد مرمی بابیه را آماده کند تا بابهمزاری به سفارت شوروی که مرکز قوماندانی فرقه ۹۷ حزب وحدت بود، منتقل شود.

سیدعلی تفنگچه اش را به من داد و خواست که من هم همراه بابیه باشم. در چوکی عقب موتر من و بابیه نشستیم. سیدذکریا دریور بود و یک بادیگارد در کنار ذکریا نشسته بود. فقط همین موتر و ما چهار نفر از خانه بابهمزاری خارج شده، طرف سهرابی علاءالدین حرکت کردیم و از کنار مسجد فاطمه زهرا چرخیده به طرف سفارت شوروی رفتیم. سیدعلی در خانه بابیه و دارالانشای بابیه ماند و در نبود بابیه کارهای بابیه را در دارالانشای حزب وحدت با وجود گلوله باران شورای نظار ادامه داد.

ظهر که از شدت آتش باری سلاح های ثقیله دو طرف جنگ کاسته شد و نبرد زمینی و رودرو در خطوط مقدم شدت گرفته بود. همراه بابیه به قرارگاه شهید قاسم شفق در نزدیکی سرک شورا برگشتیم و نان چاشت را مهمان قرارگاه شهید قاسم بودیم. سه نفر که یکی شان مجروح بود، در قرارگاه باقی مانده و بقیه در سنگر بودند. نان چاشت شان شوربا بود.

روز پنجم جنگ شورای نظار علیه حزب وحدت، هنگامی که طالبان از دارالامان و اطراف سفارت شوروی بر مواضع حزب وحدت حمله کردند، بابیه در دارالانشای حزب وحدت روی صفا نشسته بود و از همان جا و از طریق گزارش های مخابراتی جواد ضحاک، وضعیت جنگ با طالبان را تعقیب کرده و به قوماندانان دستور می داد. حدود دو ساعت درگیری با طالبان دوام یافت و به دلیل حضور اکثر نیروهای حزب وحدت در خطوط مقدم با شورای نظار، اتحاد و متحدين شان، طالبان موفق شدند قرارگاه ها و سنگرهای حزب وحدت را در دارالامان و سفارت

آخرین بار اورا دیدم

گفت وگو با آخرین شاهد
میرشاه خدری، خبرنگار آسوشیتدپرس

گرفتند و به چهار آسیاب انتقال دادند.

— شما موقع دستگیری بودید؟

خدری: نخیر. بعد از اینکه دستگیر شدند ما رفتیم و برای چند لحظه دروازه را ملا بورجان باز کرد تا ما بابیه را ببینیم. از ایشان سوال کردم که پیامتان چیست؟ به من گفتند اجازه سؤال ناداری و ما را خارج کردند.

— شما می توانید توصیف کنید که همان لحظه چطور بود؟ دقیقاً در کجا بود؟ چه افرادی از گروه طالبان بودند؟ و از حزب وحدت چه افرادی بودند؟ اگر چیزی به خاطرتان مانده باشد.

در همان اتاقی که بابیه زندانی بود، ابوذر و دیگر هم قطارانشان نیز بودند. سیدعلی سکرتر بابیه نیز در آن اتاق بود. آنها تازه زندانی شده بودند و هنوز پلان گذاری نشده بود که آنها را از هم جدا کنند. حادثه بسیار بدی بود. مردم به هر سو فرار می کردند. بعضی مردم به سوی دهمزنگ و تعدادی زنان و طفلان به سوی لوگر فرار می کردند. شرایط بسیار بدی بود.

— از خودتان شروع کنیم. از خودتان بگویید. چطور شد که شما در آن موقعیت قرار گرفتید و آن عکس را گرفتید؟

خدری: اول اسم من حاجی میرشاه خدری است. حدود ۱۸ سال است که با اسوشیتد پرس کار می کنم و در مجموع ۳۰ سال است که من با مطبوعات بین المللی کار می کنم و در این سی سال وقتی که جریان آن دهه را آزاد و با هر کس کار می کردیم، چیزی که به خاطر من مانده این است همان روزی که حادثه رخ داد، روز سقوط کابل بود. طالبان به دروازه های دهمزنگ رسیدند. و یک روز قبل از آن، تقریباً ۱۸ یا ۱۹ سال از آن گذشته ما با بی بی سی رفتیم، و آخرین مصاحبه بابیه را با یک ستالیت بزرگ گرفتیم. بعد از مصاحبه آنها رفتند. بابیه در مصاحبه گفت که ما در یک تفاهم با طالبان هستیم. اما طالبان بابیه را گرفتند. من آن عکس را نگرفتم، آن عکس هایی را که از بابیه گرفته اند با حالتی که دست هایشان بسته است را من نگرفتم. ما عکس و گزارش تهیه می کردیم. پیش از آنکه ایشان به اسارت بروند. وقتی که این حادثه روی داد، فقط دروازه را به روی ما باز کردند و ما دیدیم که دست هایشان بسته بود. ملا بورجان به ما اجازه صحبت نداد و به زودی دروازه را بست. آن عکس ها را طالبان گرفته بودند. وقتی حادثه سقوط غرب کابل رخ داد بابهمزاری و هم قطارانش را از گل پل باغ، بالاتر

شوروی تصرف کنند.

طالبان به حوزه سوم امنیتی و سرک شورا رسیده بودند و مرمی هایشان بر سقف ساختمان دارالانشا که بایه مزاری هنوز روی صغه نشسته بود، اصابت می کرد. سیدعلی این بار از قیوم، یکی دیگر از دریوران و یاران نزدیک و قدیمی بایه خواست تا موتر تعقیبی بایه (داتسن نقره‌ای رنگ) را آماده کند تا بایه را به نقطه امن تری منتقل کند. باز هم من همراه بایه شدم. بایه و حاجی صفر در چوکی عقب، قیوم دریور و من در چوکی پیش رو نشسته بودیم و یک بادیکارد هم در پشت سر موتر سوار بود. سیدعلی مقداری پول نقد را داخل پرده سبز رنگی گذاشته و در پیش پای من گذاشت. ما ابتدا طرف بانکسیدار حرکت کردیم و سپس تغییر مقصد داده به طرف کوچه مسجد سفید برگشتیم و در خانه خاله قیوم مستقر شدیم و سیدعلی در خانه بایه باقی ماند و اسناد و مدارک و اسلحه و مهمات باقیمانده در خانه بایه را از آنجا خارج ساخت. بایه مزاری از طریق مخایره به سیدعلی و جواد ضحاک دستور داد تا به همه نیروهای حزب خبر دهد که با طالبان درگیری نکنند و اجازه دهند تا طالبان در خطوط مقدم جبهات مستقر شوند. بایه نگران این بود که خطوط جبهه توسط شورای نظار و متحدینش بشکنند و با ورود آنان به مناطق مسکونی فجایع افشار تکرار شود.

سیدعلی همراه شهید اخلاصی شب به ما ملحق شدند. در هنگام استراحت به خاطر مسایل امنیتی و حفاظت بایه مزاری، سیدعلی، بایه و قیوم به خانه دیگری (روبه روی خانه خاله قیوم) رفتند و من و اخلاصی در همان خانه باقی ماندیم.

صبح روز بعد، شورای نظار حملات وسیع خود را بالای سنگرهایی که در طول دو سال و هشت ماه مانند صخره در مقابلشان ایستاده بود و اکنون طالبان در آنها مستقر شده بودند، شروع کردند و در ظرف دو ساعت طالبان را شکست دادند. تا حدود ساعت ۲ بعد از ظهر، نیروهای شورای نظار تا پل سرخ و کارته سه رسیدند و فاصله آنان با خانه‌ای که بایه در آنجا بود به حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ متر می رسید. بایه باید به نقطه امن تری منتقل می شد. این بار قلعه عباسقلی خان، روبه روی قصر دارالامان و خانه پسر برادر شهید عبدالحسین مقصودی انتخاب شد.

موتری که برای انتقال بایه در نظر گرفته شده بود، بنز ۱۹۰، رنگ عسکری با شیشه‌های دودی بود. در چوکی عقب، بایه در وسط نشسته بود. سیدعلی سمت راست بایه و من سمت چپش. قیوم دریوری می کرد و در کنارش ماما رسول از بادیکارهای قدیمی بایه نشسته بود.

از کوچه مسجد سفید به سمت دارالامان حرکت کردیم. موتر از میان سیل جمعیت که همه به طرف دارالامان و چهارآسیاب در حال فرار بودند، راه خود را باز می کرد. شاید بایه یکی از دردآورترین لحظات زندگی اش را در طی همین راه نه چندان طولانی با دیدن زنان و اطفالی که به سمت سرنوشت نامعلومی در حرکت بودند، تجربه کرده باشد. از مسجد سفید تازه گذشته بودیم که یک نفر در حالی که سر و صورت خود را

با دستمال چریکی پوشانده بود و گویا قیوم را می شناخت و بایه مزاری را در موتر دیده بود، با دست بر روی شیشه پیش روی موتر زد و از قیوم خواست که توقف کند. قیوم او را نادیده گرفته به رانندگی اش ادامه داد؛ اما او در کنار موتر می دوید و به شیشه موتر با دست می زد که توقف کند. مامارسول شیشه موتر را کمی پایین کشید و به مجرد آنکه شیشه را پایین کشید آن مرد صورتش را کمی باز کرد و گفت: «من برادر رزمجو (سید محمدحسین رزمجو عضو شورای مرکزی و نماینده حزب وحدت در مرکز شهر برای آتش بس با شورای نظار) هستم و از سفارت ایران نامه آورده‌ام». قیوم جواب داد که باشد برای یک زمان دیگر، اما بایه مزاری از قیوم خواست که توقف کرده برادر رزمجو را سوار موتر کند. برادر رزمجو از دروازه‌ای که سمت من بود، سوار موتر شد. خانه شهید مقصودی که رسیدیم، شهید مقصودی تازه وضو گرفته بود که نماز بخواند. سیدعلی نامه سفارت ایران را برای بایه خواند. نامه به دور از ادبیات دیپلماتیک و به شکل توهین آمیزی عنوانی بایه نوشته شده بود. (جزئیات نامه و رویدادهای آن روزها را در زمان مناسب خواهم نوشت). بایه با همان ایمان و صلابت همیشگی‌ای که در سخنانش داشت از سیدعلی خواست تا جواب نامه سفارت ایران را بنویسد. نامه دوم و سوم نیز با دستخط سیدعلی نوشته شد. نامه دوم عنوانی ملا بورجان قوماندان طالبان نوشته شد که بایه مزاری از شهید مقصودی خواست حامل آن باشد. نامه آخری عنوانی مردم غرب کابل نوشته شد که در آن بایه مزاری از مردم خواسته بود تا با سنگربندی بر سر کوچه‌ها مانع ورود نیروهای شورای نظار و اتحاد در مناطق مسکونی شوند. نامه آخری را بایه مزاری به من دستور داد تا به مناطق مسکونی برسانم و در مساجد برای مردم بخوانم.

بایه از قیوم خواست تا با موتر مرا تا مسجد سفید سر کاریز برساند. وقتی روی حویلی برآمدم قیوم گفت می روم تا دریور دیگری پیدا کنم، چون باید کنار بایه بمانم. مامارسول برگشته بود خانه و تنها سیدعلی کنار بایه می ماند.

روی صغه بودم که بایه از اتاق خارج شد و آب خواست برای وضو. آفتابه را پر از آب کرده به دست بایه دادم و خودم داخل اتاق برگشتم، سجاده را برای نماز بایه پهن کردم و منتظر قیوم ماندم. بایه وضو گرفته برگشت و قبل از اینکه به نماز بایستد، روی سجاده دوزانو نشست و شانه کوچکی را از جیبش بیرون آورده و شروع کرد به شانه کردن ریشش. قیوم آمد و مرا خواسته گفت که موتر آماده است.

مطمئن بودم بایه را دوباره می بینم. به همین دلیل، بدون اینکه با بایه مزاری خداحافظی کنم از اتاق خارج شده به طرف مسجد سفید حرکت کردم.

شب که خانه پسر برادر شهید مقصودی برگشتم، فقط پسر برادر شهید مقصودی و خانواده اش در خانه بودند و اتاقی که عصر همان روز بایه و سیدعلی در آنجا بودند، خالی خالی بود. این بار سیدعلی همراه بایه رفته بود و من جا ماندم و هنوز حسرت هم رگابی با بایه و سیدعلی به دلم مانده است.

– از فرماندهان طالبان چه کسانی بودند؟

خدری: در آن زمان ملا بورجان و ملا ربانی بودند؛ اما قومندان جنگ ملا بورجان بود که بعدا در ۲۰۰۶ در سربوبی کشته شد و ملا بورجان به ما اجازه دیدن بایه را داد.

– به عنوان خبرنگار فقط شما بودید یا شخص دیگری هم حضور داشت؟

خدری: در آن زمان ژورنالیستان زیاد نبودند. جنگ بود و فقط چهار آژانس باز بود. امروز است که ژورنالیستان زیاد شده. در آن زمان شهر زیر آتش بمب و راکت بود. دو نوع جیت شهر را بمبارد می کرد. بسیار حالت خطر ناک بود.

– شما از طرف بی بی سی رفته بودید؟

خدری: ما بار اول با بی بی سی رفتیم. و بار دیگر با یک خبرنگار فرانسوی رفتم که اسمش به خاطر من نیست. اسمش شاید پاتریک بود. من با ۷۰۰ یا ۸۰۰ خبرنگار کار کرده‌ام که اسم هایشان را به یاد ندارم. در آن زمان فقط من کار می کردم. چون در خطوط مقدم مردم را می گرفتند. اما من در شروع، روابط خود را با تمام قومندانان خط جور کرده بودم. افغان‌ها یک عادت دارند که اگر شخصی را یک بار ببیند، بار دوم رفیق می شوند. تقریباً ۵ یا ۶ خط بود؛ در خط سیلو هم جمعیت اسلامی، هم اتحاد اسلامی، هم حزب وحدت بود. حزب اسلامی در باغ بابر بود با جمعیت اسلامی. جنبش در جاده بود. شهر را ۵ یا ۶ تنظیم کنترل می کرد. شرایط جنگ بود و شهر مطلق سوخته بود.



لحظه‌ای که دیدم انسان دلاوری بود و فراز و نشیب را زیاد کشیده بود. رهبر نازدانه نبود که بگوید او را از قصر کشیده‌اند و آنجا انداخته‌اند و برایش سخت است. او از روزی که به کابل آمد و تا روزی که از شهر برآمد و به آن حالت مواجه شدند، همه‌اش در رنج و درد بود. درد مردمش و بمباران‌ها، خانه‌اش هم دومنزه بود و از هر سو معلوم می‌شد. در جنگ بود و انسان دلاوری بود. گفتیم که رهبر نازدانه نبود که از یک موقف بسیار بلند آمده باشد. بر خلاف رهبرانی که امروز هستند، یک انسان خاکسار بود. اما اسارت سیمای دیگری دارد. فکر نمی‌کرد که او را بکشند؛ چون فراز و نشیب زندگی را بسیار کشیده بود؛ اما با وجود اسارت بسیار ورا خطا نبود.

خدری: طالبان به دروازه چهارآسیاب رسیده بودند. من خودم ملایبانی را دیدم که معاون و صدراعظم طالبان بود. او را در میدان شهر دیدم. وقتی به آنجا رسیدم، به من گفتند کاشکی کمی وقت‌تر می‌آمدی. من به او گفتم چرا معاون صاحب؟ او گفت چون احمدشاه مسعود اینجا آمده بود. من پرسیدم به چه تفاهم رسیدید؟ او گفت که مسعود به من گفت که مستقیم بالای کابل حمله نکن، فقط سه تنظیم را خلع سلاح کن من کابل را برایت می‌دهم. من پرسیدم قبول کردید؟ جواب دادند: بله. و همین بود که از راه وردک آمدند و چهارآسیاب را گرفتند و مناطق شاه شهید و کارته نو که تحت کنترل دوستم بود را خلع سلاح کردند. حزب وحدت را نیز خلع سلاح کردند. ما با استاد مزاری صحبت کردیم ایشان گفتند که ما با طالبان به تفاهم هستیم و ما هم می‌خواهیم صلح و امنیت بیاید. حرف‌های بسیاری زدند؛ اما در حافظه من نمانده چون بیست سال از آن واقعه گذشته.

– در واقع مشخص بود که قرار است برای مذاکره بروند پیش طالبان درست است؟

خدری: ایشان گفتند در تفاهم هستیم و در مورد مذاکره صحبت نکردند. گپ به اینجا رسیده بود که حرکت کنند. گفتند ما در مذاکره هستیم. همه چیز حل می‌شود. ما هم آرامی می‌خواهیم، آنها هم آرامی می‌خواهند برای افغانستان. اما نگفتند برای مذاکره می‌رویم.

– و شما فردای آن روز بابه را در چهارآسیاب دیدید؟

خدری: بله روز بعدش ما بابه را در چهارآسیاب دیدیم و خبرش یادم هست که طالبان اعلان کردند که ما آنها را به کندهار انتقال می‌دادیم که بالای هلیکوپتر و مسلح ما اینها حمله کردند و ما بیشتر از این در جریان نبودیم. وقتی ما رفتیم، تازه آنها را گرفتند.

– بعد از آن واقعه شما با کدام یک از سران طالبان مصاحبه داشتید؟ در مورد این واقعه صحبت شد؟ آنها به نکته‌ای اشاره کردند. فرمندی پیش نیامد راجع به این موضع صحبت شود؟

خدری: ما فقط یک بار دیگر رفتیم و دلیل شهادت استاد مزاری را همین قسم گفتند که ما آنها را انتقال می‌دادیم و اینها خودشان بالای افراد مسلح ما حمله کردند. همین چیزی بود که در اعلامیه خود هم گفتند. وضعیت به هم خورد و طالبان آمدند و سلسله این وقایعات رفت و کهنه شد.

– آیا همان لحظه که شما آقای مزاری را دید اثر شکنجه و زخم در بدنشان دیده می‌شد؟

خدری: نه. ما دست‌هایشان را از پشت سر بسته بودند و نشان می‌داد که تازه دستگیر شدند. خوب آنها اشخاص کمی نبودند که هر کس بتواند آنها را بزند.

– برداشت شما از شخصیت استاد مزاری چه بود از همان لحظه‌ای که دیدید و بعد از آن.

خدری: لحظه‌ای که دیدم انسان دلاوری بود و فراز و نشیب را زیاد کشیده بود. رهبر نازدانه نبود که بگوید او را از قصر کشیده‌اند و آنجا انداخته‌اند و برایش سخت است. او از روزی که به کابل آمد و تا روزی که از شهر برآمد و به آن حالت مواجه شدند، همه‌اش در رنج و درد بود. درد مردمش و بمباران‌ها، خانه‌اش هم دومنزه بود و از هر سو معلوم می‌شد. در جنگ بود و انسان دلاوری بود. گفتیم که رهبر نازدانه نبود که از یک موقف بسیار بلند آمده باشد. بر خلاف رهبرانی که امروز هستند، یک انسان خاکسار بود. اما اسارت سیمای دیگری دارد. فکر نمی‌کرد که او را بکشند؛ چون فراز و نشیب زندگی را بسیار کشیده بود؛ اما با وجود اسارت بسیار ورا خطا نبود.

– بسیار تشکر! لطف کردید! و خوشحال شدیم که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید. امیدواریم این گونه صحبت‌ها و حرف‌ها باعث شود گذشته و تاریخ این کشور، مخصوصاً سه دهه اخیر معلوم و واضح شود و کمک کند تا ما آینده را بهتر از گذشته بسازیم.

– شما را که اجازه دادند که بابه را ببینید، همان آخرین بار بود و دیگر فرصت مساعد نشد؟

خدری: نخیر چون جریانات تمام شد. وقتی که هر ژورنالیست می‌آمد گزارش از سران جهادی مثلاً استاد سیاف، انجینیر حکمتیار، استاد مزاری، آقای احمدشاه مسعود، مخصوصاً از آقای مسعود، حکمتیار و مزاری تهیه می‌کردند. و اکثر از غرب کابل و شفاخانه صلیب سرخ که جنگ بود. وقتی طالبان تا دهمزنگ را گرفتند، کار این سه تنظیم تمام شد. جنبش را خلع سلاح کردند. سلسله حزب وحدت هم ختم شد و حزب اسلامی و آقای حکمتیار هم به سروبی رفت. و شهر در کنترل آقای مسعود و طالبان بود.

– به یادتان هست که دقیقاً در کدام پوسته یا مقر طالبان بود که شما استاد مزاری را دید؟

خدری: در مرکز ولسوالی چهارآسیاب.

– فرصتی پیش نیامد که شما از کسی چیزی بپرسید؟ یا کسی از طالبان با شما صحبت نکرد؟

خدری: ما رفتیم و بابه را دیدیم و دوباره برگشتیم. آنها هم اجازه ندادند و ما هم دنباله‌اش را نگرفتیم. چون هر کس می‌ترسید و شرایط جنگ بود. و عکس و فیلم هم در دوران طالبان ممنوع بود. من در دوران طالبان مسئول همین دفتر بودم و عکس و فیلم را بسیار به مشکل می‌گرفتیم.

– وضعیت را بطور توصیف می‌کنید؟ آیا شما حدس می‌زدید که همین آخرین دیدار استاد باشد و بعداً شهید شوند؟

خدری: نخیر من باورم نمی‌آمد که استاد شهید شوند و کار به آنجا برسد؛ اما جنگ است دیگر. ولی بابه رهبر یک حزب بود و رهبر یک ملیت بود و ما نمی‌فهمیدیم که ایشان را شهید خواهند کرد. اما کسی شرایط افغانستان را تحلیل نمی‌توانست، چون شرایط جنگ بود. حواث و فکر مردم خوب نبود. مردم به شهر برآمده نمی‌توانستند. از هر طرف مرمی و راکت می‌آمد. کسانی که پولدار بودند در حالت فرار بودند و کسانی که توانایی فرار را نداشتند، خانه‌هایشان برایشان پناهگاه شده بود. وضعیت از این قرار بود و آزادی افغانستان یک خواب و خیال بود. امروز در این شرایط است، اما شرایط در آن زمان رقت‌بار بود. هر روز تقریباً چهار پنج خط که می‌گذشتند، بعد ۵ بجه شام عبور و مرور قطعاً نبود. شب تا صبح فیر راکت و مرمی بود. نظام و قانون نبود. ریاست‌جمهوری به کوه شمالی رفت. تمام وزارتخانه‌ها به مسجدهای خیرخانه رفتند. شهر مطلقاً خط اول بود، چون قوت‌های دوستم نزدیک این تپه بودند و شهر مطلقاً زیر آتش بود.

– شما خودتان شناختی از مزاری داشتید قبل از این واقعه؟

خدری: نه والله، من همان روزی که کابل سقوط کرد در سال ۱۳۷۱ رفتم در پروان آقای مسعود را دیدم و همین جمله را از آقای مسعود شنیدم. من گفتم آمر صاحب خانه من در دشت برچی است. حزب وحدت و مجاهدین در دشت برچی آمده‌اند؛ ما شنیدیم که شما با یک تفاهم با حزب وحدت داخل شهر می‌شوید، همین جریانات حزب وحدت با شما چطور است؟ او گفت ما هر دقیقه با حزب وحدت در تماس هستیم. چون من در عمق نبودم، بیشتر نپرسیدم. عبارت حزب وحدت را می‌دانستم که چند حزب در بامیان با هم یکجا شده بودند و آمده بودند. و آقای مزاری با داخل ساختار و تشکیل حزب هم مشکل داشتند. من نمی‌خواهم که نام بگیرم اما کسانی بودند که در رهبری با ایشان مخالف بودند. بعضی مظاهرات هم صورت گرفت.

– این واقعه قبل از ورود طالبان صورت گرفت؟

خدری: بله سال ۱۳۷۱، هنوز طالبان نیامده بودند. چهار سال جنگ شد. کابل در ۱۳۷۵ سقوط کرد.

– شما گفتید روز قبل از مفاهمه با مزاری یک مصاحبه داشتید. در آن مصاحبه کدام مسائل مطرح شد.

نمایا جبار بر آ حقوق بشر

✍ مختار حسین حیدری



اکنون بسیاری از صاحب نظران، حق تعیین سرنوشت را دارای مفهوم گسترده تری می دانند و بر اساس آن، هر اجتماع انسانی که خود را به صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خود آگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته آینده اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می کند، به روش دموکراتیک بیان کند. بسیاری از اندیشمندان، حق تعیین سرنوشت داخلی مردم یک کشور را فراتر از یک امر تئوریک تلقی کرده و حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک به همراه حق اقلیت ها برای رعایت حقوق دسته جمعی شان را به عنوان معانی اصلی بعد داخلی حق تعیین سرنوشت قلمداد می کند.

واقعیت های تاریخی به خصوص در عصر حاضر که ابزارها و امکانات ارتباطی گسترش یافته، قابل حذف و کتمان نیست. و لذا نباید برای حذفی بخش از تاریخ که بیانگر واقعیت های تلخ و دردآور یک جامعه و ملت است، تلاش ناکام به خرج داد. اما پذیرش این حقیقت به هیچ وجه به معنای ماندن و غرق شدن در حوادث گذشته نیست، بلکه تلاش برای بازخوانی واقعیت ها و حوادث گذشته، ارزیابی منصفانه آن در پرتو سنجش های ارزشی پذیرفته شده امروزی، تنها راه امکان ایجاد شرایط زندگی مسالمت آمیز در حال حاضر و ارائه چشم انداز روشن برای آینده است. جنگ داخلی بعد از پیروزی مجاهدین به خصوص درگیری های خونین و ویرانگر کابل در دهه ۷۰، بخشی از واقعیت های تلخ تاریخ معاصر افغانستان است که باید بی طرفانه و منصفانه مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. بدون شک کارنامه شهید مزاری و حزب وحدت به عنوان یکی از گروه های اصلی که در مقابل دولت وقت قرار گرفته و بخشی از نیروهای درگیر را تشکیل می داد، نیز نمی تواند خارج از قلمرو نفوذ قضاوت و ارزش داوری نسل امروز و فردا باشد.

از طرف دیگر، در دوران پس از طالبان در نتیجه شرایط خاص تاریخی که برای افغانستان به وجود آمد، ارزش های دموکراتیک و حقوق بشری به معیار پذیرفته شده برای شهروندان امروز افغانستان به خصوص قشر فرهیخته و تحصیل کرده تبدیل شده است. به همین دلیل، همزمان با نوزدهمین سالگرد فرجام خونین شهید مزاری و حزب وحدت در کابل، تلاش می شود مطالبات این جریان در ترازوی گفتمان حقوق بشری به عنوان معیار پذیرفته شده جهانی مورد ارزیابی قرار بگیرد. گفتمان حقوق بشر با هدف حمایت از احاد انسان ها و احترام به شأن و شرافت آنها، از ارکان اصلی اندیشه های شده که مشروعیت قدرت در جوامع انسانی را منوط به رعایت حقوق افراد انسانی می داند. بر اساس این گفتمان، هر انسانی دارای حقوق خاصی است که از سرشت انسانی او و نه حکومت و قوانین حکومت ناشی می شود و مشروعیت خود حکومت مبتنی بر احترامی است که به این مجموعه حقوق می نهد. در گفتمان حقوق بشر اصول بنیادین و هنجارهای اصلی وجود دارد که در اینجا به دو هنجار اساسی آن یعنی اصل برابری و حق تعیین سرنوشت پرداخته شده و موضوع نوشتار یعنی مطالبات شهید مزاری بر اساس آن ارزیابی می شود.

الف) اصل برابری: اندیشه حقوق بشر بر این فرض استوار است که همه انسان ها، خصوصیات اساسی چندی دارند که در آن شریک هستند و در نتیجه آنان را باید به دیده اعضای نژاد انسانی و نه اعضای گروه خاص نگریست. شناسایی این خصوصیات مشترک، به اصل برابری منتهی می شود که مستلزم آن است که همه اشخاص با احترام برابر رفتار شوند. حق برابری و بهر مندی از تمام حقوق انسانی بر مبنای برابر، حق همه افراد انسانی بوده و دولت حاکم تعهد دارد که زمینه بهره مندی از آن را برای همه فراهم سازد. بر اساس این معیار حقوق بشری، حکومت و قانونی که نگاهی برابری طلبانه به شهروندان خود داشته باشد، از مشروعیت بیشتر برخوردار

است؛ اما حکومتی که مدافع تبعیض و نابرابری میان شهروندان تحت قلمرو خود باشد، از مشروعیت کمتری بهره مند خواهد بود.

ب) اصل تعیین سرنوشت: اصل تعیین سرنوشت از اصول شناخته شده حقوق بین الملل معاصر است، به طوری که بسیاری آن را به مثابه عنصر اساسی مشروعیت تلقی می کنند. دیوان بین المللی این اصل را به عنوان یکی از اصول پایه حقوق بین الملل شناخته است. با تصویب میثاقین که در ماده یک هر دو میثاق، بیان می دارد: «همه انسان ها اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارا هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی مورد نظر خویش را معین کرده و به انتخاب آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همت گمارند.» اصل تعیین سرنوشت به حق مسلم بشری تعیین سرنوشت ارتقا یافت. مفهوم عمده ای که منابع بین المللی حق سرنوشت به دست می دهند این است که همه ملت ها از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و به موجب آن وضعیت و مسیر توسعه اجتماعی فرهنگی را آزادانه بدون دخالت خارجی دنبال کنند.

نکته مهمی را که در خصوص حق تعیین سرنوشت باید یادآور شد این است که حق تعیین سرنوشت مفهومی گسترده ای داشته و دارای دو بعد خارجی و داخلی است. از نظر تاریخی، بعد خارجی تعیین سرنوشت سابقه بیشتری دارد، اما اکنون بعد داخلی تعیین سرنوشت از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. اصل تعیین سرنوشت مردم در گذشته و به خصوص دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در ارتباط با استعمارزدایی تکامل پیدا کرده و این حق مبنای شکل گیری نهضت های آزادی بخش در مقابل استعمار بوده است. اما به مرور زمان که دخالت مستقیم کشورهای قدرتمند در عرصه بین المللی کاهش یافت و مستعمرات رسمی به استقلال دست یافتند؛ بعد خارجی تعیین سرنوشت موضوعیت خود را از دست داده و توجهات بیشتر به بعد داخلی حق تعیین سرنوشت جلب شد. از نظر تاریخی برخلاف بلوک شرق و کشورهای توسعه نیافته که به بعد خارجی حق تعیین سرنوشت توجه داشتند، دولت های غربی از ابتدا بر بعد داخلی تعیین سرنوشت و امکان مشارکت آزادانه همه مردم در فرایند سیاسی و به طور کلی بر دموکراسی تأکید داشتند.

اکنون بسیاری از صاحب نظران، حق تعیین سرنوشت را دارای مفهوم گسترده تری می دانند و بر اساس آن، هر اجتماع انسانی که خود را به صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خود آگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته آینده اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می کند، به روش دموکراتیک بیان کند. بسیاری از اندیشمندان، حق تعیین سرنوشت داخلی مردم یک کشور را فراتر از یک امر تئوریک تلقی کرده و حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک به همراه حق اقلیت ها برای رعایت حقوق دسته جمعی شان را به عنوان معانی اصلی بعد داخلی حق تعیین سرنوشت قلمداد می کند.

به عبارت دیگر، می توان گفت حق تعیین سرنوشت خارجی نوع تنظیم روابط جامعه با بقیه دولت های جهان است که می تواند اشکال متفاوتی داشته باشد؛ در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی اشاره به یک شکل دموکراتیک حکومت دارد، با مشارکت هر چه گسترده تر مردم حاصل می شود؛ و نتیجه آن قاعده مند بودن روابط میان حکومت کنندگان و حکومت شونده ها است. بدین ترتیب بعد داخلی اصل تعیین سرنوشت، با ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که حق مشارکت مردم را در حکومت و تعیین محتوا و مضمون سیاست ها شناسایی کرده، در ارتباط نزدیک و تنگاتنگ قرار دارد. حق تعیین سرنوشت داخلی به عنوان بعد بحث برانگیز حق تعیین سرنوشت، عبارت است از حق خودمختاری مقتدرانه یعنی حق مردم برای انتخاب واقعی و آزادانه رژیم سیاسی و اقتصادی خود که حقی است فراتر از انتخاب میان آنچه که صرفاً از طرف حاکم پیشنهاد می شود. این حق مستمر و بادوام است، و برخلاف حق تعیین سرنوشت خارجی با یک بار توسل به آن، ساقط نمی شود، تحلیل نمی رود و کمرنگ نمی شود. در واقع در حقوق بین الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت تنها به معنای کسب استقلال یا براندازی یک نوع خاص حکومت (مثلاً حکومت نژادپرست) نیست، بلکه به معنای مشارکت در تعیین نظام سیاسی - اقتصادی و به معنای حفظ هویت است. بنابراین وقتی گفته می شود مردم یک دولت حاکم و گروه های اقلیت سیاکن در آن دولت، از حق تعیین سرنوشت برخوردارند، به این معناست که اولاً کل مردم در یک دولت مستقل از حق داشتن یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر سیستم نمایندگی برخوردارند، که شیوه اظهار نظر و دخالت مردم در تصمیم گیری های حکومتی در این نظام در مجموعه ای از قوانین از جمله قانون اساسی ذکر شده باشد، ثانیاً گروه های اقلیت ساکن در این کشور حق داشته باشند هویت خود را حفظ کنند.

بنابراین به عنوان جمع بندی می توان گفت: حق تعیین سرنوشت داخلی بر مبنای دو

عنصر «هویت» و «دموکراسی» استوار است و همه مردم و گروه‌های مردمی، این حق را دارند که هویتشان شناسایی شود و در بیان خواست سیاسی شان در دولت آزاد باشند.

اکنون با توجه به واقعیت‌های تاریخی و سخنان و اسناد به جا مانده از رهبران درگیر در دهه ۷۰، می‌توان موضع‌گیری‌ها را ارزیابی کرد. در این که در سیاست و حکومت افغانستان همواره رویکرد استبدادی و انحصارگرا داشته که در اشکال متفاوت اعمال می‌شده است، شکی نیست. اما بعد از تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان، جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر شوروی و حکومت مورد حمایتش آغاز شد و همه گروه‌های قومی در این مبارزات سهم داشتند. زمانی که مجاهدین افغان به پیروزی رسیدند و قرار شد که نظام سیاسی آینده شکل بگیرد، یک بار دیگر رویکرد حذف‌محورانه و انحصارگرایانه در دستور کار برخی از رهبران جهادی قرار گرفت. سخنان به یاد مانده از رهبران جهادی مستقر در پشاور که با تعبیرات توهین‌آمیز به توجیه نادیده گرفته‌شدن برخی از جمعیت‌های اصلی افغانستان در نظام سیاسی آینده پرداخته‌اند؛ و متن قانون اساسی حکومت مجاهدین، مهم‌ترین نشانه‌های رویکرد حذف‌محور رهبران جهادی است. در چنین فضایی شهید مزاری و حزب وحدت در مقابل دولت مستقر در کابل درگیر جنگ داخلی می‌شود. مرور سخنان به جا مانده از شهید مزاری، نشانگر تأکید او بر مفاهیم برابری و مشارکت همه اقوام در ساختار حکومت است. تأکید بر این که، «مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل نکنند، و چه از نگاه اقوام چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب، در صدد حذف یکدیگر نباشند»، «روش حزب وحدت این است که برای همه حق مساوی طبق نفوسشان می‌خواهد»، «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور، انحصارطلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است» و «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است». از مهم‌ترین سخنان به جا مانده از شهید مزاری بوده که بیانگر اصلی‌ترین مطالبات او و دلایل توجیه‌کننده مخالفت و درگیری‌اش با دولت وقت است.

دولت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی هم از نظر معیار برابری و هم از نظر معیار تعیین سرنوشت، نمی‌تواند حکومت شایسته و مشروع تلقی شود. بنابراین مخالفت گروه‌های دیگر را با دولتی که با معیارهای حقوق بشری مشروعیت کافی ندارد، نمی‌توان شرارت و بغاوت تلقی کرد. از نظر رعایت حق تعیین سرنوشت، در حکومت مجاهدین عده‌ای از رهبران می‌خواستند در قالب تصمیمات شورای حل و عقد اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و ضمن اینکه سازوکاری برای مراجعه به آرای مردمی و نمایندگان واقعی مردم تعبیه نشده بود، بخش بزرگی از جمعیت افغانستان اصلاً نماینده نداشتند. از نظر برابری نیز چنانکه در قانون اساسی ناکام دولت مجاهدین منعکس شده است، رویکرد شدیداً تبعیض‌آمیز در این دولت وجود داشته است. در خصوص این قانون اساسی که در ده فصل و ۱۱۴ ماده با عنوان «اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان»، در خزان ۱۳۷۲ تدوین شده بود؛ دو نکته مهم قابل ذکر است: اول اینکه این قانون یکی از جنجالی‌ترین قوانین اساسی افغانستان است، به دلیل اینکه در جریان تدوین و تصویب آن، با مخالفت‌های جدی احزاب و گروه‌های جهادی مواجه بود. حتی حزب وحدت همزمان قانون اساسی دیگر به نام «قانون اساسی جمهوری فدرال اسلامی افغانستان» را پیشنهاد داده بود. قانون اساسی ربانی به دلیل هرچند مرجع ماکبر بر افغانستان و عدم مشروعیت و مقبولیت دولتی ربانی، هیچ‌گاه مقبولیت ملی پیدا نکرد.

نکته دوم اینکه، از جهت برابری، در میان هشت قانون اساسی که تاریخ افغانستان به خود دیده است، قانون اساسی دولت مجاهدین یکی از بدترین قوانین اساسی افغانستان بوده است. به عنوان مثال، در این قانون هیچ اشاره‌ای به آزادی دینی غیرمسلمانان نشده است. برای کسب ریاست جمهوری و نخست‌وزیری، سنی بودن و مرد بودن جزو شرایط اعلام شده است و از این طریق تبعیض مذهبی و جنسیتی در متن قانون گنجانده شده است.

شهید مزاری و حزب وحدت در هر دو مورد، رویکرد متفاوت نسبت به رویکرد دولت داشت. تأکید بر اصل تعیین سرنوشت و مشارکت همه اقوام، مذاهب و احزاب افغانستان در تعیین نظام سیاسی و حاکمان افغانستان، یکی از محورهای اختلاف او با دولت وقت بوده است. ضمن اینکه همواره رویکرد تبعیض‌آمیز رهبران جهادی دیگر را مورد انتقاد قرار می‌داده است. در این راستا، برخی از رهبران جهادی که زنان را دارای حق رأی نمی‌دانستند، بارها مورد اعتراض شهید مزاری قرار گرفته است. به دلیل همین فکر برابری طلبانه او بود که در شورای مرکزی این حزب، تعداد ۱۲ نفر از زنان باسواد عضویت داشته و یکی از کمیته‌های آن مخصوص زنان بوده است. شهید مزاری از محدود رهبران جهادی است که دیدگاه برابری طلبانه‌تر از جمله در مورد زنان داشت و در این مورد گفته است «زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار

دولت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی هم از نظر معیار برابری و هم از نظر معیار تعیین سرنوشت، نمی‌تواند حکومت شایسته و مشروع تلقی شود.

بنابراین مخالفت گروه‌های دیگر را با دولتی که با معیارهای حقوق بشری مشروعیت کافی ندارد، نمی‌توان شرارت و بغاوت تلقی کرد. از نظر رعایت حق تعیین سرنوشت، در حکومت مجاهدین عده‌ای از رهبران می‌خواستند در قالب تصمیمات شورای حل و عقد اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و ضمن اینکه سازوکاری برای مراجعه به آرای مردمی و نمایندگان واقعی مردم تعبیه نشده بود، بخش بزرگی از جمعیت افغانستان اصلاً نماینده نداشتند. از نظر برابری نیز چنانکه در قانون اساسی ناکام دولت مجاهدین منعکس شده است، رویکرد شدیداً تبعیض‌آمیز در این دولت وجود داشته است.

هستند و می‌توانند در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و انتخاب کنند».

بنابراین در ارزیابی جنگ‌های داخلی که در دهه هفتاد صورت گرفته است، نوع قضاوت ما در مورد کسانی که در مقابل دولت وقت جنگیدند، بستگی به مشروعیت دولت وقت دارد. در گفتمان حقوق بشر نیز، مشروعیت هر نظام سیاسی منوط به رعایت حقوق بشر است که از جمله مهم‌ترین هنجارهای آن برابری شهروندان، حق تعیین سرنوشت و مشارکت فعالانه همه شهروندان در تعیین نظام سیاسی است. جنگ مسلحانه در برابر دولتی که با این معیارها، مشروعیت دارد، نادرست بوده و شرارت و بغاوت به حساب می‌آید؛ اما مقاومت در برابر دولتی که مدافع تبعیض و حامی رویکرد حذف‌محورانه و انحصارگرایانه است، را می‌توان تلاش برای تعیین سرنوشت و زمینه‌سازی برای حق‌خواهی تلقی کرد.

واقعیت این است که رویکرد حذف‌محور و انحصارگرایی دولت ربانی که در قانون اساسی آن به تصویر کشیده شده است و عدم احترام این دولت به حق تعیین سرنوشت دیگر گروه‌های قومی و مذهبی، زمینه‌ساز درگیری‌های ویرانگر دهه ۷۰ شمسی شد. جالب اینکه تقریباً چند سال بعد از پایان جنگ کابل و حاکمیت طالبان در افغانستان، در یک سند بین‌المللی نیز به ارتباط میان عدم رعایت حق تعیین سرنوشت و وقوع جنگ و درگیری اشاره می‌شود. در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس «اجرای حق تعیین سرنوشت به عنوان ابزاری برای جلوگیری از درگیری‌ها» که توسط یونسکو تشکیل شد، این نتیجه به دست آمد که «اعمال مسالمت‌آمیز حق تعیین سرنوشت در مفهوم گسترده آن، ابزار کلیدی جهت جلوگیری و حل و فصل درگیری‌هاست». و عنوان شد که انکار و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت داخلی، علت عمده جنبش‌های آزادی‌بخش و مقاومت در برابر حکومت‌های سرکوبگر تلقی می‌شود.

نکته پایانی اینکه مشروعیت و جواز اخلاقی سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و رفتارها در بسیاری از موارد وابسته به اوضاع و احوال و رفتارهای طرف مقابل دارد. در برابر دولتمردانی که به حق تعیین سرنوشت همه گروه‌های قومی احترام نگذاشته و در تلاش است از طریق استفاده از زور و سلاح، رویکرد انحصارگرایانه خود را تحمیل می‌کند؛ جنگ مسلحانه برای احقاق حقوق خود، تحقق عدالت و برابری و زمینه‌سازی برای رعایت حق تعیین سرنوشت، درست و از نظر اخلاقی قابل توجه است؛ اما در شرایط متفاوتی که استفاده از راه حل دموکراتیک میسر است و می‌توان از طریق مشارکت در انتخابات به بهره‌مندی از حقوق انسانی خود رسید، دفاع از روش‌های خشن و طی مسیر خشونت‌آمیز نادرست و غیراخلاقی خواهد بود. بنابراین در شرایط کنونی که از طریق مکانسیم‌های دموکراتیک، سهم‌گیری در تصمیم‌گیری‌های عمومی و مشارکت در تعیین سرنوشت کشور ممکن شده است، نباید به هیچ وجه از خشونت‌گرایی و افراط‌گرایی حمایت کرد.

حذف

و استراتژی تاریخ افغانستان

کسری رضایی



حذف قومی یکی از پدیده‌های اجتماعی است که در جوامع مختلف و در ادوار گوناگون به شکل‌های مختلفی وجود داشته است. حذف قومی به معنای محروم ساختن سیستماتیک دیگر اقوام از حقوق و امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها بر مبنای تبعیضات قومی است. مردم افغانستان نیز به طور سیستماتیک قربانی این پدیده شوم در طول تاریخ معاصر خود گردیده‌اند. ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان به گونه‌ای سازمان یافته بر محور استراتژی‌های تبعیض آمیز ایجاد شده و دوام یافته‌اند. در نتیجه، نهادهای سیاسی و اجتماعی نیز به تبعیت از آنها با تاکتیک‌های حذف قومی شکل گرفته و رشد یافته‌اند. با در نظر داشت اینکه افغانستان کشوری دارای اقوام مختلف است، از یک دید می‌توان گفت همه آنها به نحوی مورد حذف و تبعیض قومی قرار گرفته‌اند؛ حتی قومی که به گواه تاریخ معاصر افغانستان زمامداری این کشور را در دست داشته است نیز توسط نظام قومی - خانوادگی - قربانی شده‌اند. اما، در این میان، هزاره‌ها از جمله اقلیت‌های قومی به شمار می‌روند که به طور سیستماتیک و نهادی مورد حذف و تبعیض مضاعف در افغانستان قرار گرفته‌اند.

میکانیسم‌های حذف قومی

تبیین حذف قومی را نمی‌توان به ترجیحات یا رفتارهای قومی محور برخی افراد نسبت به دیگران فروگاست. در حقیقت به حذف قومی باید به مثابه نابرابری نهادی در

یک جامعه نگریده شود (Folber)؛ بنابراین، به پدیده حذف قومی باید از دید ناتوانی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در امر توزیع و گسترش خدمات به تمام بخش‌های جامعه و به رسمیت شناختن حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها در راستای اشتراک کامل در حیات جمعی جامعه باید دیده شود. بر همین مبنای، در تحلیل حذف قومی باید به قواعد نهادی، روابط و روندهایی که به میانجی آنها منابع کمیاب توزیع و ارزش‌ها در جامعه حاکم می‌شود - تمرکز ویژه بر میکانیسم‌هایی که «دسترسی» اقوام را به منابع یادشده تسهیل می‌کند یا مانع تحقق امور یاد شده می‌شود - پرداخت.

بر اساس نظریه‌های جامعه‌شناختی، تفاوت‌های مهم بین گروه‌های «باز» و «بسته» یکی از شاخص‌های تعیین دسترسی و حذف قومی به شمار می‌رود. گروه‌های باز «مانند جنبش‌های اجتماعی» بر این باورند که از طریق گسترش اعضای خود می‌توانند به اهداف خود دست یابند؛ در حالی که، گروه‌های بسته «مانند گروه‌های قومی» تلاش می‌کنند به اهداف خود از طریق اعضای درون گروهی و به میانجی قواعد جانبدارانه دست یابند. با مطالعه تاریخ افغانستان به یکی از موارد برجسته‌ای که همواره برمی‌خوریم، وجود «اتلاف‌های توزیعی» است؛ سازوکارهای قومی‌ای که برای عضویت در آنها موانع ساختاری و نهادی چند لایه وجود دارد. چنین سازوکاری، از یک سو منجر به تشدید رقابت در بین اعضای اقتصادی و اجتماعی در اختیار عده‌ای معدود از یک قوم خاص - در حقیقت در اختیار یک خانواده - قرار گیرد؛ چنین سازوکاری، از یک سو منجر به تشدید رقابت در بین اعضای گروه بسته - قوم یا خانواده مسلط - در طول تاریخ معاصر افغانستان شده و از جانب دیگر منجر به حذف و محرومیت روزافزون سایر اقوام از مزایای این منابع شده است.

روش‌های تشدید حذف قومی «Conjectural forms» از جمله میکانیسم‌های دیگری

قانون اساسی افغانستان، یکی از اسناد ملی، مدرن و پیشرفته در سطح منطقه به شمار می‌رود. در این قانون، حقوق همه اتباع افغانستان به طور برابر به رسمیت شناخته شده است. یکی دیگر از شاخص‌های بارز تلاش افغانستان در راستای شناسایی و تأیید هویت اقوام و گسترش روحیه و نگرش برابر به آنها، سرود ملی کشور است. در سرود ملی افغانستان نام اقوام مختلف از جمله هزاره در کنار نام قوم پشتون به کار رفته است؛ و قرار گرفتن نام آنها در کنار یکدیگر، تأکیدی بر اصلاح روند گذشته و رویکرد نوین و دموکراتیک در افغانستان به شمار می‌رود. بر اساس این رویکرد جدید، ما امروزه دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حکومت انتخابی هستیم؛ و تلاش‌ها در راستای حاکمیت قانون و ایجاد بسترهای تطبیق احکام قانون اساسی جدید و مدرن افغانستان ادامه دارد.

بوده است که منجر به تشدید پدیده حذف هزاره‌ها در افغانستان شده است. از چنین میکانیسم‌هایی در زمان وقوع بحران‌های اقتصادی - مانند رکود اقتصادی، خشکسالی، قحطی و ... - استفاده می‌شود. در چنین وضعیتی، زمانی که اعضای گروه قومی مسلط در معرض فقر قرار می‌گیرند، تلاش می‌شود تا بر مبنای الگوها و سازوکارهای تبعیض آمیز قومی، منابع، حتی اندک منابعی که به دیگر اقوام توزیع می‌شده است، نیز دیگر به آنها توزیع نشود. از آن جایی که هزاره‌ها نسبت به دیگر اقوام آسیب‌پذیرتر بوده‌اند، به میزان بیشتری از منابع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در فرایند یاد شده محروم شده‌اند که در نتیجه، گسل‌های اجتماعی میان آنها و سایر اقوام شدت بیشتری یافته است.

پیامدهای استراتژی‌ها و میکانیسم‌های حذف قومی

حذف قومی در افغانستان با توجه به ساختار مفهومی آن در این نوشتار شامل یک مدل تک‌خطی تمایز بین قوم برخوردار از منابع و اقوام محروم از دسترسی به منابع نمی‌شود؛ بلکه، متمرکز بر شاخص‌های اشتراک گروه‌های قومی به حاشیه رانده شده از متن فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ساختارهای یادشده است که برخی نمونه‌های آنها را می‌توان در موارد زیر یافت:

۱. انزوای اجتماعی: نبود شبکه‌های اجتماعی، نبود فرصت‌های مشارکت اجتماعی، برخوردار نبودن از حقوق شهروندی، شکل‌گیری، تشدید و نهادینه شدن تضادهای قومی، اخراج اجباری گروه هدف از محل زندگی، غصب زمین و اموال آنها؛

۲. محرومیت اقتصادی: فقر، نابرابری‌های اقتصادی و غیراقتصادی، مشاغل غیرمصرف و با دستمزد پایین، تشکیل

چرخه فقر شدید و تداوم آن از یک نسل به نسل دیگر؛

۳. انزوای سیاسی: نبود فرصت‌های مشارکت سیاسی، فرصت‌های نابرابر مشارکت سیاسی، عدم نفوذ و تأثیرگذاری سیاسی، منازعات، جنگ‌های داخلی و نسل‌کشی.

قانون اساسی افغانستان؛ چهارچوب استراتژیک در راستای برابری اقوام

قانون اساسی افغانستان، یکی از اسناد ملی، مدرن و پیشرفته در سطح منطقه به شمار می‌رود. در این قانون، حقوق همه اتباع افغانستان به طور برابر به رسمیت شناخته شده است. یکی دیگر از شاخص‌های بارز تلاش افغانستان در راستای شناسایی و تأیید هویت اقوام و گسترش روحیه و نگرش برابر به آنها، سرود ملی کشور است. در سرود ملی افغانستان نام اقوام مختلف از جمله هزاره در کنار نام قوم پشتون به کار رفته است؛ و قرار گرفتن نام آنها در کنار یکدیگر، تأکیدی بر اصلاح روند گذشته و رویکرد نوین و دموکراتیک در افغانستان به شمار می‌رود. بر اساس این رویکرد جدید، ما امروزه دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حکومت انتخابی هستیم؛ و تلاش‌ها در راستای حاکمیت قانون و ایجاد بسترهای تطبیق احکام قانون اساسی جدید و مدرن افغانستان ادامه دارد.

بنابراین، مسئولیت ما از یک سو تلاش در راستای دموکراتیزه‌سازی سیاست و «از سوی دیگر ملی کردن حکومت است. اما نطفه سیاست دموکراتیک باید بدون گزند در زمینه قبيله‌گرایی یا گرایش به سنت‌های استبدادی، رشد کند و به فرهنگ ملی - دموکراتیک تبدیل شود. نسل نو هزاره برای ملی شدن، باید پیش‌قراول حکومت قانون برای عدالت ملی باشد؛ چون تا هزاره ملی نشود، زعیم ملی نخواهد شد». (دای فولادی: گذار از سیاست قومی، حکومت قانون).

آگورا

بازاری که عموماً محل سیاست‌ورزی بود

حمید فیدل



ما در روابط میان‌قومی خود اکثر انسان‌های منقطی‌ای نبوده‌ایم و الزاماً رابطه‌ مطلوبی با هم نداشته‌ایم. اولین ضرورت منطق، اقناع انسان‌های با هم برابرند و قناعت‌دادن رابطه‌ مطلوب را میان انسان‌ها به وجود می‌آورد. قناعت‌دادن با دستور دادن بسیار تفاوت دارد؛ چون فرض در اقناع برابری است. امکان اینکه انسان‌ها از نظر هوشی با هم تفاوت داشته باشند، دلیل کافی برای نابرابری نیست.

در تاریخ ما شرایط زندگی آزاد بسیار اندک بوده است. کمتر فرصت یافته‌ایم که در آگورا بسان افراد باهم برابر، فقط تابع قانون‌بودن، حکمراندن و حکم‌پذیرفتن، با همدیگر سخن گفته باشیم. برای ما فرصتی پیش نیامده است که با همدیگر رفتار مساویانه داشته باشیم؛ هرچند که اعتقاد داریم برابر آفریده شده‌ایم. تلاش‌ها برای تساوی در برابر قانون و فرصت مساوی برای حضور در عرصه‌های مختلف به تصفیه‌های نژادی - قومی سازمان‌یافته و خشونت‌های گروهی و فردی انجامیده است. خشونت اکثر از ضعف و عدم اعتماد به نفس ناشی می‌شود. انسانها بر خلاف موجودات دیگر در دو سطح متفاوت عمل می‌کنند. یکی درون‌گروهی و دیگری برون‌گروهی. در سطح درون‌گروهی، خودخواهی عامل پیش‌برنده است و معمولاً رقابت بی‌رحمانه در جریان است که دامنه آن ممکن است به کارهای کثیف کشیده شود؛ اما در سطح برون‌گروهی وضعیت به نفع گروه‌هایی است که افراد گروه، بهتر از دیگران کنار هم جمع می‌شوند و نیروی واحد و مقتدری را شکل می‌دهند.

سیاست معمولاً در لابه‌لای همین دو سطح متفاوت رفتار شکل می‌گیرد و در جریان است. از این رو ما در سطح روابط میان‌گروه‌ها از منطق اقناعی قابل قبولی برخوردار نبوده‌ایم، زیرا در سطح روابط میان‌گروهی عامل پیش‌برنده (خودخواهی)، نیروی ما را در مواجهه با گروه‌های دیگر به ضعف و بی‌اعتمادی نزدیک ساخته است. و در آن لحظات بوده است که عوامل دیگری از قبیل قبیله و نژاد، خودخواهی‌ها را کم‌رنگ ساخته است و افراد گروه را به همدیگر نزدیک ساخته و در نهایت برای جبران ترس، ضعف و بی‌اعتمادی، موانع ورود به آگورا را برای گروه‌های دیگر به وجود آورده است.

یکی از عوامل پیروزی جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده استفاده مناسب از روابط میان و برون‌گروهی نیروی انسانی در جهت اعتمادسازی، غلبه بر ترس و ضعف گروه‌های دیگر بوده است. هنگامی که حادثه تحریم اتوبوس‌های مونتگمری یا اتوبوس‌سواری برای آزادی را مطالعه می‌کنیم، دقیقاً به همین نقطه می‌رسیم؛ احترام، بردباری، وقار و عدم خشونت در برابر خشونت‌هایی که هر لحظه در برابر مبارزین سبز می‌شوند.

برای ما اما داستان همیشه معکوس بوده است. و هنگامی که کسی روی دُلمان راه رفته است، به عالم و آدم ناسزا گفته‌ایم و زمین و زمان را به آتش کشیده‌ایم و تمام توانمان را به کار انداخته‌ایم تا از ورود دیگران به آگورا یا همان بازار سیاست جلوگیری کرده باشیم. ما نه فقط به این اکتفا کرده‌ایم که در تلاش حذف کامل همدیگر برآمده‌ایم و در گستراندن خشونت و نفرت تا آلوده کردن تک‌تک افراد هم‌نژاد و هم‌کیش مان سعی مجذانه کرده‌ایم. این ماجرا هرچند با امکان غیر عمدی به سیاست حذف در کشور

بسیار ساده می‌شود اینگونه سخن گفت: من هزارویک افتخار در گذشته داشته‌ام که پشتوانه و مؤید شکل چشم، رنگ پوست و برتری نژاد من است و بدها در روابط میان‌قومی باید جنبه‌هایی را دیگران مراعات کنند که من شایسته‌اتم؛ و اگر چنین نکنند، شایسته آنان است که نادیده گرفته شوند، هویت‌شان تغییر کند، به عنوان موجود پست‌تر هویت برتر را بپذیرد و در پاسداری از این هویت جدید فاصله نیز حفظ شود. بنابراین اقناع و شرایط برابر را برای با هم گفت‌وگو کردن نمی‌پذیرم. و اصولاً ورود به آگورا را با چنین شرایطی قبول ندارم. این گفتار فرضی در واقع دلیل موجه برای نگاه کردن به آنچه که در ۲۲ حوت و قبل‌تر از آن اتفاق افتاد، است.

پیش‌نهاد

ویژه‌نامه

راه‌ناتمام

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

۲۸



تبدیل شده و به شکل بسیار ژرف و پنهان از سطح رفتار فردی تا سطح رفتار نهادی گسترش یافته است؛ اما در مرحله اجرا به ساختاری رسیده است که آن را تبعیض نژادی می گویند. این ساختار در دو سطح فردی و نهادی ممکن است مولفه های متفاوتی داشته باشد، اما آنچه بیشتر در سطح روابط برون قومی قابل مشاهده است یک سلسله روابط مخدوشی است که با تقسیم جهان به «خود» و «دیگری» عامل اصلی سیاست حذف به شمار می رود. لازم است به نمونه هایی از این روابط اشاره شود:

۱. «انکار دیگری». انکار دیگری با تلاش برای جذب و ادغام او و بدل کردن «دیگری» به «خودی» همراه است. این مورد امکان حذف فیزیکی دیگری را نیز با خود دارد. هر چند که بدون توجه ایدئولوژیک ناممکن است ولی در بسیاری از موارد خشونت و کشتار را با تبلیغ دینی ممکن ساخته است و در نهایت با همین حربه ذهن ها آماده اعمال رفتار حذفی شده اند. جنگ های داخلی در کشورهای مختلف نمونه ای از این نوع رابطه مخدوش است.

۲. فرودست انگاری دیگران. این زمانی ممکن می شود که حداقلی از تساهل در مورد «دیگری» وجود داشته باشد و دیگری به منزله «موجود پست تر» از حقوق خاص خود - از جمله حق حیات - برخوردار است. در این مورد رابطه بر اساس حقوق و وظایف متقابل و در چهارچوب سلسله روابط معین قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی تعیین می شود. رابطه میان طبقات حاکم و محکوم نمونه ای از این نوع رابطه مخدوش است.

۳. جدایی سازی و فاصله گذاری. در این نوع رابطه و بر اساس تأکید بر فاصله و جدایی میان «خود» و «دیگری»، هویت به کلی نفی نمی شود؛ و حقوق و امتیازات از جمله حق حیات به شدت محدود و در صورت نیاز نقض می شود. تأکید بر عدم حضور دسته ای خاص در مکان های خاص نمونه بارزی از این نوع رابطه مخدوش است.

۲

سیاست حذف اکثراً مبتنی بر انواع روابط میان گروهی / قومی است که چند گونه آن در بالا یادآوری شد. نتیجه بسیار نامطلوبی که از سیاست حذف بر جای می ماند اکثراً تلاش برای جدایی میان اقوام ظهور می کند که آپارتاید و تبعیض نژادی نمونه های برجسته آن است. اما آنچه بیشتر تداوم دهنده سیاست حذف می شود، بیزاری پنهانی است که در اذهان وجود دارد و در مواقع معین عمل می کند. بیزاری بیشتر نوعی کنش است تا واکنش؛ و برای گروهی که دچار بیزاری است، نفی دیگری تنهاترین صورت ممکن تأیید نفس و دستیابی به هویت مشخص است.

چنین گروهی به دشمن بیگانه نیاز دارد تا به کینه و نفرت خود جهت ببخشد؛ بر نقاط ضعف درونی خود سربوش بگذارد و همه مشکلات و ضعف ها را به دیگری نسبت دهد.

۲۲ حوت در تاریخ کشور ما نتیجه و محصول همان نقطه ناهماهنگ روابط مخدوش میان قومی است که روایت گر نفی هویت مستقل دیگری بوده و از قساوت هایی سخن می گوید که در نتیجه مقاومت در برابر قهرمان گری و نفی هویت دیگری اتفاق افتاده است. کشتاری که صرب ها انجام دادند نتیجه روحیه ایدئال قهرمان گری بود که در جنگ جهانی دوم مشوع نشده بود. و قتل عام افشار انعکاس دقیق همین روحیه قهرمان گری است که در دوران جهاد برای آن نچنگیده بودند. قهرمان گری دوران جهاد بیشتر برای ایدئولوژی بود تا قوم و این بار نیاز بود تا برای قبیله قهرمان گری صورت بگیرد. و از خوبی ماجرا این بود که گروهی که مورد خشم و نفرت قرار می گرفت، باید کمترین زمینه دفاعی داشته باشد تا به راحتی نادیده گرفته شود و حذف شود.



۲۲ حوت در تاریخ کشور ما نتیجه و محصول همان نقطه ناهماهنگ روابط مخدوش میان قومی است که روایت گر نفی هویت مستقل دیگری بوده و از قساوت هایی سخن می گوید که در نتیجه مقاومت در برابر قهرمان گری و نفی هویت دیگری اتفاق افتاده است. کشتاری که صرب ها انجام دادند نتیجه روحیه ایدئال قهرمان گری بود که در جنگ جهانی دوم مشوع نشده بود. و قتل عام افشار انعکاس دقیق همین روحیه قهرمان گری است که در دوران جهاد برای آن نچنگیده بودند. قهرمان گری دوران جهاد بیشتر برای ایدئولوژی بود تا قوم و این بار نیاز بود تا برای قبیله قهرمان گری صورت بگیرد. و از خوبی ماجرا این بود که گروهی که مورد خشم و نفرت قرار می گرفت، باید کمترین زمینه دفاعی داشته باشد تا به راحتی نادیده گرفته شود و حذف شود.

فرودست انگاری دیگران. این زمانی ممکن می شود که حداقلی از تساهل در مورد «دیگری» وجود داشته باشد و دیگری به منزله «موجود پست تر» از حقوق خاص خود - از جمله حق حیات - برخوردار است. در این مورد رابطه بر اساس حقوق و وظایف متقابل و در چهارچوب سلسله روابط معین قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی تعیین می شود. رابطه میان طبقات حاکم و محکوم نمونه ای از این نوع رابطه مخدوش است.

این مسئله بیشتر ناظر به نژادپرستی است، زیرا نکته ای که مؤید آن است تاریخ پنج هزار ساله تمدنی است که جز نامی از آن باقی نمانده است؛ و وارثین آن قرن ها است که از عرصه قدرت سیاسی کنار گذاشته شده اند و اینکه مجالی دست داده است که تمر دگران را باید نادیده گرفت و در این راستا از ابزار دینی باید سود جست. ممکن است این مسئله در تاریخ یک قاعده باشد، اما استثنا نیست زیرا وقوع جنگ و تصفیه نژادی در نقاط مختلف ناشی از زمینه کلی است که در حدود این میکانیسم فرهنگی و روانی می گنجد. برای مثال نوستالوژی تاریخ گهربار پنج هزار ساله زمینه بسیار مهمی برای پرورش روحیه قهرمان گری است که می تواند به عنوان رابطه کلی تر تفسیر شود، و ارتباط خشونت، نژاد پرستی و تأیید نفس را روشن سازد. بسیار ساده می شود اینگونه سخن گفت: من هزارویک افتخار در گذشته داشتم که پشتوانه و مؤید شکل چشم، رنگ پوست و برتری نژاد من است و بادهتا در روابط میان قومی باید جنبه هایی را دیگران مراعات کنند که من شایسته آنم؛ و اگر چنین نکنند، شایسته آنان است که نادیده گرفته شوند، هویت شان تغییر کند، به عنوان موجود پست تر هویت برتر را بپذیرد و در پاسداری از این هویت جدید فاصله نیز حفظ شود. بنابراین اقناع و شرایط برابر را برای با هم گفت و گو کردن نمی پذیرم. و اصولاً ورود به آگورا را با چنین شرایطی قبول ندارم. این گفتار فرضی در واقع دلیل موجه برای نگاه کردن به آنچه که در ۲۲ حوت و قبل تر از آن اتفاق افتاد، است.

ویدئو نامه

ویدئو نامه

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

هر دم شهید می شوی

ای تا ابد شهید!

محمد بشیر رحیمی



آه ای همیشه وسوسه و آژه های من
هر لحظه، ذوق گفتن شعری برای من
هر روز، چشمهای مرا می زنی کلید
هر لحظه، در برابر من می شوی شهید
هر روز، تکه تکه شده، تازه می شوی
در خلق، بیش و بیشتر آوازه می شوی
روح تو چشمه ای است که در خاک جاری است
روحي که خاک در جریانش بهاری است
تو کیستی که وسوسه های نگاه تو
چون آسمان، در آینه و آب جاری است
از انعکاس چشم کی، آبی است آسمان؟
این رنگ چشم کیست که اینگونه ساری است
هر جای، غنچه ای که سر از گل کشیده است
رنگی به بر نشسته خون مزاری است
تو پاک، از هوسکده خاک پر زدی
روح تو از هر آنچه که دنیا است عاری است
رو کرده بود، اگر چه که دنیا به تو، ولی
دار و نداشت از همه دنیا، نداری است
اما ببین! که پاره ای از وارثان تو
خط می کشند بر سر نام و نشان تو
خط تو را ز خاطر اوراق می برند
چون آبها، که سنگ در اعماق می برند
خاکسترند! بر رخ ماه تو این همه
کی می نهند پای به راه تو این همه؟
اینان که کوک زندگی شان، تو نیستی
هر یک کسی برای خود است و تو کیستی
تو کیستی که خون تو باشد برایشان
غیر از حنای ریخته دست و پایشان
خون تو، رنگ ناخن زنهایشان شده
گلپای رنگرفته کالایشان شده
خون تو را، معاوضه با غازه می کنند
سرخاب گونه های زن تازه می کنند
هر روز فرش و عرش دگر می کنند نو
هر روز رنگ خانه و در می کنند نو
چیزی نماده از تو به جز این برایشان
خون تو چیست؟ جز سند خانه هایشان
این سان چگونه از تو نفس می توان زند؟
این چیست غیر بر سر گورت دکان زند؟
آه ای همیشه! دغدغه هست و بود من
انگیزه تمام و کمال و جود من
اینگونه در سراسر من کشته می شوی
هر روز، در برابر من تکه می شوی
از تکه، تکه، تکه، شدن می شوی پدید
هر دم، شهید می شوی ای تا ابد شهید!

۵

جمعه

سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: محمداسلم جواد

مدیر مسئول: محمدجواد سلطانی

سر دبیر: محمداسلم جواد

ویراستار: غلامرضا ابراهیمی

صفحه آرا: موسی آتیین

شماره های تماس: ۰۷۹۲۶۰۴۰۲۰ و ۰۷۸۴۱۸۰۰۸۹

نشانی الکترونیکی: info@dailyopensociety.com

نشانی: کابل، کارته چهار، ایستگاه تخنیک ثانوی، دفتر روزنامه جامعه باز